۶۷
۲۱۲۲۵۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
۱۳۶۲

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب: فضایح الصوفیه
مؤلف: آقا محمد جعفر کرمانشاهی بهبهانی
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۶۷) از کتب اهدائی: غلامحسین سرود
شماره ثبت کتاب
۲۱۲۲۵۰

بسم الله الرحمن الرحیم

مؤلف فضایح ... [illegible]

[illegible]

۱۲۹۱

فضایح الصوفیه

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد واله الطیبین الطاهرین ولا عاقبة الا للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین اما بعد این چند کلمه در بیان احوال خسران مآل طوایف صوفیه وعقاید فاسده ایشان قلمی میکردد تا برادران دینی از آن منتفع کردند وعلی الله التوکل وبه الاعتصام بدانکه حق سبحانه وتعالی هر پیغمبری را از پیغمبران اولوا العزم را که مبعوث کردانید شرعی برای او مقرر فرمود موافق مصلحت آن زمان واحوال اهل آن عصر وچون پیغمبر دیکر بعد از او مبعوث میشد و مناسب حکمت ومصلحت اهل آن زمان حکمی چند بود

مخالف

مخالف حکم امت پیغمبر سابق این شرع بعث آن احکام را مبدل میساخت وحکمی چند مخالف آن فقرات برای ایشان مقرر میشد واین از بابت جهل ونادانی نیست که یکچیز را بنوعی داند وبعد از آن رای او متغیر شود وبر خلاف آن علم بهم رساند چنانچه ملاعین یهود باین سبب منکر نسخ شده اند بلکه باعتبار اختلاف احوال است وتبدل حکمت ایشان است چنانچه طبیب در اول بیماری مصلحت بیمار را در دوائی وغذائی میداند ودر وسط بیماری غذای دیکر ودوای دیکر صلاح میداند ودر آخر بیماری غذا ودوای دیکر کاه باشد که در اول بیماری تبرید کند ودر آخر تسخین کند چنانچه مثلا قوم حضرت موسی چون بسیار لجوج وعنود وسرکش وشریر بودند برای اصلاح ایشان تکالیف شاقه مقرر فرمود مثل آنکه بول اکر بجای از بدن ایشان میریخت میبایست آن موضع را مقراض کنند تا پاک شود ودر قصاص بر ایشان مقرر فرموده که اکر کسی دیکری را بکشد البته قصاص کنند وعفو جایز نبود وامت حضرت عیسی چون مردم بسیار ملایم وهموار بودند جهاد را از ایشان ساقط فرمود که ایشان را بموعظه ونصیحت براه حق هدایت کنند وایشان را امر برهبانیت وکوشه کیری وسیاحت در زمین فرمود ودر کشتن نفس دیه وعفو برای ایشان مقرر فرمود وامت پیغمبر آخر الزمان چون

وسط بودند احکام ایشان را وسط مقرر فرموده چنانچه در قتل نفس ایشان را
مخیر فرموده در میان قصاص کردن و دیت گرفتن و عفو کردن و همچنین
در سایر احکام و بدان که عقول خلایق عاجز است از احاطه کردن بحسن
و قبح خصوصیات شریعت پس در هر شرعی آنچه صاحب آن شرع قرار داده
بجا میباید آورد و بعقل ناقص خود اختراع عبادتها و بدعتها نمیباید
کرد که آن موجب ضلالت و گمراهیست و گول شیطان را نمیباید خورد
که این عبادت را خوشتر و این روش عمل کردن مرا بیشتر بخدا نزدیک میکند
زیرا که قرب و بعد بخدا معنی نیست که امثال ما مردم که عقلهای معیوب
بسیار نقص مخلوط با صد هزار شهوت داریم توانیم فهمید بلکه عقول
انبیاء و اوصیا بانها میتوانند رسید و بدانکه بدعت عبارتست از آن
که یک امری در دین حرام کنند که خدا حرام نکرده است یا امری که خدا
حرام کرده باشد حلال کنند یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نکرده
باشد یا امری را واجب گردانند که خدا واجب نکرده باشد یا امری را
مستحب قرار دهند که خدا مستحب قرار نداده باشد و بدعت در دین
بدترین معاصی است و امتیاز شیعه از سنی همیشه باین بوده است
که شیعه بفرموده ائمه خود عمل مینموده اند و سنیان چون دست
از متابعت ایشان برداشته بودند بعقلهای سخیف خود بدعتها در دین
میکردند

میکردند و بآن عمل مینمودند و ائمه ما ایشان را باین جهت مذمت
میفرمودند چنانچه کلینی و غیر او بسندهای متواتر از حضرت
رسول خدا و ائمه هدی ع روایت کرده اند که هر بدعتی ضلالت و
گمراهیست و هر ضلالتی راهش بسوی آتش است و کلینی بسند معتبر
از یونس روایت کرده که از حضرت امام موسی ع پرسید که بچه چیز
خدا را بیگانگی بپرستم فرمود که ای یونس بدعت در دین مکن و صاحب
بدعت مباش که هر که برای خود در دین نظر کند هلاک میشود و هر که
متابعت اهل بیت پیغمبر را و فرموده ایشان را ترک کند گمراه میشود و هر که
کتاب خدا و گفته پیغمبر را ترک کند کافر است و از حضرت امام محمد
باقر ع روایت کرده که هر که فتوی دهد مردم را برای خود پس خدا را عبادت
کرده است بچیزی که نمیداند و دین خدا را مقرر ساخته است برای
خود و بنادانی و هر که چنین کند ضد و معارض خدا شده است که
حلال و حرام خدا را از پیش خود قرار داده است و از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است که هر کس بدعتی میکند البته سنتی از سنتهای پیغمبر را
ترک کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول ص روایت کرده است که فرمود
هرگاه بدعتها در امت من ظاهر شود باید که عالم علم خود را ظاهر سازد
و بیان کند که آن بدعت است و اگر نه او ملعونست بلعنت الهی و فرمود

که هر که برود بنزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید سعی کرده است در خرابی
اسلام و فرمود که خدا توبه صاحب بدعت را قبول نمیکند گفتند یا رسول الله
چرا توبه او مقبول نیست فرمود زیرا که در دل او محبت آن بدعت جا
کرده است و از دلش بیرون نمیرود و ابن بابویه ره بسند صحیح از حضرت
صادق ع روایت کرده که شخصی بود در زمان سابق طلب دنیا از حلال کرد
بدستش نیامد و از حرام نیز طلب کرد او را میسر نشد پس شیطان بنزد او
آمد و او را وسوسه کرد که میخواهی ترا بیک چیزی دلالت کنم که اگر او را
بکنی دنیای تو بسیار شود و جمعی کثیر تابع تو شوند گفت آری شیطان گفت
دینی اختراع کن و مردم را بسوی آن دین بخوان پس او چنین کرد خلق بسیار
او را متابعت کردند و مال دنیا بهم رسانید بعد از مدتی بفکر خود افتاد
که چه کار بود که کردم دینی اختراع کردم و مردم را گمراه کردم توبه من مقبول
نخواهد شد تا آنها را که گمراه کردم برنگردانم بنزد هر یک که میآمد و میگفت
که دین من بدعت بود و باطل بود برگردید در جواب میگفتند که
دروغ میگوئی دین تو حق بود و الحال شک بهم رسانیده در دین و بیدین
برگشته چون دید که ایشان برنمیگردند رفت و زنجیری در گردن
بست و سرش را بمیخی بست و با خود قرار داد که این را نگشاید تا خدا
تعالی توبه اش را قبول کند پس خدا وحی فرمود بپیغمبری که در آن زمان
بود

بود که بگو با آن صاحب بدعت که بعزت و جلال خودم سوگند که
اگر آن قدر مرا بخوانی که بندها از هم بپاشد دعای ترا
مستجاب نکنم و توبه ترا قبول نکنم تا زنده کنی آنها را که بر دین
تو مرده اند و از آن دین برگردانی و بسند صحیح از حلبی روایت
کرده که از حضرت صادق ع پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی
که آدمی بآن کافر میشود فرمود اینکه بدعتی در دین پیدا کند
و هر که با او در آن بدعت همراهی کند دوست دارد و هر که مخالفت
او کند از او بیزاری جوید و بسند معتبر دیگر از ابی الربیع شامی
روایتست که از حضرت صادق ع پرسیدم که ادنی چیزی که
بنده را از ایمان بدر میبرد کدام است فرمود اینکه برای خود بی خلاف
حق قائل شود و بر آن بماند و بسند صحیح دیگر از برید عجلی روایت
کرده است که از آن حضرت پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی
که آدمی بآن کافر میشود حضرت سنگ ریزه از زمین برداشتند
و فرمودند آنست که این سنگ بگوید که هسته خرما است یعنی هر
امر خلاف حقی را اگر قرار دهد حتی این امر سهل و بیزاری جوید از
کسی که مخالفت او نماید در این امر و دشمنی با مخالفان خود در دین
باطل بکند پس او ناصبی است و با ما دشمنی کرده است و بعد

شده است و کافی است بنادانی و بسند دیگر روایت کرده است که
از حضرت امیر المؤمنین ع پرسیدند از معنی سنت و بدعت و جماعت
و فرقت فرمود که سنت آن چیزی است که رسول خدا سنت جاری فرموده
و بیان کرده است و بدعت آن چیزی است که بعد از آن حضرت پیدا
کرده اند و جماعتی که پیغمبر ص فرموده که با ایشان می باید بود اهل حق‌اند
اگر چه اندکی باشند و فرقتی که پیغمبر نهی از متابعت آن فرموده اهل
باطل‌اند اگر چه بسیار باشند و کلینی از حضرت امام محمد باقر ع
روایت کرده که خدا هیچ امری را که امت بآن محتاج باشد نگذاشته
مگر اینکه در قرآن فرستاده و از برای پیغمبر ص بیان فرموده و از برای
هر چیز اندازه مقرر فرموده و بر آن دلیلی مقرر فرموده و از برای هر که
که از آن اندازه بدر رود حدی مقرر ساخته است و بسند صحیح از حضرت
علی بن الحسین ع روایت کرده که بهترین اعمال نزد حق تعالی آنست که در آن
عمل بسنت پیغمبر عمل کنند و اگر چه اندکی باشد و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین ع روایت نموده که حضرت رسول ص فرمود که گفتار بکار
نمی آید مگر اینکه با کردار نیک باشد و گفتن و کردن هر دو بی فایده است
تا با نیت درست نباشد و گفتن و کردن و نیت هر سه بی فایده است
اگر موافق سنت و طریقه پیغمبر نباشد و منقول است که چون شیطان

از سجده حضرت آدم ع ابا نمود و محل عتاب شد گفت خداوندا مرا از سجده
آدم معاف دار و من ترا عبادتی بکنم که هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسلی نکرده
باشد حق تعالی فرمود که مرا احتیاج بعبادت تو نیست از آن راهی
که من میخواهم و میفرمایم مرا عبادت میباید کرد و شیخ طوسی ره بسند
معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود
که بر شما باد بمتابعت سنت من که عمل قلیلی که موافق سنت باشد
بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت کنند و بسند معتبر از حضرت
باقر ع روایت کرده که اگر بر شما چیزی از امور دین مشتبه شود توقف
کنید و بما عرض نمایید تا برای شما شرح نماییم و بیان کنیم و در این
باب احادیث بسیار است و بر اصحاب بصیرت مخفی نیست که هر عملی
هر چند دشوار و مشکل باشد چنین نیست که باعث نجات باشد
تا موافق سنت نباشد و عمل بدعت موجب ضلالت است و کسی که
رجوع باخبار اهل بیت ع تواند نمود و معانی کلام ایشان را تواند
فهمید باید که نیت خود را خالص گرداند و رجوع بکلام ایشان نماید البته
بمقتضای آیه کریمه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا خدا
او را براه حق هدایت میفرماید و جمعی که این مرتبه را ندارند خدا
برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند بجماعتی که راویان اخبار

ائمه معصومین ع میباشند و علوم ایشان را میدانند و تابع دنیا
و باطل نیستند چنانچه کلینی فرموده که اسحق بن یعقوب عریضه
بخدمت حضرت صاحب الامر ع نوشت که اموری که بر ما مشتبه شود
چکنیم حضرت نوشتند که در حوادث نهانی که بر شما وارد شود و چیزهایی
که بر شما مشتبه شود رجوع کنید بروایت کنندگان حدیث ما که
ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه و در احادیث معتبره
وارد شده است که امری که در میان شما منازعه شود نظر کنید
بسوی کسی که حدیث ما را روایت کرده باشند و در حلال و حرام
ما نظر کرده باشند و احکام ما را دانسته باشند راضی شوید و او را
حکم سازید در میان خود که ما او را بر شما حاکم کرده‌ایم پس اگر او
حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده‌اید و سبک
شمرده‌اید و حکم ما را بر ما رد کرده‌اید و هر که بر ما رد کند بر خدا
رد کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبه شرک بخدا است و باید
دانست که خدا تو را در روز قیامت در متابعت هر کس معذور
نمیدارد تا آنکه بدانی که او عالم است بعلوم اهل بیت و از گفته
ایشان خبر میدهد و بدانی که در دین فاسد که کلام ایشان را
برای دنیا تاویل نمیکند چنانچه از حضرت امام حسن عسکری ع منقول است

که حضرت علی بن الحسین ع فرمود که هرگاه مردی را ببینید که نیکو مینماید
علامات و طریقه و هیئات او و بهیئات اهل خیر میماند و در سخن گفتن
ملاحظه بسیار میکند و باحتیاط سخن میگوید و خضوع و شکستگی
در حرکات خود اظهار مینماید پس زود فریب او را مخورید که بسیار است
کسی عاجز میشود از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات برای سستی
نیت و پستی نفس و ترسی که در دل او هست پس دین را دام و تله
تحصیل دنیا و حرام میگرداند و مردم را پیوسته بظاهر نیک خود
میفریبد پس اگر مال الحرامی او را میسر شد خود را در آن میافکند
و اگر ببینید که بمال الحرام هم که میرسد عفت میورزد و ضبط خود
میکند باز فریب او را مخورید زیرا که شهوت و خواهشهای خلق
مختلف میباشد و چه بسیار است که کسی از مال الحرام هر چند که بسیار
باشد میکند رد اما اگر بحرام دیگر از مشتهیات نفس میرسد مرتکب
میشود و اگر ببینید که از اینها نیز عفت میورزد باز زود فریب او را
مخورید تا ملاحظه عقل و علمش بکنید زیرا که بسیار است که ترک اینها
هم میکند اما عقل متینی ندارد و آنچه را بنادانی فاسد میگرداند
زیاده از آن چیزهایی نیست که بعقل خود اصلاح مینماید و اگر عقلش را
هم متین یابید باز زود فریبش را مخورید تا آنکه ملاحظه کنید که هنگامی

که هواهای نفس بر او غالب میشود تابع آنها میشود یا تابع عقل و شرع میشوند
که چون است محبت و خواهش او از برای دنیا و ریاستهای باطل و مطاع مردم
بودن و زهد او در ترک دنیا و ریاستهای باطل در چه مرتبه است زیرا
که در میان مردم جمعی هستند که زیان کار دنیا و آخرت اند و دنیا را
از برای دنیا ترک میکنند و لذت ریاست و معتبر بودن نزد او بیشتر است
از لذت اموال و نعمتهای حلال پس جمیع لذتهای حلال را ترک میکنند
برای ریاست و بزرگی و اعتبار بعد از آن حضرت این خواندند که
مضمونش اینست که چون با آدمی گویند که بترس از خدا بگیرد او را
غیرت و حمیت جاهلیت باینکه مرتکب شود گناهی را که او را از آن نهی
نمایند و بجهت لجاج و عناد بیشتر بآن مشغول شود پس بس است
او را جهنم برای مکافات او و بد فراشی است آتش جهنم برای او پس او
از روی جهل و فساد و تعصب و عناد خطاها میکند و خطاها از او
صادر میکرده مانند خبط شتر کور که براهی رود و اول باطلی
که مرتکب میشود او را بنهایت مرتبه زیان کاری و خسارت میرساند
پس بروی در کار او نسبت بدی کرد او و منع لطف خود را از او مینماید
و او را در طغیان او میگذارد پس او حلال میکند چیزی چند را
که خدا حرام کرده است و حرام میکند چیزهائی را که خدا حلال

کرده است و بپرو اینکه هر قدر از دین او که فوت شود هر گاه سالم
باشد برای او دنیا و ریاست دنیائی که تقوی و ترس الهی را برای تحصیل آن
بر مردم ظاهر میکرد اند پس این گروه جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب
کرده است و ایشان را لعنت کرده است و برای ایشان عذاب خوار
کننده مهیا گردانیده است ولیکن مرد تمام مرد و بهترین مرد آنکس است
که هوا و خواهشهای خود را تابع فرمود خدا کرده اند و قوای خود را
در رضای الهی صرف نماید و بداند که با حق و راستی اگر خوار و ضعیف
باشد باعث عزت ابدی آخرت شود و عزتی که بسبب باطل میسر
شود منقضی میشود و بداند که اندک مشقتی که در دنیا باو میرسد
برای تابع حق بودن او را بنعیم ابدی عقبی میرساند در بهشتی که
هرگز کهنگی و زوال ندارد و بداند که خوشحالی و سرور بسیار دنیا
که برای متابعت هواها و خواهشهای نفس باو میرسد زود او را
میکشاند بعذابی که انقطاع و انتها ندارد و اینچنین کسی مرد است
و تمام مرد است پس باو متمسک شوید و پیروی طریقه او بکنید
و ببرکت او بخدا توسل جوئید که دعای او در درگاه خدا رد نمیشود
و حاجات او بر آورده است پس چون دانستی که بمتابعت گفته هر کس
نجات حاصل نمیشود و بهر عملی آدمی مستحق ثواب نمیگردد و بهر

مشقتی قرب خدا بدست نمیاید و نیک و بد ایشان را بگفت خدا
و رسول و ائمه هدی میتوان دانست و پیروی طریقه ایشان
باعث نجات نیست لهذا قلیلی از بدعتهای صوفیه که تمامی مخالف شرع است
بیان مینمائیم و طریقه نصیحت را در این اوراق معمول میداریم خواه
تو از نصیحت من پند گیری خواه ملال نمایی هر گاه نصیحت را قبول نکنی
نصیحت کناه تو را بر من نخواهند نوشت چنانچه حقتعالی میفرماید
قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یهتدی
لنفسه و من ضل فانما یضل علیها و ما انا علیکم بوکیل یعنی بگو ای
محمد ای گروه مردم بدرستی که حق از جانب خدا بسوی شما آمد و بر شما
ظاهر شد پس هر که هدایت یابد و راه حق را بشناسد و متابعت او
نماید بجز این نیست که هدایت برای خود یافته است و نفعش باو
عاید میگردد و هر که گمراه شود و متابعت حق نکند پس گمراه شده است
بر نفس خود و ضرر آن بخودش میرسد و من وکیل شما نیستم که
اعمال شما را از من سؤال نمایند که شما را چه بر راه حق بداریم بدانکه
محقق مدقق ورع آخوند ملا احمد اردبیلی قدس سره در کتاب
حدیقة الشیعه که از مصنفات مشهوره او است بشهادت شیخ
محدث حر عاملی و فاضل ماهر آخوند ملا محمد طاهر قمی و علمای

دیگر اخبار بسیار در لعن و طعن فاطبه صوفیه خبیثه روایت نموده
و نیز در آن کتاب مستطاب فرموده که سبب افتراق امت عمر بن الخطاب
شد که در مرض موت حضرت پیغمبر مانع شد نگذاشت که آنحضرت
وصیت نامه بنویسد چنانکه در میان خاصه و عامه مشهور است
و در جمیع کتب کلامیه مذکور است از انجمله است شهرستانی از اعاظم
علمای سنیان در کتاب ملل و نحل که گفته بعد از حضرت رسول آرای
مردمان مختلف شد چنانکه هوای ایشان مختلف بود و مذاهب
مختلفه و عقاید متنوعه بدید آمد انتهی و اگر کسی خواهد که بر آن مذاهب
و عقاید اطلاع یابد باید که بکتاب الهادی الی النجاة من جمیع المهلکات
و کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب که ابن حمزه علیه الرحمه نوشته و کتاب
تبصرة العوام و غیر آن که در این باب است رجوع نماید و سنیان هم اگرچه
در این باب کتابهای بسیار نوشته اند اما اکثر ایشان تعصب بکار برده اند
و حصر مذاهب چنانکه باید ننموده اند و سید اعظم اجل ابو تراب مرتضی
بن الداعی الحسینی الرازی علیه الرحمه که از بزرگان علمای شیعه است
اگرچه از برای الزام سنیان در کتاب تبصرة العوام تعداد مذاهب بحروش
بعضی از ایشان نموده اما در کتاب فصول التامه فی هدایة العامه که
بعد از آن بعربی نوشته موافق حق مذاهب اسلامیه را شمرده و این سند

عالی قدر است که در راه مکه با غزالی ناصبی در امامت گفتگو میکرده
و او را الزام داده است که بنام سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمة شهرت
کرده مجملا بعضی از علمای شیعه بر آنند که آنها که بعد از حضرت پیغمبر بامامت
حضرت امیر المومنین قائل شده اند هفتاد و سه فرقه اند و باقی از امت
من بیرون اند و جمعی بر آنند که اصول مذاهب اسلامیه هفتاد و سه
مذهب است و اصول و فروع را همه اگر بر شمارند از هفتصد متجاوز است
و بر تقدیر جمیع علمای شیعه که در قدیم بوده اند مذهب صوفیه را از جمله
مذهبهای سنیان گرفته اند و اکثر سنیان خود قائلند باینکه صوفیه
از ایشان اند و صاحب نسب عالی ابو المعالی محمد بن نعمة الله ابن عبید الله
بن علی بن الحسن بن جعفر بن عبید الله بن الحسین الاصغر بن علی بن الحسین بن
علی بن ابی طالب ع در کتاب بیان الادیان با آنکه تقیه نموده صوفیه را
از طوایف سنی گرفته و بر شتی مذهب ایشان ظاهر کردانیده و نیز در آن
کتاب گفته که آنان که خود را اهل سنت و جماعت میدانند در فروع
دو فرقه اند و حاصل کلامش این است که یک فرقه اصحاب حدیث اند
و فرقه دیگر اصحاب رای اند تا میرسانند بجای که میگوید اما باعتبار اعتقاد
هفت گروه اند و شیعه یک گروه اند و این فرق هشت گانه کبار فرق اسلام اند
و هر یک را شعب و طرق است و اشاعره را یک فرقه از کبار امت شمرده

الکلام

آنگاه میگوید دویم معتزله اند و ایشان دو فرقه اند و آن دو فرقه را
شمرده بعد از آن میگوید سیم از آن هشت گانه شیعه اند و ایشان
پنج فرقه اند و از کلامش چنان معلوم میشود که این پنج فرقه از کبار
فرق شیعه اند زیرا که بعد از تعداد شعب ایشان میگوید که مجموع
بیست و یک فرقه اند مجملا خوارج را پانزده فرقه گرفته و مجبره و اشاعره
را فرقه و مشبهه را دوازده فرقه و آنگاه میگوید هفتم صوفیه اند و ایشان
دو فرقه اند و نوریه را یک فرقه از ایشان شمرده و حلولیه را یک فرقه
و بعد از آن میگوید هشتم از آن فرق هشت گانه مرجیه اند و ایشان
شش فرقه اند پس میگوید چون اصول این هفتاد و سه فرقه و کبار ایشان را
معین کردم اکنون در هر یکی با ستقصا سخن گویم غرض آنکه با وجود آنکه
سید مذکور تقیه کرده صوفیه را یکی از کبار فرق مخالفین گرفته و مسایل
دیگر که در باره ایشان بتخصیص در باره حسین بن منصور حلاج چه میگوید
و در این باب بی تقیه علمای ما بعربی و فارسی کتابها نوشته اند اما آنچه
بفارسی نوشته اند کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب از همه بهتر است
و دیگر باید دانست که عثمان بن شریک کوفی که با ابو هاشم کوفی مشهور
بود در آخرهای زمان بنی امیه این مذهب و این طریقه را وضع نمود و ابن
حزم در کتاب هادی الی النجاة من جمیع المهلکات و کتاب ایجاز المطالب

فی ابراز المذاهب و سید مرتضی رازی در کتاب الفصول ایضا ذکر کرده اند
و از مشایخ صوفیه شیخ عزیز نسفی که از مشاهیر علمای این طایفه است
در کتاب تصفیة القلوب قائل شده و قشیری که سنیان او را امام
قشیری میگویند و از بزرگان علمای نواصب است و صاحب تصانیف
بسیار است در چند کتاب و رساله اش اعتراف باین نموده و ملا
جامی در اوایل کتاب نفحات الانس از او نقل کرده و خود باین قایل است
و در بسیاری از کتابهای شیعه و سنی این معنی مضبوط است و با وجود
این جمعی از متعصبان در معنی صوفی و وجه تسمیه ایشان چه دست
و پا زده اند و چه وجوه در هم بافته اند حتی بعضی از ایشان گفته اند
که صوفی عبارتست از اصحاب صفه است و طایفه از فریبندگان
بجهت رونق کار و رواج بازار خود دانشمندان نوجهان کاسد
قایل شده اند و کم و هی از غافلان نادانسته بآن تاویلات فاسد
معروف گشته و بآن سخنان واهی سفیهانرا در وادی گمراهی انداخته اند
پس بدانکه اول کسی را که صوفی گفتند چنانکه شیعه و سنی نقل کرده اند
ابو هاشم کوفی بود و این بسبب آن بود که مانند رهبانان جامهای پشمینه
و درشت میپوشید و آن ملعون مثل نصاری بحلول و اتحاد قایل شد
لیکن نصاری در باره عیسی ع بحلول و اتحاد قایل بودند و او در باره حق

خود این دعوی بنیاد نهاد و در این دو دعوی متردد و متحیر بود و معلوم
نیست که در آخر رای شومش بکدام یک قرار گرفته و در کتاب
اصول الدیانات مسطور است که او بظاهر امامی و جبری و در باطن
ملحد و دهری بود و مرادش از وضع این مذهب آن بود که دین
اسلام را برهم زند و از ائمه معصومین چندین حدیث در طعن
او وارد است و پیروان او را خواه صوف پوشند و خواه نپوشند
صوفیه گفتند و گاه بکنیت او و گاه بنام او و گاه بنام پدر او و آنها را
منسوب گردانیدند بهاشمیه و ابو هاشمیه و عثمانیه و شریکیه خواندند
و چون سفیان ثوری طریقه و روش او را خوش کرده صوف پوشید و دوبیت
و تشبیه و تجسیم بر مذهب او افزود و عرصه این مذهب باطل را
وسیع گردانید این فرقه را ثوریه و سفیانیه نام کردند و بعد از آن
ایشان را ابا یزید بسطامی نسبت داده یزیدیه و بسطامیه لقب کردند
و باعتبار قایل بودن بحلول و اتحاد ایشان را حلولیه و اتحادیه
خواندند و چون جمعی از ایشان در اتحاد مبالغه نمودند و بوحدت
وجود قایل شدند ایشان را وحدتیه نام کردند و بحسین بن منصور
حلاج ایشان را منسوب ساخته منصوریه و حلاجیه گفتند و بجهت
آنکه در باب مشایخ خود غلو نموده بخدای ایشان بر جه حلول و اتحاد

قایل شده اند و بر گمراهی خود و دیگران افزودند ایشان را غلات
و غالیه و غاویه نام کردند و بسبب مکر و شید و زندقه و عنت و حمق و مردم
فریبی ایشان را زنادقه و خداعیه موسوم ساختند و چون طریقه
و مذهبی اختراع نموده بودند که مشتمل بود بر رهبانیت و نصرانیت
و کفر و اسلام را در هم آمیخته بودند امامان ما ایشان را مبتدعه
مستبدعه میگویند و چون منافقان و ریاکاران بودند ایشان را
مرائیه خواندند و چون اصطلاحی وضع نموده و آنرا تصوف نام
نهادند و علمای ایشان را متصوفه نام کردند و بواسطه لافهای بسیار
که میزدند ایشانرا متصلفه گفتند و اینها نامهائیست که بیشتر شامل
بر کل این طایفه جاریست و بغیر از این ایشانرا نامهای بسیار است
و بعضی دیگر از نامهای که طایفه طایفه ایشانرا بآن نامها میخوانده اند
بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی اما اشهر القاب این
طائفه صوفیه و متصوفه و متصلفه و مبتدعه و زنادقه و غلات
و غالیه و حلاجیه است و ایشان غلات سنیان اند و این گروه
اظهار زهد میکردند و تعشق مینمودند و اعتقاد باطل خود را از
خلق پنهان میداشتند و در زمینها با یکدیگر ادعاهای باطله
خود بحث میکردند تا شبلی بهم رسید و بعضی از ادعاهای ایشانرا
افشای

کرد افشای او از بی تصرفی بود اما شبلی بر سر منبر بیان کرد و پیش از او
بعضی از روسای این فرقه بکنایه و رمز بعضی از اسرار خود را که همه محض
کفر بود در مجالس اداء میکردند و خود را در اثنای مستی و مدهوشی
وا مینمودند الا بایزید که مکرر بی پروا گفته لیس فی جبتی سوی الله
و سبحانی سبحانی ما اعظم شانی و رأیت الله فی المنام و رأیت الله
فی صورة شیخ هرم میگفت و او در اصول بظاهر حلولی و مشبهی
بود و در فروع بمذهب مالک عمل میکرد و در باطن ملحد و زندیق بود
بود و سنیان بسته اند که او سقای امام جعفر صلوات الله علیه
بود و این محض افتراست و آن شقی معاصر امام حسن عسکری علیه السلم
بود و چندروزی خدمت کذاب کرده بود و اکثر این طایفه بظاهر
بمذهب احمد حنبل و مالک در فروع عمل میکرده اند و بظاهر شبلی
مالکی مذهب بود و ذوالنون شاگرد مالک بود و بیشتر این
طایفه در باطن ملحد بوده اند اما حسین بن منصور در سوالی دا
از بایزید هم کذر اینده و کفر و الحاد خود را ظاهر کرد اینده تو قیع بلعن
او بیرون آمد و از جمله کسانیکه فتوی بقتل او نوشته اند یکی ابن
روح است که از وکلای حضرت صاحب الزمان علیه السلم است و
عادت متعصبان سنی است که هر کسرا از این طایفه ببینند که رسوای

از حد گذرانیده و پرده از روی کفر خود برانداخته مانند بایزید بسطامی
و حسین بن منصور حلاج گویند دو تا بوده اند و اکثر صوفیه نیز دعوی
دو تائی ایشان میکنند با اینکه در جاهای دیگر باتحاد قایلند
و در این طور جاها از غلبه تعصب قاعده مذهب باطل خود را
فراموش کرده بدو تائی قایل میشوند و می گویند در حسین بن منصور
حلاج و در بایزید بسطامی بوده اند و یکی از ایشان کافر بوده و دیگری
مومن و از اکابر اولیاء الله اند و شیعه باید که گول نخورد و بداند
که از امامان ما احادیث بسیار در طعن و لعن این طایفه مرویست
و متقدمین علمای ما در مذمت این فرقه کتابهای بسیار نوشته اند
و چون در کتاب مستطاب کلینی حدیثی هست که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و اله فرموده اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم
یفعل فعلیه لعنة الله یعنی هرگاه ظاهر شود در میان امت من
بدعتها پس میباید که ظاهر سازد عالم علم خود را یعنی آن کسی که
میداند که اینها بدعت است میباید که مردمانرا آگاه سازد که اینها
بدعت است که اگر اظهار علم خود نکند و مردمانرا آگاه نسازد
بر اوست لعنت خدا و شیعه و سنی نقل کرده اند که حضرت پیغمبر
فرمود که من علم علما و کتمه الجمه الله تعالی یوم القیمة بلجام من النار یعنی
هر

هر کس بداند علمی را و پنهان دارد آنرا لجام میکند خدای تعالی او را در روز
قیامت بلجامی از آتش دوزخ و این فقیر دید که بسیاری از شیعیان
و نیز سنیان خورده اند و طریقه و مذهب صوفیه را حق پنداشته
مایل بایشان شده اند و به بعضی از مواعظ حسنه که بعضی از این طایفه
بجهت مردم فریبی در نظم و نثر خود بکار برده اند شیفته شده و از عقاید
باطل ایشان غافل گشته مریدی آن گروه فاسد عقیده اختیار کرده اند
خواست که اندکی از عقاید بعضی از طوایف ایشانرا در این کتاب ذکر کند
تا از لجام آتش و لعنت ابدی حضرت رب العالمین ایمن گردد و شیعیان
بر بد اعتقادی ایشان واقف گشته دوستی از ایشان ببرند و از ایشان
بیزار گردند تا در چاه ضلالت نیفتند و در روز قیامت با ایشان محشور
نگردند زیرا که در حدیث است که المرء یحشر مع من احب و بگو بسند
صحیح مرویست از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و اسماعیل بن بزیع
از حضرت امام رضا علیه السلم که آنحضرت فرمود من ذکر عنده الصوفیه و لم ینکرهم
بلسانه و قلبه فلیس منا و من انکرهم بلسانه و قلبه فکانما جاهد
الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه و اله و در حدیث دیگر
بسند صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر مذکور روایت شده که او گفت
قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمد علیهما السلم قد ظهر فی هذا

یعنی آنحضرت فرمود که کسی که نزد او صوفیان را ذکر کنند و انکار ایشان نکند بزبان و دل از ما نیست و کسی که انکار کند ایشانرا
بزبان و دل چنانست که جهاد کرده باشد با کفار در پیش روی حضرت رسول صلعم

الزمان قوم يقال لهم الصوفية فما تقول فيهم قال عليه السلام انهم اعدائنا فمن
مال اليهم فهو منهم ويحشر معهم وسيكون اقوام يدعون حبنا ويميلون
اليهم ويتشبهون بهم ويلقبون انفسهم بلقبهم ويؤولون اقوالهم الا فمن
مال اليهم فليس منا وانا براء منه ومن انكرهم ورد عليهم كان كمن جاهد
الكفار بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله يعني مردی از اصحاب ما
بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که در این زمان ظاهر شده اند جمعی که
ایشانرا صوفیه میگویند درباره ایشان چه میفرمایید حضرت فرمود که ایشان
دشمنان مایند پس هر که میل کند بایشان از ایشانست ومحشور میشود
با ایشان وبعد از این جمعی خواهند آمد که ادعای محبت ما نمایند ومیل
بایشان کنند وخود را شبیه بایشان سازند ولقب تصوف را بر خود گذارند
وتاویل کلام ایشان کنند آگاه باشید که هر که میل بایشان کند از ما نباشد
وما از او بیزاریم وهر که انکار ایشان کند وکلام ایشانرا رد نماید مانند کسی
باشد که با کفار در خدمت رسول خدا جهاد کند پس بدان که صوفیه
قاطبة از مخالفین ائمه معصومین علیهم السلام اند واز امامان معصوم حدیث
بسیار در طعن ایشان منقول وچون چنین نباشد وحال آنکه در کتاب
مستطاب کلینی مرویست بسند صحیح از حضرت ابی عبد الله جعفر بن
محمد الصادق ع که آنحضرت گفت که حضرت پیغمبر فرمود که ان لکل بدعة

تکون

تكون من بعدي يكاد بها الايمان وليا من اهل بيتي موكلا به يذب عنه
ينطق بالهام من الله ويعلن الحق وينوره ويرد عنه كيد الكايدين فاعتبروا
يا اولي الابصار پس چون تواند بود که مذهبی وبدعتی که در زمان حضرت امام
جعفر صادق ع موضع کنند آنحضرت در آن باب سخن نگوید وخاموش
نشیند بلکه از آنجناب در رد این طایفه مبتدعه احادیث بسیار
منقولست اگرچه از باقی ائمه اثنی عشر که اولاد واطهار آنحضرت اند
حدیث بسیار در رد این جماعت مرویست اما از آن حضرت احادیث
در آن باب بیشتر است وآبای کرام وعظام آنحضرت از پیدا آمدن
این گروه خبر داده اند واکثر ائمه معصومین بلکه رسول حضرت رب
العالمین صلوات الله علیه وآله نیز این طایفه را لعنت کرده اند یا
از لعنت کردن خدا یا از لعنت کردن ملائکه خبر داده اند لیکن بعضی
از ایشان که دعوی علم کرده اند از آن بیخبر بوده اند وجمعی تقیه کرده آنرا
پنهان داشته اند وجماعتی میل بدینها کرده در اخفای آن کوشیده اند
بلکه بعضی این طریقه مذمومه را دانسته برای دنیا پیش گرفته اند
اما از جمله احادیثی که از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست
ومشهور است حدیثی است که آنرا در چند کتاب از کتابهای قدمای
علمای شیعه واز متاخرین شیخ ورام بن ابی فراس علیه الرحمه در مجموعه

خود ورجال المفضال المحقق ماهر ملا محمد باقر مجلسی در عین الحیوة ذکر کرده اند
وآن حدیث اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در اثنای سفارشی
که میفرمود اباذر غفاری را فرمود که یا اباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون
الصوف فی صیفهم وشتائهم یرون الفضل لهم بذلك علی غیرهم اولئك
یلعنهم الملائکة السماء والارض یعنی ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی خواهند
بود که پشم پوشند در تابستان وزمستان وگمان کنند که ایشانرا
بسبب این پشم پوشیدن فضل وزیادتی بر دیگران هست این گروه را
لعنت کنند ملائکه آسمان وزمین وچون حضرت رسول ع بوحی الهی بر جمیع
علوم آینده ورموز غیبیه مطلع اند میدانسته اند که جمعی از اصحاب بدعت
وضلالت بعد از آنحضرت بهم خواهند رسید وایشان شرع آنحضرت را
باطل خواهند نمود ودر عقاید بکفر وزندقه قائل خواهند شد ودر اعمال
ترک عبادات الهی کرده بمخترعات بدعتهای خود عمل نموده مردم را از عبادات
باز خواهند داشت لعن ایشان فرموده واین هیات ولباس را علامتی
برای ایشان بیان فرموده که بآن علامت ایشانرا بشناسند واین یکی
از معجزات عظیمه آنحضرتست که از وجود ایشان خبر داده اند وسخن را
در مذمت ایشان مقرون باعجاز ساخته اند واگر نیک تامل نمائی
همین فقره که در این حدیث شریف وارد شده برای ظهور بطلان طایفه

مبتدعه

مبتدعه صوفیه کافیست قطع نظر از احادیث بسیار که صریحا وضمنا بر بطلان
اطوار واعمال ایشان ومذهب مشایخ واکابر ایشان وارد شده است
واکثر قدما ومتاخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان
کرده اند وبعضی کتابها برد ایشان نوشته اند مثل علی بن بابویه که نامه
بحضرت صاحب الامر ع مینوشته وجواب باو میرسید وفرزند سعادتمند
صدوق که رئیس محدثین شیعه است وبدعای صاحب الامر متولد
شده وارد دعا مشتمل بر مدح او نیز هست ومثل شیخ مفید که عماد محدثین
شیعه بوده واکثر محدثین وفضلای نامدار از شاگردان اویند
وتوقیع صاحب الامر برای او بیرون آمده مشتمل بر مدح او ومثل شیخ
طوسی که بزرگ طایفه شیعه است واکثر احادیث باو منسوبست ومثل
علامه حلی ره که در علم وفضل مشهور است ومثل شیخ شهید وشیخ علی
در کتاب مطاعن مجرمیه وفرزند او شیخ حسن در کتاب عمدة المقال وشیخ
عالی قدر جعفر بن محمد دوریستی در کتاب اعتقاد وابن حمزه در چند
کتاب وسید مرتضی رازی در چند کتب وزبدة العلماء والمتورعین
آخوند ملا احمد اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه ورجال المفضال
محقق ماهر ملا محمد باقر مجلسی در عین الحیوة وفاضل متبحر ملا
محمد طاهر قمی در ملاذ الاخیار ووالد ماجد علامه طاب ثراه

در کتاب خیراتیه اشباع کلام در این مرام نموده اند وغیر ایشان از علمای
شیعه رضوان الله علیهم اجمعین پس کسی که اعتقاد بروز جزا دارد
امروز حجت خود را درست کند که چون فردا حق الله ازاو حجت طلبد
جواب شافی وعذر پسندیده داشته باشد ودر باب ابوهاشم
کوفی بنی که واضع این مذهب است احادیث وارد است که از جمله آنها
اینست که علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی رضوان الله علیه
در کتاب قرب الاسناد خود روایت میکند از سعد بن عبد الله
از محمد بن عبد الجبار از حضرت امام حسن عسکری که آن حضرت فرمود
که پرسیدند از حضرت ابی عبد الله یعنی امام جعفر صادق علیه السلام
از حال ابوهاشم صوفی کوفی آنحضرت فرمود انه کان فاسد العقیدة
جدا وهو الذی ابتدع مذهبا یقال له التصوف وجعله مفر العقیدة
الخبیثة ودر بعضی از روایات است واز علی بن الحسین مذکور هم
بسند دیگر روایت کرده که آنحضرت فرمود که وجعله مفر النفسه الخبیثة
واکثر الملاحدة وجنة لعقائدهم الباطلة یعنی حضرت صادق فرمود
که ابوهاشم فاسد العقیدة بود بسیار وهم اوست که بدعت واختراع
نمود مذهبی را که آنرا تصوف میگویند وگردانید آنرا گریزگاهی از برای
عقیده خبیثه خود واکثر ملاحده وسپری از برای عقاید باطله

ایشان

ایشان وملا جامی در نفحات گفته ابوهاشم الصوفی قدس سره بکنیت
مشهور است وشیخ بود بشام ودر اصل کوفی است وبا سفیان ثوری
معاصر بوده ووفات یافت سفیان در بصره سنه احدی وستین ومائة
وسفیان گوید لولا ابوهاشم الصوفی ما عرفت دقیق الریاء وهم وی گوید
که من ندانستم که صوفی چه بود تا ابوهاشم صوفی را ندیدم وپیش از وی
بزرگان بودند از زهد وورع ومعاملت نیکو در طریق توکل وطریق
محبت لیکن اول کسی که وی را صوفی خواندند وی بود وپیش از وی کسی را
باین نام نخوانده بودند انتهی وشیخ محمد بن قاسم بن یعقوب سنی در حاشیه
کتاب منتخب ربیع الابرار زمخشری گفته کان ابوهاشم الزاهد ساکنا
ببغداد من کبار الصالحین مات سنه خمس وخمسین ومائتین من الی
جعفر المنصور انتهی وکلینی بسند معتبر از سدیر روایت کرده که من دوری
از مسجد بیرون میآمدم وحضرت باقر داخل مسجد میشدند پس دست
مرا گرفته رو بخانه کعبه کرد وفرمود که مردم مامور شدند از جانب
خدا که بیایند واین خانه را طواف کنند ونزد ما آیند وولایت خود
را بر ما عرض نمایند پس فرمود ای سدیر میخواهی که بتو نمایم راه زنان ومنع
کنندگان دین خدا را ونظر فرمود بسوی ابوحنیفه وسفیان ثوری
وایشان حلقه زده بودند در مسجد وفرمود که ایشان راه زنان دین

خدایند که نه هدایتی از جانب خدا یافته اند ونه بکتابهای خدا عمل مینمایند
اگر این اخابث وبدترین کفار در خانهای خود بنشینند ومردم گمراه
نکنند مردم بسوی ما خواهند آمد وما ایشانرا از جانب خدا ورسول
خبر خواهیم داد وبسند معتبر دیگر روایت کرده است از شخصی از اهل
مکه که روزی سفیان ثوری مرا گفت که بیا تا برویم نزد جعفر بن محمد
من با او همراه شدم وقتی رسیدیم که آنحضرت اراده سواری داشت
سفیان گفت یا با عبد الله خبر ده ما را از خطبه که حضرت رسول
در مسجد خیف میخواندند حضرت گفت بگذار تا بروم که کاری در پیش دارم
چون مراجعت نمایم نقل آن بکنم سفیان گفت بدانکه مذاهب صوفیه
بسیار است بعضی گفته اند که از آنجمله چهار مذهب اصل است وباقی
فرع وآن چهار مذهب یکی مذهب حلولیه است دوم مذهب اتحادیه
سیم مذهب واصلیه چهارم مذهب عشاقیه وبعضی اصول را شش
گرفته اند باضافه تلقینیه وزراقیه وبعضی هفت گفته اند باضافه
وحدتیه وبعضی گفته اند که اصل دو بود پس جمعی از متاخرین صوفیه
مذهب دیگر اختراع نموده اند وآنرا این اصل ساخته اند وآن قایل
بودنست بوحدت وجود پس بنابر قول این جماعت سه مذهب اصل
مذهب صوفیه خواهد بود وبغیر آنچه مذکور شد اقوال دیگر بیش

اما حق اینست که از جمله مذاهب صوفیه دو اصل است وباقی فرع است
وآن دو مذهب یکی قایل بودن است بحلول دویم قایل باتحاد وپسند
مرتضی رازی علیه الرحمه در کتاب تبصرة العوام مذاهب صوفیه اصولا و
فروعا زیاده از شش قسم نشمرده اند اما در کتاب فصول التامه که
بعد از آن بعربی تصنیف کرده قایل بآن شده که اصل مذهب صوفیه
از دو مذهب بیشتر نیست وبسیاری از فروع آن دو مذهب را در آن
کتاب ذکر کرده پس تفصیل این مقام در ضمن دو فصل میشود **فصل**
اول در بیان اصل مذاهب صوفیه بیشتر مذکور شد که یکی از آن دو اصل
مذهب حلولیه است ایشان گویند خدا تعالی در ما حلول کرده است
وهم چنین در ابدان جمیع عارفان حلول میکند وبطلان این مذهب
ظاهر است زیرا که هر عاقلی را علم قطعی حاصل که حلول کننده محتاج است
بمحل وظروف حاکست باینکه هرچه محتاج است بغیر ممکن است پس اگر
خدای تعالی حلول کند در غیری لازم آید که ممکن باشد نه واجب نعوذ بالله
من هذا الاعتقاد **دوم** مذهب اتحادیه است ایشان گویند ما با خدا
یکی شده ایم وهم چنین خدا تعالی با همه عارفان یکی میشود وعقل
بطلان این مذهب نیز قاضی است اینفرقه حقتعالی را تشبیه میکنند
بآتش وخود را باهن وانگشت ومیگویند چنانکه آهن وانگشت بسبب

ملاقات و مصاحبت ایشان آتش میشوند عارف نیز بواسطهٔ قرب بخدا
خدا میشود و این سخن نیز محض کفر و زندقه است و هر که اندک عقلی
دارد میداند که از اینکه ممکن طبیعت ممکنی گیرد یا بصفت و رنگ
ممکنی بر آید لازم نمی آید که واجب ممکن یا ممکن واجب شود و همچنین
هر که از خرد نصیبی دارد میداند که ممکنات را بواجب و واجب را
بممکنات قیاس کردن معقول نیست و صاحب این اعتقاد مانند
حلولی کافر و بیدین و ملحد و زندیق و لعین است و بدانکه بنا
بر اعتقاد این دو طایفه تعدد و تکثر اله لازم میآید زیرا که میتواند
بود که در هر عصری هزار عارف و زیاده بهم رسد چنانکه قیصری در
شرح فصوص گفته که تکفیر نصاری نه بسبب اعتقاد خدائیت عیسی
بود بلکه بسبب حصر خدائیت در عیسی بود و صاحب کتاب بیان الادیان
میگوید که اصل حلول و اتحاد بعد از حرمانیه که طایفه اند از صابئیه
از نصاری بوده است و از ایشان بشیعه سرایت کرده که بعضی ائمه را
خدا میدانستند و غلات اهل سنت و جماعت یعنی صوفیه که مشایخ خود را
افضل میدانستند حلول و اتحاد را از نصاری فرا گرفته اند و هیچ مذهبی
از مذهب عیسوی نصاری ازان فروتر مذهب دیگری نیست تا اینجا
کلام صاحب کتاب بیان الادیان بود و باید دانست که بعضی از
صوفیه

صوفیه مانند بایزید بسطامی و حسین بن منصور حلاج که بمنصور
حلاج شهرت کرده بر یکی از این دو مذهب بوده اند و بسبب این اعتقاد
فاسد که این گروه داشته اند اکثر علمای شیعه مانند شیخ مفید
و ابن قولویه و ابن بابویه این طایفه ضاله را خواه حلولیه باشند و خواه
اتحادیه از غلات شمرده اند و یقین حاصل است که ایشان بدترین
طوایف غلات اند و ایشان غلات نواصب اند چنانکه گذشت
و بعضی از متأخرین اتحادیه مثل محیی الدین اعرابی و شیخ عزیز نسفی
و عبدالرزاق کاشی کفر و زندقه را از این گذرانیده بوحدت وجود قایل
شده اند و گفته اند هر موجودی خداست تعالی الله عما یقول
الملحدون علوا کبیرا و ایضا باید دانست که سبب تمادی و طغیان
ایشان در کفر آن بود که بمطالعه کتب فلاسفه مشغول شدند
و چون بقول افلاطون قبطی و اتباع او اطلاع یافتند از غایت ضلالت
گفتار غوایت شعار او را اختیار کردند و از جهت آنکه کسی پی
نبرد که ایشان دزدان مقالات و اعتقادات قبیحه فلاسفه اند
آن معنی را لباس دیگر پوشانیده وحدت وجودش نام کردند که معنی
آن از ایشان پرسیدند از روی تلبیس گفتند که این معنی به بیان
در نمی آید و بجز ریاضت بسیار و خدمت پیر کامل بآن نمیتوان رسید
وچون

واحمقان را مسخر خود ساختند و جمعی از سفیهان در این باب اوقات
بسیار ضایع کرده اند و فکرهای بسیار کرده اند و آن کفر عظیم را اتباع و تلبیها
کردند و بدانکه علمای صوفیه نه تنها این معنی را از فلاسفه دزدیده اند
بلکه اکثر مسائل ایشان را از کتابهای ایشان اخذ نموده اند و در آن
تصرفها کرده اند و بعضی از آن مسائل با ایشان اختلاف ورزیده اند
و با یکدیگر نیز در بعضی از آن مخالفت نموده اند چنانکه علاء الدوله
سمنانی که یکی از کبار مشایخ صوفیه است با جمعی از همان فرقه یعنی
با محیی الدین عربی که او نیز از بزرگان این طایفه ضاله است در باب
وحدت وجود مخاصمت نموده پس شیعه باید یقین بدانکه علما
این فرقه غاویه دزدان مقالات و اعتقادات زشت فلاسفه اند
و جهال ایشان از قبیل جهال ملاحده اند و باین سبب که بعضی از علمای
ایشان پاره از مواعظ حسنه و کلمات مرغوبه در میان سخنان خود
بکار برده اند و گفتگوها دارند که منافات بدین و مذهب ما
ندارد مومن باید فریب نخورد که آن گفتگوهای خوب ایشان کلام
انبیا و اوصیا و متابعان ایشان است که تغییر عبارت داده بنام
خود کرده اند و بعضی از ایشان آن معانی را منظوم ساخته اند
و بسیار سخنان خوب هست که متعصبان بر بعضی از ایشان بسته اند
و اگر

[illegible]

[illegible]

و اگر فرض کنیم که گفتگوهای پسندیده که در میان سخنان ایشان است
با ایشان نسبت میدهند هم قول ایشان باشد کدام طایفه اند
از کفار و مشرکین و سایر مخالفین ائمه معصومین که با وجود گمراهی
پاره سخنان خوب نداشته باشند و تعریف صدق و راستی و ادای
امانت و کم خوردن و کم خفتن و بعضی دیگر از اعمال و صفات حسنه
حمیده نکرده باشند و مذمت کذب و ناراستی و خیانت و بسیار خفتن
و بسیار خوردن و حرص و حسد و دیگر چیزها از افعال و صفات ذمیمه
ننموده باشند پس بآنکه ایشان را بعضی از سخنان خوب هست گول
نباید خورد اما انچه افلاطون قبطی و تابعان او گفته اند که این طایفه
در آن تصرف نموده اند و آنرا وحدت وجود نام کرده اند این است که
افلاطون و جمعی از پیروان او گفته اند که علت اولی خلق را از نفس خود
آفریده و هر موجودی هم خالق است و هم مخلوق و اگر کسی نیک تامل
نماید خواهد دانست که سبب گمراهی اکثر اهل باطل خصوصا ملاحده
فلاسفه شده اند خذلهم الله تعالی و اگر کسی کتاب تهافت الفلاسفه را
مطالعه نماید میداند که شیخ قطب راوندی در حق فلاسفه در آن
کتاب چه فرموده است و قبل از این گذشت که ملا جامی سنی نیز
طریقه صوفیه را ابطال نموده چنانکه گفته است

ای جاودان بصورت انسان برآمده   گاهی نموده ظاهر و گه مظهر آمده
از روی ذات ظاهر و مظهر یکیست لیک   در حکم عقل این دو کوان دیگر آمده
معروف عارفست بهر صورتی که هست   در چشم منکران چه عجب از منکر آمده
در موطن ظهور و بطون نیست غیر او   هرچند که ظهور و بطون بی حد آمده
گاهش کشیده جاذبهٔ عاشقی عنان   با داغ عاشقان بلا پی و ر آمده
گاهی کرشمهٔ جلوهٔ معشوقی انگیز   بر شکل دلبران پری پیکر آمده
یکجا نشسته بر سر صدر جلال خدا   و در جلوه سروران جهان بی سر آمده
منظور هم نموده است که هم منظر آمده   همچون نظاره فتاده است منتظر
بجا فکنده موج خرقه فقر برد شم   عالم ز حلقه زنان بر در آمده
بنموده روی بهر تماشا بعاشقان   انگه کشاده چشم و تماشاگر آمده
همراز و محرم گشته و روح القدس شده   پیغام خود رسانده و پیغمبر آمده
بحریست منفرد که باوصاف مختلف   باران و قطره و صدف و گوهر آمده
بیرون ز عشق عاشق و معشوق نیست هیچ   این هر دو اسم مشتق از آن مظهر آمده
مشتق چنانکه در نکره صفت مصدر است   کاندر صفات ظاهر خود مصدر آمده
نشگفته غنچه گل وحدت بباغ عشق   هرچند گاه اصفر و گه احمر آمده
جای ندید غنچه گل وحدت بباغ عشق   کز غم کبود خرقه چه نیلوفر آمده
واوضح از این همه زخرفات ظلمت غم که استشهود در السنه و افواه
بنور

بنور علی شاه که در دیوان گفته از انجمله انست
ما جلوهٔ کنج جمال یار دیم   آیینه حسن آن نگاریم   و نیز گفته
این عجب بین که در محیط بقا   عین آبیم و آب میجوئیم
گاه دُرّیم و گهی صدف گردیم   گاه دریا شویم و گه جوئیم
و نیز گفته   ما گهی یونس و گهی حوتیم   گاه موسی و گاه تابوتیم
گاه در یتیم و گاه مرجانیم   گاه لعل لیم و گاه یاقوتیم
و نیز گفته   گاه باغ و گاه زاغ و گاه سرو و گاه گل   گاه تاک و گاه انگورم عیانم کیم
گاه ساقی گاه ساغر که صراحی گاه می   گاه مست و گاه مخمورم عیانم کیم
گاه نای و گاه نالی گاه مطرب که طرب   گاه تار و گاه طنبورم عیانم کیم
گاه چنگم گاه چنگی گاه صوت و گه صدا   که دف و گاه سنتورم عیانم کیم
گاه مخزن گاه مشهودم عیانم کیم   گاه گنجم که طلسم گاه گنج که گاه سم
گاه سرنا گاه ناقورم عیانم کیم   گاه کوس و که نفیر گاه بزم و گاه دهل
گاه عرش و گاه کرسی گاه لوح و گه قلم   گه مقدر گاه مقدورم عیانم کیم
که قمر که مهر و زهره شمس و جیس و زحل   گاه مریخ ملک شورم عیانم کیم
گاه کبک و گاه تیهو گاه شاهین که عقاب   گاه باز و گاه عصفورم عیانم کیم
گاه طوطی گاه قمری گاه بلبل گاه جغد   گاه ویران گاه معمورم عیانم کیم
گه مرکب که بسیط علم که محاط و که محیط   که حصار و گاه محصورم عیانم کیم

آدم و ادریس و شیث و نوح ایوبم گهی   که سلیمان و گهی مورم عیانم کیم
گاه خضر و گاه الیاس گاه یوشع گاه نون   گاه موسی و گهی طورم عیانم کیم
که خلیل و گاه اسمعیل و گاهی غنم   گاه سکین گاه ساطورم عیانم کیم
گاه یوسف گاه یعقوبم گهی پیراهنم   گاه عمکین گاه مسرورم عیانم کیم
که مسیحای زمانم روح بخش از نجات   که طبیب و گاه رنجورم عیانم کیم
گاه سلمان گاه بوذر که اویس که قرن   گاه شبلی گاه طیفورم عیانم کیم
که حبیب و گاه واصل گاه معروف و سری   که جنید و گاه منصورم عیانم کیم
نعمت الله ولیم گاه و محمود گهی   گاه شمس الدین یا نورم عیانم کیم
که رضا و گاه معصوم گهی فیاض فقر   گاه کنج و گاه گنجورم عیانم کیم
گاه ساقی گاه مستوجرم عیانم کیم   گاه کافر گاه مؤمن گاه ابلیس گاه کفر
که بری که برکنارم ... گاه ماضی گاه مستقبل ... عیانم کیم
عاشق و معشوق و عشق و جمله اوکانم   گاه واصل گاه مهجورم عیانم کیم
گاه عزرائیل و میکائیل و که جبرئیل   گاه اسرافیل و که صورم عیانم کیم
گاه حیم گاه میت گاه تابوت و کفن   گاه سدرم گاه کافورم عیانم کیم
که نکیرم گاه منکر که عقاب و که ثواب   گاه مدفون در ته گورم عیانم کیم
که صراط و خلد و میزان گاه کوثر گه جحیم   گاه محشر گاه محشورم عیانم کیم
گاه محرم گاه مجرم گاه مجرم گاه جرم   گاه غافر گاه مغفورم عیانم کیم
گاه

گاه چون نور علی اندر زمین و آسمان   با همه نزدیکم و دورم عیانم کیم
و نیز گفته
من دُرّ تاج خسروان   آن لولوی لالا استم
در قعر بحر بیکران   آن گوهر یکتا استم
گنجا و که بود آمدم کمتر محیطم آمد   بر ظاهر منشی آمدم هم لا و هم الا استم
که خال دو سلمی شدم که وامق و عذرا شدم   مجنون بدم لیلا شدم در منزل اعلا استم
محو و مستم چیستم مفتون زلف کیستم   در هستم و در نیستم یکتای بی همتا استم
کشتی و کشتیبان منم که عاشق و آزاده ام   که نقش و گاهی ساده ام که جام و که مینا استم
و نیز گفته   موج و بحر و کشتی و طوفان منم   گوهر دریای بی پایان منم
تا کشایم دیده بر دیدار خویش   جلوه گر در چشم این و آن منم
صاحب الامر دیار جان و دل   فاش گویم اندرین دوران منم
و نیز گفته
تا کنم تازه ذکر شیوهٔ منصور را   فاش انا الحق زنم و خود را بدار کنم
و نیز گفته   باز آمدم موسی صفت   ظاهر ید و بیضا کنم
فرعون و خیلش سر بسر   مستغرق دریا کنم
و نیز گفته   ای آنکه طلب کنی خدا را   آیینه حق شناس ما را
ای شیخ در وی و الحدیث   نشناخته اگر ما را

در کعبه و صومنات ماییم   عالم صفت و ذات ماییم
و نیز گفته پیدا و نهان بجز خداوند   چیزی نبود چه در میانه
در کعبه و صومنات ماییم   عالم صفت و ذات ماییم
و نیز گفته در ظاهر اگر چه بس حقیریم   در باطن خویش لیک عظیم
در کعبه و صومنات ماییم   عالم صفت و ذات ماییم
و نیز گفته بگذر ز خودی خود چه مقصود   رو بر سر دار این ندا کن
در کعبه و صومنات ماییم   عالم صفت و ذات ماییم
و نیز گفته وحدت لاشریک له خواهی   خوش بشنو گوش و بشنو این گفتار
که همه صورت شد و معنی او   وحدت لا اله الا هو و نیز گفته
گر بیابان شد حقیقت تسبیح گوهر گر مثال   کام عشقم بیست و نه تار میباید مرا
جرعه‌ای نوشیدم از خشت سر پای آتش شده   حال الحوش و دم ساو دار میباید مرا
و نیز گفته مرا وقتی بکوی منزلی بود   که نه منزل عیان نه منزلی بود
دو مشکل عقده‌های مشکلم حل   که نه حلالی و نه مشکلی بود
همه دریا و ساحلها بدیدم   نه دریا را عیان نه ساحلی بود
به محفل شدم چون شمع تابان   نه تابان شمع و نه محفلی بود
عمارتها همه تعمیر کردم   نه معماری نه خشتی نه گلی بود
ز اسفل تا با علی قطع کردم   نه اعلی دیدم و نه سافلی بود
شدم

شدم قایل به هر قولی و مهدی   نه مهدی و نه قول و قایلی بود
شدم فاعل به هر اسمی و فعلی   که نه اسم و نه فعل و فاعلی بود
شدم اندر عوامل جمله عامل   عوامل در کجا کی عاملی بود
شدم اندر مسائل جمله سائل   نه مسئولی سؤال و سائلی بود
شدم حامل به موضوع و محمول   که نه وضع و نه حمل و حاملی بود
مشکل آمدم در جمله اشکال   نه شکلی دیدم و نه شاکلی بود
الی غیر ذلک من المخرفات فلعنة الله علی القائل والمعتقد والمائل
اجمعین الی یوم الدین و شیخ موسوم بتقی کرمانی گفته
اعیان که محترات ستی قدمند   در ملک بقا بیکدگر محرمند
هستند همه مظاهر نور وجود   با آنکه مقیم ظلمات عدمند
اعیان همه آینه و حق جلوه‌گر است   با نور حق آینه و اعیان صور است
در چشم محقق که حدید البصر است   هر یک ز این دو آینه آن دگر است
و نیز گفته
گر طالب غیر بود و گر کاسب حی   گر صاحب خانقه و گر صاحب دیر
از روی تعین همه غیرند نه عین   وز روی حقیقت همه عین‌اند نه غیر
حق وحدانی و فیض حق وحدانی   کثرت صفت قوابل امکانی
هر گونه تفاوت که مشاهد بینی   باید که ز اختلاف قابل دانی

در کون و مکان نیست عیان جز یک نور   ظاهر شده آن نور به انواع ظهور
حق نور و تنوع ظهورش عالم   توحید همین است دگر وهم و غرور
اعیان همه شیشه‌های گوناگون بود   کافتاد بر آن پرتو خورشید وجود
هر شیشه که بود سرخ یا زرد و کبود   خورشید در آن هم به همان رنگ نمود
با مزخرفات بسیار دیگر و بجهت اختصار همین قدر اکتفا شد
فصل دوم در ذکر بعضی از فروع مذهب صوفیه و بیان اندکی
از عقاید ایشان بدانکه فروع مذهب صوفیه و عقاید فاسده ایشان
بسیار است و از آن جمله بذکر قلیلی از عقاید پست و بکفر قریب ایشان
درین کتاب اکتفا مینماید فرقه اولی وحدتیه‌اند ایشان بوحدت
وجود قایل شده‌اند و همه کس و همه چیز را خدا میدانند چنانکه گذشت
این گروه از نمرود و فرعون و شداد بدترند از این جهت که جمیع اشیا را
خدا میدانند حتی چیزهائی را که در شریعت حکم بعدم طهارت آن شده
و این جماعت را کثیر تیه نام میکردند انسب بود زیرا که در کثرت آله
بر وجهی مبالغه دارند که چیزی نیست از ما سوی الله که او را خدا
ندانند هر چند باعتقاد ایشان همه آنها ذات یکیست چنانکه محی الدین
عربی در اکثر کتابهای خود گفتگوهای بسیار در این باب کرده خصوصا
در کتاب فصوص الحکم در فص موسوی فرعون را عین خدا گفته چنانکه
بعد از

بعد از ربنا و بلفظ رب میگوید وان کان عین الحق فالصورة الفرعون
و عطار در کتاب جوهر ذات تعریف فرعون کرده میگوید تو هم مثل
او انا الحق بگو و در آن کتاب صریح دعوای خدائی کرده و محی الدین
در کتاب فتوحات میگوید سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها
یعنی پاک و منزه است آنکسی که ظاهر کرده این چیزها را و او عین
آن چیزها است و علاء الدوله سمنانی که یکی از مشایخ این طایفه
او را بدین واسطه طعن زده و دشنام داده و شیخ عزیز نسفی و عبد
الرزاق کاشی و عطار و ملای روم و غیر ایشان از متأخرین صوفیه
این مذهب را خوش کرده‌اند و در نظم و نثر خود اظهار این اعتقاد
نموده‌اند و این جماعت خدا را تشبیه میکنند بدریا و مخلوقات را
بموج دریا و میگویند که موج دریا عین دریاست یعنی مخلوقات
همه خدایند و این طایفه کسانی‌اند که دعوای خدائی کرده‌اند خواه
در پرده حلول و اتحاد و وحدت وجود و خواه خارج از این پرده
مانند فرعون و شداد و نمرود دوست میدارند و همه را از خود
میشمارند نمیدانم کیست از متأخرین شیعه که فریب این طایفه خورده
ایشان را از نیکان پنداشته است و بعضی دیگر تقلید او کرده‌اند
لیکن میدانم که متقدمین علمای امامیه این قوم را مذمت بسیار کرده‌اند

وکتابهای مشتمل بر طعن ایشان نوشته اند و از اصحاب عصمت علیهم السلام
احادیث در بطلان بلکه در کفر ایشان نقل کرده اند یا آنکه در زمان
هنوز کسی از این طاغیان بوحدت وجود قائل نشده بود و اگر کسی آن
احادیث و کتابها را دیده باشد و عاقل و منصف باشد از قول
محمد بن یعقوب کلینی نور الله مرقده که در کتاب کافی میفرماید باب
دخول الصوفیه علی ابی عبد الله و احتجاجه علیهم میباید که این گروه
از مخالفانند و از کلام ابن بابویه قدس الله سره که در کتاب اعتقادات
میگوید نذینهم بترك الصلوة و جمیع الفرایض و از کلام شیخ مفید
علیه الرحمه که میفرماید دینهم ترك الفرایض و المستحبات و ارتکاب
المناهی و المحرمات نیز میباید که ایشان ملحدان و زندیقان اند
و دیگر این که این جماعت از مخالفین اند بسیار است یکی آنکه جمعی از علمای
شیعه که کتابها در ذکر فرق اسلامیه نوشته اند این قوم را از مخالفین
شمرده اند و از جمله طوایف سنی گرفته اند دیگر آنکه یک کتاب
نمیتوان یافت که یکی از قدمای علمای شیعه در مدح تصوف
تصنیف کرده باشد بخلاف آنکه قدمای علمای سنی کتابها در مدح
تصوف بسیار نوشته اند و بغیر از این دلیل بسیار است و قطع نظر
از آن دلایل کرده چون اصحاب عصمت علیهم السلام ببطلان این جماعت شهادت

داده اند

داده اند بتعدد روایات و اینمعنی از کتب ثقات نیز معلوم است
شیعه باید از این قوم و مائلین و معتقدین ایشان بیزار باشد اگر کسی
گوید که من آن کتابها و اخبار و احادیث را ندیده ام مضایقه نیست لیکن
شرط احتیاط و دینداری و قاعده خدا ترسی و پرهیزکاری آنست
که در دوستی این دو فرقه و تسمیه خویشتن بنام اینطایفه متوقف
باشد و توجیه کلمات کفر آیات ایشان ننماید تا کاشف ظاهر گردد
و جمعی از غافلان شیعه ظاهرا گول اینطایفه از این سبب خورده اند
که بعضی از ایشان حضرت امیر المومنین را مدح بسیار گفته اند و
ندانسته اند که اگر این گروه ملحد نباشند چیزی که هستند و چون
جبری اند همه کس و همه چیز را خوب میدانند و دوست میدانند
و هر کسی اگر بتصور باطل قائل بعینیت فاسد خود میدانند با او
بمثل دوستی میورزند و چون کلام حضرت امیر المومنین را که فرموده
من عرف نفسه فقد عرف ربه ملحدان از نافهمیدن منطبق بر مدعای
خود میسازند و بمراد خود تاویل میکنند چنانکه محی الدین عربی
در کتاب فصوص الحکم در نص شیعی کرده آنجا که میگوید من عرف نفسه
بهذه المعرفه فقد عرف ربه فانه علی صورته خلقه بل هو عین هویته
و حقیقته لهذا کمال دوستی نسبت بآنحضرت اظهار میکنند و بسیار

باشد که از برای فریب دادن شیعه مبالغه در مدح حضرت امیر نمایند
و حال آنکه در حدیث واقع است که بمدح گفتن ایشان گول ایشان
مخورید چنانکه بر مطلعین اخبار ائمه اطهار ظاهر است که آن غافلان
که گول این جماعت خورده اند نیافته اند که دوستی را شرایط بسیار است
و ندانسته اند که هیچ طایفه از گبر و یهود و ترسا و سایر اهل ملل
و اهوا نیستند که با وجود بد اعتقادیها سخنان خوب نداشته
باشند و نفهمیده اند که این گروه گمراه در اصول مذهب با اهل حق مخالفت
بسیار دارند که اگر کسی بدست انصاف پرده کوری از پیش چشم حق بین
بردارد و تعصب را بر کنار گذارد قائل خواهد شد و اگر از روی فرض
این جماعت بعد از حضرت پیغمبر بلافاصله حضرت علی ابن ابیطالب را
امام دانند با اینحال بخدائی حسین بن منصور حلاج سالک کافر و امثال
او بلکه بخدائی کل موجودات قائل بودن با ایمان و اسلام منافات
تمام دارد دیگر آنکه چون اینطایفه فریبندگانند بعضی از ایشان
خواسته اند که بنوعی سخن گویند که همه طایفه ایشان را از خود دانند
و از خود شمارند چنانکه حسین بن منصور حلاج پیش از آنکه رسوا
شود با سنیان سنی بود و خود را از ایشان وا مینمود و در پیش
شیعیان دعوای نیابت و وکالت حضرت صاحب الزمان ع میکرد

ودر پیش

و در پیش ملحدان و بعضی از سفیهان که میدانست که بر مذهبی قایم نیستند
دعوای خدائی مینمود تا نامهای پیغمبران بر بعضی از مریدان خود گذاشته
ایشان را فرموده بود که در عالم بگردند و مردم را بخدائی او دعوت
کنند و دلیل دیگر بر آنکه اکثر این جماعت در باطن ملحدند اینست که چون
دانسته اند که حلاج در پیش جماعتی بی محابا دعوای خدائی کرده
گفته اند که او کشف راز کرده و او را از این جهت حلاج الاسرار
لقب کرده اند و شیعه و سنی نقل کرده اند که شیخ عطار در وقت کشته
شدن با کافر تتاری که بدستش گرفتار بود گفت کلاه تتاری بر سر
میگذاری و باین صورت خود را بمن مینمائی و قصد قتلم میکنی و گمان
میبری که من تو را نمیشناسم بکش که هزار جان من فدای شمشیر تو باد
و این اعتقاد تمام فنا از نظم و نثر او نیز ظاهر است و شیخ روزبهان
فارسی در تفسیر الاسرار میگوید که در غلو سکر حق بر من متجلی
گشت در صورت ترك قبا بسته و مو بافته و کلاه کج نهاده دست
در از یال جلالش زدم و گفتم بحق وحدت ذات تو که چنانت خنائیم
که اگر هزار صورت برآئی و در هزار کسوت جلوه نمائی که بکسر موی از معرفت
معرفت تغییر پذیر نباشد و در کتاب مقامات این کافر نیز همین معنا بیان
زده که در مکه در اثنای نقل شوان کرد و شرح شوان داد و مرغ فارو

وکفرهای که اینطایفه پیدین وخراب کنندگان شریعت حضرت
سید المرسلین بقالب زده اند واظهار کرده اند بشمار است
ومجلدات بسیار کنجایش نقل آن همه ندارد وعلامه رحمه الله
در بعضی از کتابهای خود اینقوم را باینطور واعتقادهای باطل طعن زده
وشیخ شهید قدس سره در بعضی از مصنفات خود اشارت نموده
که طریقه وروش ایشان حرام است وبغیر ایشان بسیاری از علما
یعنی شناسندگان خدا ورسول وامامان بدلیل وبرهان این کرده
بایشان طعن زده اند تا بزمانی که متاخرین شیعه هم وزیب بنیان
واین خراب کنندگان دین پیغمبر آخر الزمان خورده اند واز جمله طعنها
که متوجه ایشان است یکی آنست که ایشان مانند ملحدان آیات
واحادیث را برای ومدعای خود تفسیر وتاویل میکنند ودیگر
آنکه بجبر وتشبیه وتجسیم ورویت وصوفی قایلند چنانکه از کتابها
وکفتکوهای ایشان ظاهر است ویکجهت از جهات میل اشاعره
وبعضی دیگر از طوایف نواصب باین کروه اینست که ایشان را در این
عقاید با خود موافق یافته اند دیگر از طعنهای که متوجه ایشانست
یکی اینست که دعوای دانستن غیب کرده اند وآنرا کشف نام نموده اند
واز آن تمادی نموده نسبت دانستن غیب بکفار هند میدهند

حکایت در کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب وبعضی از کتابهای
دیگر شیعه مسطور است آنچه خلاصه مضمونش اینست که جوانی بود
از اهل جرجان ودر کمال محبت نسبت بشاه مردان ودر مقام اسلام
پایش استوار وبر محک ایمان طلائی رایش تمام عیار اکرچه از خواندن
ونوشتن بی بهره بود اما از عقاید دینیه ومعارف یقینیه
حظی وافر ونصیبی کامل داشت در خدمت علمای دین دار بسیار بسر
برده بود ودلایل ساطعه وبراهین قاطعه بکوشش بسیار خورده وحسن
عقیده اش در مذهب حق مرضی وحمید ودرجه یقینش در حقیقت دین
مبین قریب بمرتبه علیای ابوذر وسلمان رسیده از غایت صلابت
که در دین داشت با آنکه نا خواننده ونا نویسنده بود همت بر الزام
مخالفین میکماشت پیری صوفی با او معاصر بود که در فریب دادن مردمان
از شیطان مردود کوی مسابقت میربود وهرجا که می نشست سخن
از جنید وشبلی وامثال ایشان در میپیوست ومعجزات بسیار بخود وپیران
از ایشان می بست وزبان بلافهای وکزاف میکشود وبدعواهای
دروغ وباطل دلهای احمقان وسفیهان را میربود وقتی از اوقات
در مجلس عظیم جوان شیعی را با پیر صوفی ملاقات افتاد پیر صوفی
بطریق عادت در غرور وخدعه باز کرد وزد آنچنانکه شیوه

ایشانست بتقریب مزخرفات ومزخرفات زبان دراز کرد تا کفتار
ناهموار ش بمبحث مکاشفه انجامید وکلام خام ناتمام بدعوای
دانستن غیب رسانید جوان شیعی بدو نزد او در آمد کفت من
شنیده ام که حضرت الله تعالی در کلام مجید چند جا اشاره باین
فرموده که غیب را بغیر از او عظم شانه کسی نمیداند پس کافر انکسی است
که قول خدا را رد وکلام شما را باور کند واه عجبا از بخت ودیده
شما قوم عجبا که از خدا شرم ندارید وباین طور دعوی ها زبان میکشائید
وباین اکتفا ننموده نسبت غیب دانستن بکفار هند وسند
میدهید پیر صوفی کفت ما دلیل داریم بر اینکه کافر ومسلمان
غیب میدانند ورازهای پنهان از لوح سینه ودل میخوانند جوان
شیعی پرسید که آن دلیل چیست وشاهد بر مدعای شما کیست
پیر صوفی کفت دل مسلمانان مانند آبست ودل کافر مانند بول وچنانکه
در این دو آب روی مینماید در دل کافر ومسلمان چیزها نقش می بندد
ورازهای خفته صورت میپذیرد جوان شیعی بر آشفت وکفت بر آن
دل باید ید وبر این دین باید شاشید که باین کونه کفتکوها خواهد
که طریقه خود را درست کند واینطور مثالها دلیل بر حقیت مذهب
خود سازد اهل مجلس بخندیدند وپیر صوفی خجل ومنفعل شد

دم فرو بست وذلیل وخوار وحقیر وبی اعتبار رفته در کنجی نشست
وفاضلی کفته که وقتی در مجلسی حاضر بود که سخن از اینطایفه ودعوای
کشف نمودن ایشان میکذشت یکی از خوش طبعان که در آن مجلس حاضر
بود کفت چرا بی انصافی میکنید اینجماعت در دعوای کشف صادقند
اما کشف ایشان از قبیل کشفیست که عمرو عاص نمود در جنگ صفین
در هنکام محاربه با حضرت امیر المؤمنین پس باید دانست که اینجماعت دعوای
کشف را از کوشه نشینان براهمه وریاضت کشان هند کسب کرده اند
وچون بلاهت وحماقت آن کروه در کار دین در جه علیا دارد هرد عوای که
که ریاضت کشان ایشان نموده اند وهر لاف وکزاف که زده اند آنرا فرقه
از غایت ابلهی باور کرده اند وتصدیق ایشان نموده اند بطریقی که هر نادانی
که بشنود تصور کند که واقعیست آنرا شهرت داده اند وکوشه نشینان
سنی هم بر آن منوال سلوک نموده اند وهر یک از ایشان نیز بطمع نان
وحلوا معجزات بسیار بپیران خود بسته اند وآنرا کشف وکرامات نام
کرده اند وسفیهان آنرا باور داشته اند وندانسته اند که معجزات
پیغمبران واوصیا وخلفای ایشان که وضوح وظهور آن بمرتبه ایست
که هیچکس انکار آن را در وقوع وصدق آن شبهه نمود غد فه بحیثیت
بتخصیص که بعضی از آن در کتابهای آسمانی خصوصا در قرآن مذکور است

وبرخی در کتاب احادیث مسطور است وآنچه مبتدعی بی ایمان
بر یکدیگر و هواداران و مریدان گمراه ایشان بر ایشان بسته اند
جدا و دیگر باید دانست که این گروه و مایلین و معتقدین ایشان
چنانکه در حدیث واقع است سه طایفه اند گمراهان و فریب دهندگان
و غافلان و بروایتی بجای عبارت غافلان لفظ احمقان واقع است
و در حدیث دیگر بجای آن کلمه جاهلان مذکور و این معنی نزد هر عاقل
ظاهر است از آن روی که آنها عارف بعقاید باطله اتحادیه شده خود
نیز آن عقیده ها دارند بدلایل عقلیه و نقلیه گمراه و کافرند و جمعی
که اعتقاد فاسد و مذهب باطل ایشان را میدانند و در دل
قایل بآن نیستند اما تجاهل نموده خود را از آن گروه میشمارند
و خویشتن را بر آن عقاید وامینمایند فریبندگان و حیله گرانند
و مدعای ایشان آنست که جمعی از سفها و احمقان را که اعتقاد ما بنقوم
داوند مرید و معتقد خود سازند طایفه سیم آنانند که از روی
غفلت و جهالت و نادانی و حماقت این طریقه را پیش میگیرند و
مایل باین گمراهان و فریبندگان میگردند پس هر کس که عارف
بعقاید باطله اتحادیه نباشد و بحقیقت مذهب ایشان معرفت
شود بسبب جهل و نادانی گمراه گشته پس اگر با آن جهل دعوای

علم

علم کنند بواسطه جهل مرکب حالش تباه گردیده و بوادی ضلالت افتاده
و بسیار باشد که جمعی از مردمان بسبب او گمراه گردیده از طریقه حقه دور
شوند و بوادی خذلان روی آورند و اگر کسی مرید اعتقادی این گروه
واقف باشد و در باطن ببطلان ایشان معترف اما بجهت فریفتن
خلق این طایفه را مدح گوید و ایشان را از نیکان و دوستان خدا شمارد
و از برای دنیا دین را از دست داده باشد و بعدم دیانت گمراه کرده
و از برای زخارف دنیا از نعمت عقبی بی بهره گشته دانسته از طریق
حق انحراف نموده و از مذهب امامیه بیزار گشته و گمراه کننده باشد
و حالش از دیگران بدتر پس اگر آنکس دعوای تشیع کند باید که شیعه
قبول نکنند و او را از شیعه نشمارند زیرا که ناچار است او را از اعتراف
نمودن بحلول و اتحاد و وحدت وجود و از قایل بودن بجبر و محبت
و رقصیدن با یهود و ترسا و گبر و دوست داشتن ابوبکر و عمر و عثمان
و یزید و معاویه و ابوسفیان لعنهم الله تعالی و جمیع فساق و فجار
و سایر مشرکین و کفار و اگر اظهار دشمنی اینها نماید باید که شیعه
باور نکنند هر چند که اینها را لعنت کند باید که شیعه فریب نخورند
زیرا که ایشان لعنت را عین رحمت میدانند بعضی از ایشان میگویند
لعنت چهار حرفست و هر یک از این چهار اسمی اند از اسماء الله تعالی

پس لعنت عین رحمت باشد و گروهی از ایشان گویند نقطه ذات
حق تعالی در جمیع حروف حلول کرده و جمعی از این طایفه گویند عالم
صورت ایزد تعالی است و ایزد تعالی روح عالم است چنانکه محی الدین
در کتاب فصوص الحکم در فص هودی میگوید که العالم صورته و هو روح
العالم و معلوم است که عالم عبارت از ما سوی الله است پس همه
چیز را صورت خدا میدانند و بزعم این طایفه حروف صورت خداست
و خدا تعالی روح حروف پس میگویند که چون خدا عز شانه
روح این حروفست این حروف عین ذات خدا و عین رحمت خواهد بود
بجملا هر فرقه از اتحادیه بیک وجهی لعنت را عین رحمت میدانند
و با وجود این بسیار باشد که اگر کسی یکی از مخالفین را خصوصا یکی
از ایشان را که اتحادیه پیر خود میدانند لعنت کند بغایت مضطرب
شوند و بغایت دشمنی ورزند و دیگر باید دانست که اکثر
ملحدان گفتگوهای این فرقه را سپر و گریزگاه خود ساخته اند چنانکه
در حدیث اشاره بآن شده و گذشت پس شیعه باید که بسخن بعضی
از متعصبان و برخی از جاهلان بلکه بقول جمعی از گمراهان و بد اعتقادان
از راه نروند که در مقام توجیه و تاویل گفتگوهای زشت این طایفه
در آمده اند و دین اسلام و کیش فرنگیان را بتاویلات غوایت آیات

یکی

یکی کرده اند و بسبب این تاویلات بسیاری از سفها بوادی الحاد
انداخته اند و بهمه حال مومن باید که اعتقاد کند که قایل بحلول شدن
و دم از اتحاد و وحدت وجود زدن کفر است و نیز شیعه باید بداند
که هر وجه که حلولیه و وحدتیه در باب خدای خود و مشایخ خود
و سایر موجودات میگویند بعینه همان وجه را نصاری در باب خدائی
عیسی ع و غلات شیعه در باب خدائی علی مرتضی و بعضی دیگر از ائمه
هدی علیهم السلام گفته اند و این بغایت عجبست که جمعی بکفر نصاری و
غلات شیعه که عیسی ع را و بعضی از ائمه معصومین را خدا میدانند
اعتراف دارند و با این حال حلاج کافر و اشباه او را و گروهی را که همه
اشیا را خدا میدانند از اکابر اولیاء الله می شمارند پس بدانکه اکثر
چه واضع مذهب صوفیه ابوهاشم کوفیست چنانکه اکثر علما نقل
کرده اند و آن ملعون و مریدانش ملحد و دهری بودند اما جمعی از متعصبان
سنی چون بر فضایح و قبایح و فسق و نفاق ابی بکر و عمر و عثمان واقف
شدند چاره جز آن ندیدند که دست بر آن مذهب زنند و صوفیه را
اعانت و تقویت کنند و بجبر قایل شوند تا پرده در روی خلفای
ثلاثه شاید باین وجه رفو کنند بلکه بروش حلول و اتحاد و
وحدت وجود مرتبه خدائی از برای ایشان و پیروان ایشان ثابت کنند

و مردمان را باین وسیله فریب دهند تا زبان طعن بر ایشان را کوتاه
سازند و ایشان را دوست دارند و حال آنکه اکثر سنیان دانسته‌اند
که ایشان در باطن ملحدانند چون بظاهر با ایشان هم اعتقاد بودند
در ترویج کیش باطل ایشان کوشش تمام کردند و طریقه ایشان را
در نظر عوام مستحسن نمودند و اکثری این طریقه را پیش گرفتند و جمعی
از طواغیت بنی عباس و کبرها از اتباع ایشان نیز در رواج دادن آن
طایفه کوشیدند و با ایشان غایت محبت ورزیدند و ایشان را
اولیا و ابدال و اقطاب نام کردند و معجزات بسیار بر ایشان بستند
و نسبت دانستن غیب بایشان دادند و در این دو فایده دیدند
یکی آنکه مرتبه حضرات ائمه معصومین را در چشم جهال پست کنند
و معجزات ایشان را در نظرها سهل وا نمایند و گویند که معجزه و خوارق
عادات دلیل بر امامت بلکه بر نبوت نیز نیست و معراجی که از برای حضرت
رسالت بعد از گذشتن قریب بشش سال از بعثت و چهل و شش
سال از عمر آن حضرت بهم رسید با وجود آنکه در کیفیتش که همین بیکدفعه
بود یا دو دفعه و در کیفیتش که در خواب بود یا بیداری و بقالب و روح
بود یا بی روح تنها خلاف و از آسمانها گذشت یا از بیت المقدس بگذشت
این ملعون از برای مشایخ خود مانند شیخ عبد القادر گیلانی در شبی

هشتاد

هشتاد مرتبه معراج جسمانی آسمانی ادعا می‌نمایند و همچنین از برای مولوی
رومی در شش سالگی که با کودکان بازی می‌نموده معراج سماوی جسمانی
دعوی نموده‌اند که فایده دیگر آنکه دعوای مکاشفه ایشان را دلیل بر امامت
ابی بکر و عمر و عثمان سازند و گویند که این جماعت که صاحب مکاشفه‌اند
بامامت شیوخ ثلاثه قایلند اگر ایشان برحق نمی‌بودند می‌بایست
که این گروه که غیب دانند ببطلان ایشان شهادت بدهند و جمعی
از سنیان که دعوای این کرامات را دلیل بر حقیت مذهب باطل خود
ساخته‌اند با ایشان کمال محبت ورزیده‌اند و از غایت محبت آنست
که فرقه سنیان باین طایفه دارند سخنان کفرنشان ایشان را تأویل
میکنند و زورها میزنند که کفر ایشان را در نظر کوردلان ایمان
کامل وا نمایند فلعنة الله علیهم و علی مشایخهم الزنادیقین فرقه
دوم واصلیه‌اند این طایفه گویند که ما واصلیم بخدا یعنی بحق تعالی
رسیده‌ایم بعضی این مذهب را نیز از اصول مذاهب صوفیه شمرده‌اند
چنانکه گذشت و حق اینست که ایشان از فروع و شعب اتحادیه‌اند
که چون بزشتی اعتقاد و رسوائی خود اطلاع یافته‌اند دست بهم وصول
زده‌اند و عقیده فاسده خود را این لباس پوشانیده‌اند پیر وصول
بحق را این نوع معنی گفته‌اند و خود را بیشتر از دیگران رسوا کرده‌اند

فرقه دوم واصلیه

و در فضیحت خویش بیشتر از طوایف دیگر مبالغه نموده‌اند و به بعضی از مقالات
شنیعه و افعال قبیحه از اتحادیه ممتاز و متفرق شده‌اند از آن جمله یکی
آنست که میگویند که نماز و روزه و حج و سایر احکام شرعیه را از آن
جهت وضع کرده‌اند که آدمی بآن تهذیب اخلاق نماید پس چون ما
تهذیب اخلاق نموده‌ایم و معرفت اشیا و شناختن حق تعالی ما را
حاصل گشته بخدا واصل گشته‌ایم تکالیف شرعیه از ما برخاسته
و هیچ چیز بر ما واجب نیست و تمام محرمات بر ما حلال است و هر کس که باین
مقام عالی رسید هر چه از او صادر شود از شرب خمر و چرس و بنگ
و زنا و لواطه و دزدی و قمار و غیر آن هیچکس را بر او اعتراض نرسد
و هر چه کند از امثال این امور او را منع نتوان کرد و از او نیکو باشد
و اگر خواهد با مادر و خواهر و پسر و دختر خود وطی کند او را حلال
باشد و اگر با پسران و دختران و زنان مردمان مقاربت نماید از او
فیضها بایشان رسد و اگر کسی را بر خود افکند او را روا باشد بلکه
هر گاه مفتی ایشان مثل ملا میرزا جان شیرازی کسی باشد که گوید
بنفس ناطقه چه زیان دارد و چون ایشان اینها نکنند و این هرزها
نگویند که ملای روم در خطبه از خطبهای مثنوی میگوید که چون
حقیقت حاصل شود شریعت باطل شود و حکایت ملاقات شمس

تبریزی

تبریزی با او و دختر و پسر خود را از برای شمس بردن و صحبت او شراب خوردن
و برده و شرکشیدن که جامی در کتاب نفحات الانس نقل کرده شمه‌ای تمام دارد
و خواجه نصیر الدین عبد الله بن حمزه طوسی علیه الرحمه در کتاب ایجاز المطالب
فی ابراز المذاهب در باب فجور و کفر ایشان حکایت ظرفا آورده و علامه
حلی در کتاب نهج الحق در باب ترک نماز ایشان و غنا آوردن در آن
باب آنچه خود دیده و شنیده ایراد نموده اگر کسی خواهد که بداند باین
دو کتاب نگاه کند و باید دانست که ترک نماز و جمله فرایض و حلال داشتن
جمیع معاصی دین مجموع طوایف صوفیه است چنانکه شیخ مفید نور الله
مرقده و غیر او از علمای شیعه بیان نموده‌اند و حدیث نیز دلالت بر آن
دارد لیکن بعضی فرق صوفیه اظهار آن کنند و بعضی آن را پنهان دارند و اکثر
ایشان بعمل کردن بفرایض و اظهار عبادت و زهادت مردم نادان و سفیه را
فریب دهند و بعضی از ایشان چون واصلیه و ملامتیه و تسلیمیه
ارتکاب محرمات را بظاهر مستحسن دانند و بعضی ظاهر کرده‌اند از آن قبیح
شمارند دیگر از اباطیل واصلیه میگویند که این که یکی از ما را شهوت
غالب شود و خواهد که با دیگری مجامعت کند و آن شخص امتناع نماید
واصل نباشد بلکه کافر باشد و اگر آن کس که خواهند که با او مجامعت
کنند اجابت کند خواه مرد باشد و خواه زن بدرجه ولایت رسد

و از اولیا اعظم الفی شود و گویند که رابعه و جمعی دیگر از زنان بودند
که بواسطه بر آوردن حاجت فلان بمرتبه ولایت رسیدن و مزخرفات
که این گروه میگویند بسیار است و دلیل بر کفر و زندقه ایشان بیشمار اگر
همه را ذکر کنیم باعث ملال شود پس ای طالب حق دیده بصیرت بگشا
و ملاحظه مزخرفات صوفیه و فلسفیه غلاة ببین که شیطان ایشان را
چه قدر فریب داده که دست از پیروی خدا و رسول و ائمه برداشته اند
و بعقلهای ضعیف خود اعتماد نموده اند و حال آنکه از حضرت صادق ع
مرویست که فرمود اوصیاؤنا و ائمه درهایند که از راه متابعت ایشان بخدا
میتوان رسید و اگر نه ایشان بودندی خدا را نمیتوانست شناخت
و باین طایفه خدای تعالی حجت را بر خلق تمام کرده است و اگر عقل مستقل
میبود فرق بسیاری از متکلمین و حکما که همه اهل عقلند چرا در باب
معرفت خدا و در هر بابی دو فرقه با یکدیگر موافق نیستند چنانکه
جمعی از متکلمین بعقل ناقص خود خدا را جسم دانسته اند و میگویند
نوریست مانند شمس میدرخشد و بعضی از صوفیه اهل سنت
و مجسمه ایشان خدا را بصورت پسر ساده میدانند و بعضی بصورت
مرد پیر ریش سفید میدانند و بعضی خدا را جسم بزرگی میدانند
بر روی عرش نشسته و بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین
ایشان

ایشان و اکثر نصاری بحلول خدا قائل شده اند در عالم و اشیا و نصاری
در خصوص عیسی قائل شده اند و صوفیه حلولیه در جمیع چیزها و خداوند
عالمیان نصاری را در قرآن باین سبب لعن کرده و ایشان را بکفر یاد نموده
که بخدا چنین نسبتی میدهند و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلول
گریخته اند بامری قبیحتر و شنیعتر قائل شده اند که اتحاد است و میگویند
که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی ندارد
و همین اوست که بصورتهای مختلف بر آمده گاه بصورت زید ظهور میکند
و گاه بصورت عمرو و گاه بصورت سگ و گربه و گاه بصورت قاذورات
چنانچه دریا موج میزند و صورتهای بسیار از آن ظاهر میشود و بغیر
دریای دیگر چیزی نیست و ماهیات ممکنه امور اعتباریه است
که عارض ذات واجب الوجود است و مزخرفات ایشان بسیار است
و محی الدین مکرر در تصانیفش آورده که زنهار مقید بمذهبی مشو
و نفی هیچ مذهبی مکن و هیچ معبود غیر خدا را از بت و غیره انکار
مکن که بقدر آنچه از اینها انکار میکنی از خدای خود انکار کرده و خدا
در همه چیز ظهور دارد و نقل کرده اند که از شمس تبریزی پرسیدند
از احوال ملای روم گفت که از قولش میپرسی اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا
اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و اگر از فعلش میپرسی كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ

و اگر از صفاتش میپرسی هُوَ اللهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ و اگر از ذاتش میپرسی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ
وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و از این باب کلمات که موجب کفر و الحاد است
در کتب ایشان بسیار است پس ای طالب حق دیده بصیرت بگشا و از
روی انصاف ملاحظه نما که نسبت بذات مقدس خدا این قسم
نسبتها روا است هرگز از پیغمبر و ائمه معصومین ع که پیشوایان دینند
این قسم سخنان صادر شده یا باصحاب خود را این قسم جرأتها داده اند
و جمعی نزد حضرت امیر المؤمنین ع آمدند و چنین ذات شریفی را گفتند
که تو خدائی حضرت ایشان را کشت هرگاه چنین ذاتی را نسبت بالوهیت
نتوان داد العیاذ بالله چون در هر سگ و گربه چنین امری را قائل
توان شد که تو عین خدائی و از این جهت است که اکثر ایشان را اعتقاد
آنست که همین که اتحاد ظاهر شد دیگر عبادت ساقط میشود و عبادت
بنابر توهم مغایرت است و باین معنی تاویل کرده اند آیه شریفه
وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ که یقین بمعنی مرگ باتفاق مفسرین را
بیقین بمعنی وحدت وجود دانسته اند چنانچه علامه حلی ره در کتاب
کشف الحق آورده که خداوند عالم در چیزی حلول نکرده زیرا که معلوم است
که چیزی که در چیزی حلول کند محتاج بمحل میباشد و بدیهی است
که خدا

که خدای تعالی بغیر محتاج نیست و هر محتاج بغیر ممکن است پس اگر خدا تعالی
در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود و صوفیه اهل سنت باین قائل
شده اند و تجویز کرده اند بر خدا که در بدن عارفان حلول کند و بعضی
از این مشایخ را که عبادت ایشان رقص کردن و دست بهم برهم زدن
و غنا خواندن و کف کردن و حال آنکه خدا تعییب و تشنیع فرموده
بر کفار در این اعمال که وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ اِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً
یعنی نبود نماز یا دعای مشرکان نزد خانه کعبه مگر صفیر زدن و دست
بر دست زدن و چه غفلت و گمراهی از این بالاتر میباشد که کسی ترک
جوید بجماعتی که خدا را عبادت کنند بعبادتی که خدا کفار را بدین عیب
کرده بلکه دیده ظاهر ایشان کور نیست و دیده دل ایشان کور است
و من دیدم جماعتی را از صوفیه در روضه امام حسین ع که ایشان نماز
شام گذاردند بغیر یک نفر از ایشان که او نماز نکرد و نشسته بود
و بعد از ساعتی این جماعت نماز خفتن کردند و او نکرد و از یکی از ایشان
سؤال کردم که این شخص چرا نماز نکرد گفت او چه احتیاج دارد بنماز
که او بخدا واصل شده است آیا جایز است که کسی که بخدا واصل
شده باشد میان خود و خدا حجابی قرار دهد و نماز حجاب است
میان بنده و خدا پس بنگر ای عاقل و تفکر کن در حال آن جماعت که

که اعتقاد ایشان در باب خدا آنست که دانستی و عبادات ایشان نسبت
که گفتیم و عذر ایشان را در ترک نماز شنیدی و با این اعتقادات
و اعمال ایشان را ابدال میدانند با اینکه جاهلترین جهال اند تمام
شد کلام علامه ای پسر ای غافل از حق چرا بر خود رحم نمیکنی و دین
خود که مایه سعادت ابدیست در معرض چنین مخاطره میگذاری
که یک احتمال نجات داشته باشد و بصد هزار احتمال مستحق خلود
در جهنم باشد اگر کسی را گویند که چاهی سر پوشیده در راه تو است
اگرچه اعتماد بر سخن قائل نداشته باشد بآن راه نمیرود و براه دیگر
که بی خطر است میرود تو دعوای تشیع میکنی یعنی پیشوایان تو
در میان است و جمیع آثار ایشان معلوم است پیروی از ایشان
نمیکنی میخواهی و مرشدی نیکوتر از ایشان میطلبی و خدای تعالی
پیغمبری فرستاده و فرموده که ما آتاکم الرسول فخذوه و ما
نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه پیغمبر از برای شما آورده عمل نمائید
و آنچه شما را از آن منع فرموده ترک نمائید و پیغمبر فرمود که من از میان
شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم که اگر بآنها تمسک
جوئید و متابعت نمائید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدای تعالی
و دیگری اهل بیت من این دو از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من
وارد

و حال آنکه معنی رضا و تسلیم و مراقبت و توکل را نیافته اند و گویند
نه امید برحمت و لطف خدا باید داشت و نه بیم از عذاب و عقاب
او و دیگر گویند هرچه در عالم واقع میشود نتیجه نور و نار است و این
بعینه مذهب دیصانیه از مجوس که بنور و نار قایلند فرقه هفتم
باطنیه اند ایشان دعوای علم باطن کنند مانند تلقینیه و دیوانگان
را صاحب باطن و [illegible] و ایشان را مجذوب نام کنند و بغایت دوست
دارند مانند ولائیه و حبیبیه و گویند هر چیزی از عبادات معنی
دارند انزل اند الا اهل باطن و بیشتر مقالات ایشان مانند
مقالات و عقاید باطنیه است از اسماعیلیه و فرقه در میان ایشان است
که اسماعیلیه پیشوای خود را امام نام کنند و ایشان مقتدای خود را
شیخ و پیر گویند و باطنیه از اسماعیلیه ابوبکر و عمر و عثمان علیهم
اللعنه را دشمن دارند و این جماعت ایشان را دوست دارند و مزخرفات
اینطایفه بسیار است و ذکر همه آن سبب ملال و موجب طول مقال
میشود فرقه هشتم جوریانند ایشان اگر توانند البسه الوان
از ابریشم محض و زرینه و زربفت پوشند و مجالس از [illegible] و خمر
و شاهدان و امردان آراسته دارند و استماع غنا و تغنی و صوت
و دف و نی و سایر سازها نمایند و قصائی در رونق کوشش کنند

خصوصاً قصه‌های گبران که از شاهنامه نام کرده اند و ندانسته اند که بعضی
از کتب معتبره امامیه مسطور و مرویست از حضرت امام محمد تقی علیه السلام
که آنحضرت نقل نموده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود
که ذکر علی بن ابی طالب عبادة و علامات المنافقین نفورهم عن ذکره
و یختار استماع القصص الکاذبة و اساطیر المجوس علی استماع فضائله
ثم قرء و اذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون
بالآخرة و لهم عذاب الیم یعنی یاد کردن علی ابن ابی طالب علیه السلام عبادت است
و از علامات منافق است که میرمند و نفرت مینمایند از یاد کردن او
و اختیار میکنند شنیدن قصه‌های دروغ و افسانه‌های مجوس را
بر شنیدن فضائل آنحضرت بعد از آن امام علیه السلام خواند این آیه
را که و اذا ذکر الله وحده تا آخر پس پرسیدند از آن
حضرت صلوات الله و سلامه علیه از تفسیر این آیه آنحضرت گفت
که آنها [illegible] اند که پیغمبر میفرمود یاد کنید علی ابن ابی طالب ع را
در مجلسهای خود پس بدرستی که یاد کردن علی ابن ابی طالب یاد کردن
منست و یاد کردن من یاد کردن خداست پس آنکسانیکه میرمند
و گرفته میشود دلهای ایشان از یاد کردن علی ابن ابی طالب و شادمان
میشوند از یاد کردن غیر او ایشان آنانند که ایمان ندارند بآخرت
و مراد از

و مراد ایشان است عذاب خوار کنند و ابن بابویه در کتاب اعتقادات آورده
که سئل الصادق ع عن القصاص ایحل الاستماع لهم فقال لا و قال من
اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله
و ان کان الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس یعنی پرسیدند از حضرت
صادق ع از قصه خوانان که آیا گوش داشتن بایشان حلال است آنحضرت
فرمود که نه حلال نیست و فرمود که هر کس گوش بدارد بناطقی پس بتحقیق
که او را پرستیده پس اگر ناطقی باشد که از خدا سخن گوید یعنی راست
و حق گوید آن گوش کننده خدا را پرستیده و اگر ناطقی باشد که از ابلیس
سخن گوید یعنی سخنان باطل و دروغ گوید آن گوش کننده ابلیس را
پرستیده و محمد بن یعقوب کلینی ره در کتاب مستطاب کافی مثل این حدیث
حدیثی از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده چون در این روزگار
اکثر احکام شرع از فرق فجور تیراند بدلیل آیه و من لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الکافرون و حدیث ایاکم و الرشوة فانها محض الکفر و لا یشم
صاحب الرشوة ریح الجنة کافر و ملعونند و از ارتکاب معاصی اجتناب
ندارند اما چون میدانند که خمر و شاهدان و سازها در مجالس خود
حاضر کردن رسوائی از حد در گذرانیدن است و بناچار از آن بری شده اند
لیکن از خوانندگان و قصه خوانان و شاهنامه گویان دست بر نمیدارند

از آن جهت که همه کس نمیدانند که استماع خوانندگی و ضربهای در رقص و شاه نامه
همه فسق است و با آنکه اکثر طایفه جوریه بیشتر از باقی طوایف صوفیه
در دنیا کوشند و دعوای برائت از ریا کنند و گویند که ما عارفیم و هر چه
گوییم و کنیم پسندیده باشد و آنچه از فسق و فجور و ستم میکنیم از جهت
دفع ریا میکنیم و اکثر ایشان خود را از طایفه ملامتیه شمارند و ملامتیه
با کمال نامعتدی از طایفه عباد و زهاد اند و میگویند ما بر خود ظلم
میکنیم نه بغیر ایشان بر خود و بر غیر ظلم میکنند و اگر چه اکثر ملامتیه
بخانه‌های این گروه تردد میکنند و چشم بر دست ایشان دارند و این جماعت
اگر دست یابند بهمه ظلم و تعدی مال مردمان بستانند بلکه خانه‌های
مردمان را بآب رسانند و رحم مطلق در دل ایشان نباشد و بجز خوردن
حرام و افعال ناشایست کاری نکنند و اگر بعضی از نیکو رسمها کنند
البته نباشد و هر یک از ایشان متوسل بجاهلی بلکه متمسک
بملحدی شوند که پشمینه پوشیده باشد یا گوشه گرفته باشد و عجب
تر آنکه از غایت فریب دادن این جماعت بامر بدنادانی شوند که
خرقه که مایر جزوی باشد پوشیده باشد و کلاههای کرامت زنند و زنار قانم
سخنان در کار ایشان کند این ابلهان ندانسته اند که گوشه گیری
ایشان چنانکه در حدیث واقع است از برای صید کردن بعقلان

و احمقانست و از غایت سفاهت این جماعت آن فریبندگان را درویش
پندارند و بسیار باشد که از سادات و علما و صلحا و اتقیا و مردم بی‌نشان
که در واقع درویشان اند بستم بگیرند و بآن ملحدان دهند و با آن حال
ایشان اصحاب کشف و کرامات و مستجاب الدعوه دانند و بیحیایان باشند
که خود نیز این دعوا کنند و این گروه در بردن مال مردمان و حرام خوردن
بنوعی باشند که اگر نتوانند که بستم و عنف و رشوه و بهانه چیزی از مسلمانان
گیرند بدزدی و خیانت مال ایشان را ببرند و اگر نیز نتوانند تمام بقرض
گیرند و پس ندهند و صرف خویش و آن گروه نادرویش کنند و بسبب آنکه
مال حرام را صرف ایشان کنند عذاب و عقاب خویش را مضاعف کنند
و معلوم است که این جماعت اعتقاد بثواب و عقاب خدا و روز جزا ندارند
که اگر میداشتند راضی بظلم نمیشدند و دلیل بر اینکه طایفه جوریه
اعتقاد بخدا ندارند آنست که سادات و علما نزد ایشان خوارند و آن
ملحدان و فریبندگان نزد ایشان بغایت صاحب اعتبار بلی اگر عالمی
یا سیدی از روی گمراهی دم از تصوف زند یا بنا بر مصلحت روزگار و مکر
و خدعه خود را صوفی نام کرده در تعظیم ایشان کند او را عزیز دارند
و این فرقه جوریه چند از ملامتیه متمیز و متفرق شده اند یکی آنکه ملامتیه
اظهار اجتناب از بردن مال مردمان کنند و این گروه از دزدی کردن

و رشوه و مال مردمان و ربا خوردن و بظلم و ستم از مردمان گرفتن پروا
ندارند و اگر توانند بنا حق بر خلق گیرند و خانه‌ها را خراب کنند و گویند
که ما این کارها از جهت آن میکنیم که مردمان ما را ملامت کنند و این
جماعت گویند که این فعلها از برای رفع ریا میکنیم و ملامتیه مرید و معتقد
ملحدی دیگر نشوند و اکثر جوریه بجاهلی که پشمینه پوشیده باشد
یا ملحدی که دعوای کشف و کرامات کند و لاف زند و سخنان بی‌پا
در هوا گوید متوسل شوند و ملامتیه چون واصلیه ترک نماز و روزه
و سایر فرایض کنند و گاه باشد که بعضی از ایشان بذکر جلی از روی مکاری
و دغلی مشغول شوند و از عبادات بآن اکتفا نمایند و جوریه بیشتر دیدبا
باشد که به تبیلی از مفروضات و مستحبات عمل کنند بلکه بنماز جماعت
حاضر شوند و مانند پیران که اموزد معتقد بشرع و دین نباشند
و از روی دنیا گاهی بانواع عبادات پردازند که بآن وسیله شاید
خود را نیکنام سازند فرقه نوزدهم عشاقیه اند و این
جماعت خود را عاشق گویند و دوستی خدا را عشق نام کنند و ندانند
که عشق نام مرضی است از امراض دماغی و گویند مشغول شده ایم بعشق
خدا باز مانده اند از معرفت خدا و با این حال و این دعوی با پسران
و دختران مردمان عشق میورزند و گویند المجاز قنطرة الحقیقة
یعنی

یعنی مجازی پل حقیقت است مراد ایشان از این عبارت آنست که عشق مجازی
پل عشق حقیقی است و اکثر از غایت بیدیانتی و خدا ناترسی افترا بر پیغمبر
بندند و گویند این حدیث است و پیغمبر فرموده است نعوذ بالله من
ذلک و اکثر این طایفه در عشق ورزیدن با امردان و زنان مردمان مبالغه
عظیم مینمایند و خود را تکلیف بر آن دارند و گویند این عشق مجازی نسبت
و عشق مجازی موصل است بعشق حقیقی که دوستی خداست و این گروه
با پیغمبران بغایت دشمن باشند و گویند انبیا و رسل خلق را بسبب تکالیف
از خدا باز داشته اند و گویند مرد باید التفات بقول پیغمبران و اوصیا
و خلفا ایشان ننماید زیرا که هر که گوش بسخن ایشان کند از این راه است پیغمبران
و اوصیا ایشان اند و با این حال اظهار دوستی ابی بکر و عمر و عثمان کنند
و از برای آنکه سنیان را از خود راضی دارند ائمه اعمین را مدح گویند
و اگر بشیعه رسند از برای فریب دادن ایشان اظهار دوستی ائمه
معصومین علیهم السلام کنند و عداوت پیغمبران و اوصیای ایشان را نزد همه
کس اظهار کنند و مزخرفاتی که این زندیقان میگویند بسیار است از ایشان نقل
آن میکنیم تا موجب ملال نگردد فرقه بیستم جمهوریه اند این طایفه
مذاهب و عقاید اکثر طوایف صوفیه را در هم آمیزند و گویند هیچ چیز را
در دنیا بد نباید گفت بلکه همه را دوست باید داشت زیرا که در هر کس

و در هر چیز جزوی از اجزای الهی هست و گویند کفر و اسلام و حلال و حرام
و ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و محمد و ابوجهل و علی و ابن ملجم و حسین
و یزید و مطیع و عاصی و ظالم و مظلوم و موحد و ملحد همه خوبند و تمام را
نیک دانند و چون نصاری سگ و خوک و سایر چیزهای که در شریعت
نجاست پاک دانند و هیچ کس را بر هیچ کس نامحرم ندانند و در جبر و تشبیه
و تجسیم و رؤیت و وحدت وجود مبالغه تمام دارند و پیشتر مذکور
شد که اصل مذهب صوفیه دو مذهب بوده و باقی فروع آن دو مذهبست
و ظاهر آنست که بیشتر فروع آن دو مذهب منقرض شده اند و اکثر صوفیه که
امروز هستند جمهوریه اند و ایشان از همه فرقهای فرق صوفیه چیزی کسب
کرده اند و عقاید و مذاهب و قبایح ایشان را در هم آمیخته اند و همه را
از برای خود یک مذهب ساخته اند و ایشان نیز دوستی خدا را عشق نام
کرده اند و دعوای علم باطن نموده اند و علوم دینیه را علم ظاهر گفته اند
و مذمت کرده اند و چون بوحدت وجود قایلند با فرعون و نمرود
و ابن ملجم مردود و غیر ایشان از سایر ظالمین و اشرار و منافقین و کفار
محبت دارند و از دوستی خدا میشمارند و اگر چه بعضی از اوقات
بعضی از بدان را مذمت کنند مصلحتی در آن بینند و در آن
هنگام بنابر مصلحت بر خلاف اعتقاد خود کار کنند تا سفیهان از ایشان

اندازند

اندازند و ایشان نیز با پسران و دختران و زنان مردمان عشق ورزند
و گویند با ایشان عشق نورزیده ایم بلکه با خدا عشق بازی کرده ایم
زیرا که ما در هر چیز مینگریم خدا را در آن می بینیم و گاه گویند که عشق
با پسران و دختران و زنان مردمان و ورزیدن عشق مجازیست و این
عشق مجازی بعشق حقیقی میکشاند و ما را بمطلوب اصلی میرساند
و این طایفه نیز در چله نشینند و مریدان را در چله نشانند و دیوار نگار را
دوست دارند و ایشان را از اکابر اولیاء الله شمارند و غنا و سرود
و دف و نی و سایر سازها را حلال دانند و بسیار باشد که در مجلس
ذکر دف و نی حاضر کنند و طایفه ملامتیه را بزرگ مرتبه دانند و
کوشش بسیار در اصلاح افعال و اقوال زشت ایشان نمایند و دعوی
کشف و کرامات کنند و بر یکدیگر معجزات بندند و مریدان را اکراه
سازند و اکثر این فرقه کلاهها و لباسهای نامتعارف وضع کرده اند
و مریدان را بآن متلبس ساخته اند و بعضی از ایشان گویند که قبول
داریم که غنا حرام است اما از خوانندگیها هرچه بضرب در نیاید غنا
نیست هر چند که با ترجیع باشد و فضایح و قبایح این طایفه بیحد
و بی پایان است و ذکر زیاده از این سبب ملال خاطر دوستان
میگردد فرقه بیست و یکم زراقیه اند که ایشان از اخداعیه نیز

گویند و این جماعت فرقه باشند خسیس و دون که از برای پر کردن
شکم و تحصیل دنیا در فریب دادن خلق خدا در آیند و اکثر ایشان
وضعهای شیادانه و فریبنده سازند و جمعی از ایشان وضعهای
ملحدانه اختیار کنند و کلاههای نمد که پیران گمراه ایشان اختراع
کرده اند بر سر نهند بی شال و دستار و بعضی شال عسلی یا دستار
بر دور آن نمد پیچند و سر آن کلاه را از میان بیرون آورند چنانکه
نزد اکثر سنیان و ملحدانست و بعضی بیشتر لباس را عسلی کنند چنانکه
نزد مجوس است و بعضی که بسبب غرور در میان مردمان خود را نطوری
کلاهها و جامها نپوشند و مریدان را بپوشیدن آن امر کنند و کلاه
و خرقه بایشان دهند و اکثر این فرقه طالب رقص و سماع باشند و بیشتر
ایشان نیز مانند جمهوریه عقاید و مذاهب اکثر طوایف صوفیه را
در هم آمیخته از برای خود یک مذهب ساخته اند و پیران گمراه خود را
در میان مردمان رواج و شهرت دهند و جهال را دوست ایشان
گردانند و منکر سادات و علما باشند و همه را دشمن دارند بتخصیص
کسی را از ایشان که در بیان حال صوفیه مداهنه ننماید و اگر شخصی
تحصیل علم را وجه معاش خود کرده باشند نه از برای رضای خدا
بنابراین خود را از ایشان شمارد و بازاء آن بدیناری کم نماید

ایشان

ایشان نیز بازاء آن دوست دنیا و غافل از دین را کم سازند
و مکرر دیدیم که مردی از علوم دینیه بلکه از سواد خالی مطلق بی بهره
بود بمجرد آنکه شعر کاشی و آذری را معنی میگفت این گروه او را اعلم و افضل
علما میگفتند و گاه باشد که شخصی عالم باشد اما بسبب آنکه طالب دنیا
باشد و بیند که این طایفه بسیار شده اند و بسیاری از عوام کالانعام را
فریب داده اند خود را صوفی نام کند که شاید این طایفه او را در میان
عوام شهرت دهند و جماعتی را که فریب داده اند دوست او گردانند
یا خواهد که جماعتی را از عوام که میل بعلما ندارند باین روش فریب داده
ایشان را نیز مرید و معتقد خود سازد و اگر چه در تعریف علما اخبار
و احادیث بسیار است لیکن در مذمت علمای این اخبار و احادیث
بسیار است از آنجمله در کتاب مستطاب کلینی مسطور است که حضرت ابی
عبدالله ع یعنی امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که اوحی الله تعالی
الی داود لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا بالدنیا فیصدک عن
طریق محبتی فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین ان ادنی ما انا
صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی عن قلوبهم یعنی وحی فرستاد خدای
تعالی بداود که مگردان واسطه میان من و خود عالمی را که او شیفته
باشد بدنیا که باز میدارد ترا از طریق دوستی من پس بدرستی که ایشان اند

راه و نان را به بندگان مطیع من و بدرستی که کمترین چیزی که با ایشان میکنم
آنست که شیرینی و لذت مناجات خود را از دلهای ایشان برمیدارم
و دیگر بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که آنحضرت فرمود
کمرو قود النار یوم القیامة کل غنی بخیل بماله علی الفقراء و کل عالم
باع الدین بالدنیا یعنی هیزم آتش دوزخ در روز قیامت هر مالدار
و توانگریست که بخیل و ممسک باشد و مال خود را بفقرا نرساند
باشد و هر عالم و دانشمندیست که دین را بدنیا فروخته باشد
و نیز از آن حضرت مرویست که فرمود میخواهید خبر دهم شما را بکسی که
سزاوار فقیه بودن است گفتند بلی یا امیر المؤمنین فرمود آنکسی است که مردم را
از رحمت الهی ناامید نگرداند و از عذاب الهی ایمن نگرداند و بمعصیت
خدا مردم را رخصت ندهد و قرآن را ترک نکند برای رغبت بچیزهای
دیگر و از حضرت صادق ع مرویست که طالبان علم بر سه قسم اند
پس بشناس ایشان را بصفات و علامات ایشان یک صنف آنست که
علم را طلب میکنند از برای بحث و جدل کردن و یک صنف طلب علم
میکنند برای خود نمائی و تکبر و فریب دادن مردم و یک صنف طلب
میکنند برای دانستن و عمل کردن پس آن صنف اول موذی مردم است
و مجادله میکنند و متعرض گفتگو میشود در مجالس و دانش و علم خود را

بر ما

بسیار یاد میکند و خشوع را بر خود می بندد و خالیست از ورع و پرهیزکاری
پس خدا برای این عمل بینی او را بکوبد و پشتش را بشکند و آنکه برای
تکبر و مکر طلب میکند صاحب مکر و فریب و حیله است و چون با امثال
خود از علما میرسد استطاله و گردن کشی و زیادتی میکند و چون با اغنیا
میرسد شکستگی و فروتنی میکند و چرب و شیرین ایشان را میخورد و دین
خود را برای ایشان ضایع میکند پس خدا پیشانی او را کور گرداند و اثر
او را از میان علما بر طرف کند و آن صنف دیگر پیوسته با اندوه
و حزن است و شبها بعبادت بیدار است و تحت الحنک میبندد در تاریکیها
که بر سر دارد در تاریکی شب بعبادت میایستد و عبادت بسیار میکند و پیوسته
ترسانست که مبادا عبادتش مقبول نباشد و از عقوبت الهی خایفست
و پیوسته مشغول دعا و تضرع است و رو بکار خود کرده متوجه
اصلاح احوال خود است و اهل زمان خود را میشناسد و از معتمدترین
برادران و دوستانش در حذر است که مبادا دینش را ضایع کنند پس
خدا ارکان او را محکم گرداند و از خوفهای قیامت او را امان دهد و از حضرت
باقر ع مرویست که هر که طلب علم کند برای اینکه با علما مباهات و مفاخرت
نماید یا برای اینکه با سفیهان و بیخردان مباحثه و مجادله نماید یا برای
اینکه روی مردم را بجانب خود بگرداند جای خود را در جهنم مهیا داند و دیگر

حدیثیست که سید ما سید مرتضی بن الداعی الحسینی الرازی رحمه الله
روایت میکند بسند معتبر خود از شیخ مفید رضوان الله علیه و او
از احمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن الولید و او از پدرش محمد بن الحسن
بن احمد و او از محمد بن عبد الجبار و او از حضرت امام حسن عسکری ع
که آنحضرت خطاب ساخت ابو هاشم جعفری را که یا ابا هاشم سیاتی زمان
علی الناس وجوههم ضاحکة مستبشرة و قلوبهم مظلمة منکدرة
السنة فیهم بدعة والبدعة فیهم سنة المؤمن بینهم محقر والفاسق
بینهم موقر امراؤهم جاهلون جائرون و علماؤهم فی ابواب الظلمة
سائرون اغنیاؤهم یسرقون زاد الفقراء و اصاغرهم یتقدمون
علی الکبراء کل جاهل عندهم خبیر و کل محیل عندهم بصیر لا یمیزون
بین المخلص والمرتاب ولا یعرفون الضان من الذئاب علماؤهم
شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یمیلون الی الفلسفة والتصوف
وایم الله انهم من اهل العدول والتحرف یبالغون فی حب مخالفینا
ویضلون شیعتنا وموالینا فان نالوا منصبا لم یشبعوا عن الرشا
وان خذلوا عبدوا الله علی الریاء الا انهم قطاع طریق المؤمنین
والدعاة الی نحلة الملحدین فمن ادرکهم فلیحذرهم ولیصن دینه
وایمانه منهم ثم قال یا ابا هاشم هذا ما حدثنی ابی عن آبائه

عن جعفر

عن جعفر بن محمد علیهم السلام وهو من اسرارنا فاکتمه الا عن اهله یعنی ای ابا هاشم
زود باشد که بیاید زمانی بر مردمان که رویهای ایشان خندان و شکفته
باشد و دلهای ایشان سیاه و تیره باشد و سنت در میان ایشان
بدعت باشد و بدعت در میان ایشان سنت و مومن در میان ایشان
خوار و بیمقدار و فاسق در میان ایشان عزیز و صاحب اعتبار باشد
امیران ایشان نادان و ستمکار باشند و علما ایشان بر درگاه
ظالمان سیر کنندگان باشند توانگران ایشان بدزدند توشه
فقیران و درویشان را و خورد ایشان تقدم نماید بر بزرگان هر نادان
نزد ایشان مرد آگاه باشد و هر بد سگالی و حیله گری نزد ایشان صاحب
هنر و دانا باشد تمیز نکنند اهل اتهام از میان مرد پاک دین و پاک
اعتقاد و میان شکال فاسد عقیده بدنهاد و نشناسند میش را
از گرگان خونخوار مردم آزار علمای ایشان بدترین خلق خدا باشند
بر روی زمین زیرا که ایشان میل کنند بفلسفه و تصوف و بخدا قسم
که ایشان از اهل برگشتن از حق و میل کردن بباطل باشند مبالغه
نمایند در دوستی مخالفان ما و گمراه کنند شیعیان و دوستان ما را
پس اگر منصبی یابند از رشوه ها سیر نشوند و اگر فرو گذاشته شوند
یعنی منصبی ایشان ندهند بریا خدا را عبادت کنند بدان و آگاه باش

که ایشان را فرزندان مومنان بود و دعوت کنند کان یکیش ملحدی از آن
پیوهم که در دنیا در یابد ایشان را حذر کند از ایشان و نگاه دارد
دین و ایمان خود را از ایشان بعد از آن امام گفت ای ابو هاشم
این حدیثیست که حدیث کرده است از برای من پدرم از آبای من جعفر بن
محمد علیهم السلام و این از سرهای ماست پس پنهان دار مگر از اهلش
و اخبار در این باب بسیار است الحاصل هر کس از علما که طریق تصوف
پیش میگیرد یا غافل است از این اخبار و تقلید دیگران کرده و گول
ایشان خورده یا او را غرضی از اغراض دنیوی منظور است العصمة
بعضی از طایفه زواقیه باشند که اظهار رغبت از دنیا کنند و باین
طریق جمعی از ابلهان را فریب دهند اما عاقل فریب ایشان نمیخورد که مردم
خودمند میدانند که حب دنیا و مطالب دنیا اگر همه دوستی ریاست
باشد بر ایشان غالب خواهد بود و میخواهند که جمعی معتقد ایشان
باشند و ایشان را پیر و پیشوای خود دانند و عاقل البته از این معنی
غافل نمیشود که با دوستان خدا این دکانداریها و خود فروشیها
نمیباشد و ایشان گروهی اند که مردمان را بحال ایشان نمیبرند پس
واجب است بر پیروان احمد و آل او علیهم صلوات الملک المتعال
هر کس را که ببینند که دعوی تصوف میکند خواه عالم باشد و خواه جاهل
ازو

از وی رغبت بجویانند و معتقد او نباشند و بدانند که طریق سنیان
و دشمنان اهل بیت پیغمبر است که او پیش گرفته و اگر آنکس که مبدل
تصوف کرده طور و طریق زواقیه پیش گیرد انکار او بر هر مومنی واجب
باشد و اگر ظاهر گردد که بحلول یا اتحاد یا وحدت وجود قایل است
مومن باید که بداند که او از دایره اسلام بیرون است و حال آنکه صوفی
نباشد که یکی از اینها و بجبر قایل نباشد مگر آنکه از روی نادانی
و حماقت یا مکر و خدعه بر در تصوف زده باشد چنانکه گذشت
دیگر بدانکه این طایفه زواقیه مانند بیشتر طوایف صوفیه که قبل از این
مذکور گشت دعوی کشف و کرامات کنند و لافها زنند و بان
احمقان را فریب دهند و هذله گوئی و بذله خوانی و ترنمات و
نغمات و مطرب و سرود و دف دوست دارند و آن مغل مذموم را
پیشه خود سازند و حلقه زنند و کلمه لا اله الا الله را با تقطیعات
و نغمات گویند و شعرها در آن میان خوانند و این کلمه را با آن وزن
و تقطیع ترتیب دهند و هیچ شبهه نیست که غنا مد صوت است که
مشتمل باشد بر ترجیع مطرب اگر چه با تقطیع نباشد و حال آنکه این
جماعت تقطیعات موسیقی نیز با آن جمع میکنند و باتفاق علما
شیعه غنا حرام است و فاعل و سامع آن عاصی و فاسق و مردود

چنانکه بعضی نامعقولان و تقطیعات موسیقی خوانند

الشهادة و هر که اندک شعوری دارد میداند که این روش فکر کردن
بر خلاف شرع اطهر پیغمبر است و روش اهل بدعت و ضلالت
بعضی از نادانان گمان کرده اند که بادروا الی ریاض الجنة که در حدیث
واقعست ترغیب بحضور مجلس این فاسقان است و ندانسته اند
که حضرت الله تعالی میفرماید که ادعوا ربکم تضرعا و خفیة یعنی بخوانید
پروردگار خود را بزاری و پنهانی پس چون تواند بود که پیغمبر
مردمان را ترغیب نماید بمبادرت نمودن بمجلس فاسقانی که فریاد زدن
و عربده کردن و غنا و سرود بکار بردن بلکه دست زدن و رقص کردن
و بچرخ در آمدن و خود را بیهوش وانمودن طریقه ایشانست و حال آنکه
هر که در این طور مجلسی وارد شود فاسق و مردود الشهادة خواهد بود
چه جای آنکه خود بان عملها قیام نماید و حال آنکه شیعه و سنی نقل
کرده اند که این نحو ذکر کردن بدعتیست که در اواخر زمان بنی امیه
و اوایل زمان بنی عباس شایع شد و گویند که منشا شیوع آن معاویه
بود پس معلوم شد که حدیث مذکور باین معنی که بعضی از نادانان و جمعی
از فاسقان میگویند نیست چه ذکر بمعنی نماز و بمعنی قرآن در کلام مجید
آمده و پیغمبر صلی الله علیه و آله را حضرت حق تعالی در قرآن ذکر خوانده
آنجا که میفرماید فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اهل چنانکه
دیدی

در حدیث واقع است ائمه معصومین علیهم السلام اند و حدیث گذشت که
پیغمبر فرموده که ذکر علی ابن ابی طالب فکری و فکری ذکر الله اما این
گروه که حلقه میزنند و کلمه لا اله الا الله را که از قرآنست با اشعار
و ابیات جمع میکنند و با ترنمات و تقطیعات و اوزان موسیقی آن را
ادا مینمایند باز چندین فرقه اند اکثر ایشان جماعتی اند که بواسطه
کاهلی در کسب معاش و شکم پرستی و فریب دادن مردم نادان این طریقه
نامرضیه و این روش مذموم مخترعه را پیش میگیرند تا کار نکنند
و مردم سفیه نادان نقد و جنس از خوردنی و پوشیدنی و غیر آن
بجهت ایشان برند و جمعی از ایشان هستند که امید دارند که باین
ترتیب مانند حلاج کافر و امثال او نامی در عالم بگذارند تا زنده
باشند احمقان ایشان را بنده باشند چون بمیرند سفیهان قبر ایشان را
بت خود سازند با آنکه مدتها از قتل و فوت آن دشمنان خدا گذشته
هنوز جمعی از فریبندگان و متعصبان و بعضی از مستضعفان و بیخردان
اگر راه بگور ایشان برند بزیارت کردن ایشان اکتفا نمینمایند بلکه
مانند بت پرستان در پیش بتان سجده میکنند و هر جا که مینشینند
ایشان را مدح میگویند و تعریف نموده میستایند بلکه بر ایشان
از قبیل معجزات چیزهای بندند اگر چه این امر خصوصیتی بزواقیه

ندارد بلکه اکثر طوایف صوفیه را این رسم و عادت بوده و محلهای خود در تعریف کردن و شهرت دادن این جماعت مبالغه عظیم دارند و فی الحقیقه امروز بیش ملاحده ایشانند و جماعتی از فرقه زنانی کرمی باز خود ایشان را از اکابر اولیاء الله میشمارند و بی عقلان را بان وسیله بدام میآورند و بعضی هستند از زنادقه که از برای آنکه آوازی دارند خوانندگی کردن و مطربی نمودن را دوست میدارند و در مجمع آن فاسقان میآورند و خود را داخل این طایفه میاندازند و گروهی بواسطه آنکه از استماع غنا و سرود و نغمه شربهای انقوم محظوظند و نفس ایشان مایل بان عصیان است پیروی نفس و هوا کرده در آن مجلس که این دکان داران نابکار و خود فروشان مکار میباشند حاضر میشوند و در سلک ایشان منتظم میشوند و بعضی از برای بازی کردن و برجستن و چرخ زدن و در هم غلطیدن باین فرقه متصل میشوند و برخی بهوای پسران خوش روی و امردان خوش کفتگوی با ایشان متصل میکردند و لاف مریدی ایشان میزنند و بعضی از برای آشی که در آن امکنه کان برند یا از برای آنکه اکر ابخیات بجائی باشی خورده زدن روند ایشان را با خود ببرند خود را طفیلی و فدوی انفاسقان میسازند بعلاوه اکثر این فرقه زنادقه بنی مانند طایفه

کاملیه

کاملیه هرزه کشتن و هرزه کفتن و با پسران و دختران مردمان عشق ورزیدن را پیشه خود ساخته اند اما کاملیه طلب وجه معاش و طلب علم را حرام کویند و این فرقه چنان نکویند و بسیار باشد که بعضی از ایشان از برای فریب دادن مردمان بطلب علم و خواندن قرآن مشغول شوند بلکه از جهت آنکه مردم را بیشتر فریب دهند دست بیش نزنند که از ان وجه معاش حاصل کنند و مانند اکثر طوایف صوفیه کلاه و خرقه بمریدان رسانند و ایشان را بچله نشانند و امر بترک حیوانی نمایند و دعوی علم باطن کنند و جمعی از ایشان بخانه های مردم ضعیف عقل روند و ایشان را وسوسه کنند و گروهی از ایشان مجلسها بسازند و هنگامها گرم کنند و سالوسیها پیش گیرند و خواهها در تعریف خود سازند و سخنان بادهوا کویند چنانکه سفیهان گمان برند که مکر از وحی تکلم مینمایند و از غیب خبر میدهند و معجزات از خود کویند مانند آنکه فلان را زدیم و فلان را شفا دادیم و فلان را منصب دادیم و فلان را غنی کردانیدیم مردم سفیه و احمق را بدین طریق بدام آرند و کم هنجار مکر خود کردانند و فرقه از ایشان از غایت مکاری و دنیا دوستی با هر طایفه بسازند و خود را از ان طایفه وا نمایند با شیعه شیعه و با صوفی صوفی باشند با هر کروهی بمذاق و مذهب و مشرب

ایشان سخن کویند و چون بهمکیشان خود رسند بر خلاف آن کویند مانند جمعی از منافقان که در باره ایشان فرود آمده آیه کریمه و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن و مجموع این کروه زنادقه با غایت محبت دنیا و دوستی آش و حلوا بر مردمان نادان خود را قانع و تارک دنیا وا نمایند و باید دانست که این جماعت زنادقه این همه دکان داریها و خود فروشی و فریبندگی جهت همین وضع کرده اند که ابلهان را بدام آرند و احمقان را مرید و مطیع خود سازند و جمعی که خیر از شر و نفع از ضرر و سفال از کوهر نشناخته اند یعنی نیک را از بد فرق نکنند این فرقه را درویش نام میکنند و کسانی که فریب این جماعت میخورند هر چند باعتقاد خود عاقل و دانا باشند البته که بی عقل و جاهلانند بدانکه صوفیه قاطبه از مخالفان اهل بیت مکر قلیلی از ایشان که در زمان استیلای مخالفین از روی تقیه نام این طایفه بر خود کذاشته اند و ایشان را علامتی بوده که بان از غیر متمیز بوده اند و شیعیان در هر زمان ایشان را بتشیع می شناخته اند پس شیعه باید که فریب جمعی را نخورد که دعوای علم و دانش میکنند و بضرورت تقیه میل بتصوف کرده اند که باعث تصوف ایشان در عین نهان تقیه یا جهل است و حماقت یا مکر و حیلت

باکراهی

باکراهی و ضلالت چنانکه در چندین حدیث معتبر واقع است و در کتب معتبره علمای شیعه مذکور است مجملا در میان طوایف صوفیه بنیتوان یافت کسی را که خوش اعتقاد و دین دار و در باطن صالح و پرهیزکار باشد مکر کسی که از روی جهل و نادانی بان راه افتاده باشد و اکثر بظاهر فاسق و فاجر اند بلکه زندیق و کافر اند و هر کسی را که دیدیم با دعوای علم میل بتصوف کرده بود اکر بغرض بیک یا بوسیله دیکر مرادش از دنیا حاصل نمی شد در طلب منصب و جاه و متوسل شدن باهل مناصب سعی بلیغ میخود و اکر دستی میافت دود از دودمانها بر میآورد و از خوردن رشوه و مال یتیم و غایب سیری نمی یافت و خود را از طایفه جوریه که مذکور شد میساخت و بالجمله با آنکه در میان صوفیه بخصوص در میان طایفه زنادقه کسی که کینه دل و حقود و مکار و حسود و مفتری و مفتن و تارک و غایب و شریر و بیحیا و منافق و دغا نباشد بهم نمیرسد و از روی سالوسیهای عوام کالانعام را بنوعی بدام آورده مسخر خود میسازند که عبرت کسانی که ایشان را دانند سر از فرمان نکرداند بجد اسوکند که صوفی معتقد شریعت از زنادقه و غیر زنادقه در مدت عمر ندیدم مکر بنادر کسی که از غایت نادانی باین طریقه میل کرده بود چنانکه

مکری که گذشت باقی که ارکان در لباس گوسفند نعمان و اکثر ملحد و بد
اعتقاد و غارت گر ایمان در رهباهان مؤمنین و غولان گمراه کننده
و بیشتر ایشان در شرارت بمرتبه بودند که با آنکه دعوی مینمودند
که ما منکر هیچ کس و هیچ چیز نیستیم اگر کسی انکار یکی از مشایخ ایشان
مینمود یا همین قدر میگفت که ایشان را دوست نمیدارم در کشتن
او سعی بلیغ مینمودند و تا قتل با او همراه بودند به هر حال شیعه باید
که فریب بعضی از فریبندگان نخورد که ارکان تکالیف فرایض و سنن و آداب
و ارکان شرعیه را تصوف نام کرده اند که آن هیچ دخلی بتصوف ندارد
و باید که بیقین بداند که تصوف عبارت از اعتقادات و اصطلاحات
طایفه ایست که شیعیان ایشان را حلاجیه گفته اند و بدیگر نامها
ایشان را خوانده اند چنانکه در اوایل این رساله گذشت و نامهای
ایشان نامهای مذهب ایشان است چنانکه بعضی دیگر از فرقها را
اشاعره و برخی را معتزله نام کرده اند و تعجب دارم که جماعتی با دعوی
تشیع نام خود صوفی میکنند چرا نام خود را جبری و اشعری یا مرجی
نمیکنند و هیچ وجه ظاهر نیست که چرا این نام را خوش کرده اند
آیا از این نام که بر خود میگذارند خاصیتی دارند بغیر از آنکه بازار زنادقه
و ملحدان را گرم میکنند و اگر در واقع شیعه اند از آن نمیترسند که
آنان

که آنان که جبری اند یقین دارند که آن فریبندگی و بد اعتقادی با ایشان
بندند یا بحماقت و سفاهت ایشان را نسبت دهند و نباید دانست که
چنانچه جبر عبارت از کسی است که آتش یا بت یا غیر آن را پرستند
صوفی عبارت از کسی است که بحلول و اتحاد یا وحدت وجود قایل
باشد و این هر سه در مذهب شیعه کفر است پس شیعه باید که فریب
جمعی از احمقان و متعصبان نخورد که در مقام توجیه و تاویل این عقاید
فاسده در آمده چنانکه گذشت بدانکه بسیار هستند که مطلقا اعتقاد
بوجود حضرت الله تعالی عز شانه ندارند و تصوف را کمینگاه خود
ساخته اند و علامت ایشان آنست که با سادات و علمای دین
عداوت دارند و بسیار باشد که با ایشان بیحابا اظهار دشمنی کنند
مگر با عالمی یا سیدی دشمنی نباشند که از برای دنیا یا از روی
نادانی یا بسبب غوایت و اغوای ایشان طریقه حلاجیه پیش گرفته
باشند چنانکه گذشت و از جمله دلایل بر الحاد ایشان یکی آنست
که با آنکه در پناه اسلام گریخته اند و نام مسلمانی بر خود بسته اند
قرآن و ذکر حضرت یزدان واسطه فریب دادن مردمان ساخته اند
مخالفت قرآن و حدیث را دین خود کرده اند و بدعتها که اختیار نموده اند
اصرار میورزند و در شروع در طریقه که مخالفت تمام با دین حضرت

سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم دارد سعی بلیغ مینماید
دیگر شیعه باید باینکه فلان شیخ یا فلان ملا از مشاهیر چنین گفته
یا چنین نوشته گول نخورد و بداند که ایشان فریب شیطان خورده اند
و از اینمعنی غافل نشود که غلط بر همه کس رواست غیر از ائمه معصومین
علیهم السلام و بیشتر گذشت که یکتن یا دو تن از قدمای علمای شیعه
که اشاره بخوبی این طایفه کرده باشد و بحقیت ایشان قایل شده باشد
و بسیاری از ایشان کتابهای در مذمت این فرقه نوشته اند و اخبار
و آثار و احادیث بسیار در طعن ایشان نقل کرده اند پس متمسک
شدن باینکه صاحب اشارات یا شارح آن و امثال ایشان چنین گفته اند
یا امثال و اشباه او چنین نوشته اند یا چنگ در زدن باخبار ضعیفه
و متشابهه و روایات موضوعه یا قرآن و حدیث را مانند ملحدان
بدعا و رای خود تفسیر و تاویل کردن خود را و دیگران را گول زدن
و بر ضلالت و اضلال افزودن است دیگر بدانکه این چند گروه که شمردیم
و ذکر اندکی از عقاید ایشان کردیم و فرقهای دیگر که نام نبردیم مانند
نوربخشیه و نقشبندیه و برهنجیه و باخوریه و غیر ایشان همه بظاهر
سنی و فاجر اند و اکثر در باطن بد اعتقاد و کافر اند اگر مسلم داریم که
سنی مسلمانست و الا خواهیم گفت که همه بظاهر و باطن کافرند با آنکه بعضی
از طوایف

از طوایف سنی بوده اند که مانند قدمای علمای شیعه بغایت انکار
صوفیه مینموده اند و ایشان را ملحد میشمرده اند و بعضی از شیعیان
در میان ایشان از روی تقیه خود را صوفی نام میکرده اند چون
میدیده اند که هر که در میان ایشان زنا و لواطه میکند متعرض او نمی
شوند و اگر زنی را متعه کند او را می کشند و میدانسته اند که
ملحدان از سنیان ایمن میباشند و شیعه را بهیچ وجه امان
نمیدهند و بدانکه دلایل عقلیه و نقلیه بر کفر صوفیه بسیار است
که در کتب علمای اعلام مسطور است و سبب تکرار کلام در این
مقام و اصرار در این مرام ورود امر باین از ائمه انام است در احادیث
بسیار از انجمله حدیثی است که سید مرتضی در کتاب الفصول و ابن حمزه
در کتاب هادی الی النجات و در کتاب ایجاز المطالب بسند خود
از شیخ مفید ره نقل کرده اند و شیخ مفید بسند معتبر از حضرت امام
جعفر صادق ع روایت کرده و علی بن الحسین بن بابویه قدس سره
در کتاب قرب الاسناد از آنحضرت امام حسن عسکری ع نقل نموده
که آنحضرت از امام جعفر ع روایت فرموده که امام جعفر ع گفت که پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که اذا رایتم اهل البدع والریب من بعدی
فاظهروا البراءة منهم واکثروا من سبهم والقول فیهم والوقیعة وباهتوهم

کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام ویحذرهم الناس ولا یتعلموا من بدعهم
یکتب الله لکم بذلک الحسنات ویرفع لکم بها الدرجات فی الآخرة یعنی هرگاه
ببینید بعد از من اهل ریب و بدعت را که در دین خدا شک میکنند و بدعت در دین
پیدا مینمایند پس ظاهر گردانید بیزاری از ایشان را و بسیار دشنام
دهید ایشان را و سخن بد و مذمت در حق ایشان بسیار بگویید
و بر ایشان حجت تمام کنید تا ایشان طغیان نکنند و طمع ننمایند
در فاسد کردن دین اسلام و تا مردم از ایشان حذر کنند و از بدعتهای
ایشان یاد نگیرند چون چنان کنید حق تعالی حسنات برای شما بنویسد
و درجات برای شما در آخرت بلند گرداند و از این حدیث شریف ظاهر
میشود وجوب امر بمعروف و نهی از منکر چنانچه صریح آیات بسیار
و روایات بیشمار بر آن دلالت دارد بلکه هرگاه کسی قادر بر اجرای آن
باشد و سکوت نماید و اظهار نکند بعلاوه مواخذه اخروی مورد
سخط دنیوی خواهد شد چنانچه از حضرت رسالت پناه مرویست
که فرمود بخدا قسم که هر آینه امر خواهید نمود مردم را بمعروف و نهی
خواهید نمود ایشان را از منکر والا مسلط خواهد شد بر شما بدان
شما و خوبان شما هرچه دعا کنند باجابت نرسد و کسی اعانت ایشان
ننماید و نبی فرموده که همیشه مردم در خوشی میباشند مادامی که مشغول
بامر

که مشغول باشند بامر معروف و نهی از منکر و بعمل آوردن امورات
خیر پس هرگاه ترک نمایند این امور را برکت الهی از ایشان برداشته میشود
و بر یکدیگر مسلط میشوند و از برای ایشان یاری کننده نخواهد بود
نه در زمین و نه در آسمان و حضرت امیر المومنین ع فرموده که امر بمعروف
و نهی از منکر دو صفت حمیده اند از صفات حمیده الهی و بس است همین
فضیلت از برای کسی که متصف باین دو صفت باشد و از حضرت صادق ع
باین مضمون نیز روایت شده و در آخر فرموده پس هرگاه رعایت
این دو امر را نمود حق تعالی او را معزز بدارد و هر کس این دو امر را مهجور
نمود حق تعالی او را مخذول و منکوب نماید و حضرت باقر ع فرمود
که حق تعالی وحی نمود بحضرت شعیب که من صد هزار کس از امت تو را
هلاک خواهم نمود چهل هزار کس از ایشان گناهکارند و شصت هزار
کس از ایشان بیگناه و خوبانند حضرت شعیب عرض نمود پروردگارا
این جماعت اشرار و گناهکار مستحق عقوبت تو شده اند تقصیر خوبان
چیست وحی از جانب الهی رسید که این جماعت خوبان مسامحه نموده اند
با اهل معاصی و ایشان را منع ننمودند و مرویست که قوم حضرت موسی ع
بعد از ورود نهی از صید ماهی در روز شنبه سه فرقه شدند
یک فرقه مشغول صید ماهی شدند در روز شنبه و فرقه دیگر ایشانرا

موعظه و نصیحت نمودند و فرقه سیم ساکت بودند نه رفیق ایشان
بودند در معصیت و نه ایشانرا منع مینمودند بعد از آنکه عذاب الهی
نازل شد بر فرقه عاصین و فرقه ساکتین را مسخ نموده هلاک فرمود
و فرقه که موعظه و منع ایشان مینمودند نجات یافتند و اخبار
در این باب بسیار است و بجهت تذکر اولی الالباب بهمین قدر اکتفا نمود
و حال آنکه ما ذکر عقاید و مذاهب و قبایح و فضایح صوفیه را در این
کتاب مختصر کردیم پس اگر کسی خواهد بتفصیل بر بعضی دیگر از احادیث
که در مذمت ایشان واقع است مطلع گردد بکتاب الفصول و کتاب
هادی الی النجات رجوع کند و اکثر اهل روزگار از غایت بیخبری از دین
یا بواسطه بی اعتقادی بشریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله با اهل عصیان و بدعت مجالست و مصاحبت مینمایند و بمرشدی
با مصالحه وارند که جاهلان را که بجوانان کج کردن و شینک و سبیل
فتیلها مثل لواطه و بنگ و چرس مشغول نرد در مجالس مقدم بر خود
بلکه بر اهل علم مینشانند و بدیدن و زیارت ایشان میروند
و از جمله اخباری که در مذمت این طایفه وارد شده آنست که ابن حمزه
و سید مرتضی رازی از شیخ مفید علیه الرحمة بواسطه نقل کرده اند که او
بسند خود نقل نموده از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب ثقه که از خواص
اصحاب

اصحاب چند امام معصوم است که او گفت کنت مع الهادی علی بن محمد ع
فی مسجد النبی صلی الله علیه و آله فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم
الجعفری وکان رجلا بلیغا وکانت له منزلة عظیمة عنده ع اذ دخل
المسجد جماعة من الصوفیة فجلسوا فی ناحیة مستدیرا واخذوا
بالتهلیل فقال علیه السلام لا تلتفتوا الی هؤلاء الخداعین فانهم
خلفاء الشیاطین ومخربوا قواعد الدین یتزهدون لاراحة الاجسام
ویتهجدون لصید الانعام یتجوعون عمرا حتی یدیخوا للایکاف حمرا
لا یهللون الا لغرور الناس ولا یقللون الغذاء الا لملاء العساس و
اختلاس قلب الدفناس یکلمون الناس باملائهم فی الحب ویطرحونهم
باذلیلائهم فی الجب اورادهم الرقص والتصدیة واذکارهم الترنم والتغنیة
فلا یتبعهم الا السفهاء ولا یعتقدهم الا الحمقاء فمن ذهب الی زیارة احد منهم
حیا او میتا فکانما ذهب الی زیارة الشیاطین وعبدة الاوثان
ومن اعان احدا منهم فکانما اعان یزید ومعویة وابا سفیان
فقال له رجل من اصحابه وان کان معترفا بحقوقکم قال فنظر الیه
شبه المغضب فقال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب
فی عقوقنا اما تدری انهم اخس طوایف الصوفیة والصوفیة کلهم
مخالفونا وطریقتهم مغایرة لطریقتنا وان هم الا نصاری او مجوس

هذه الائمة اولئک الذین یجتهدون فی اطفاء نور الله والله متم
نوره ولو کره الکافرون یعنی حسین بن ابی الخطاب ثقه جلیل [illegible] حکایت
کند که با حضرت امام علی نقی علیه السلام بودم و آنحضرت نشسته بود
در مسجد رسول در مدینه پس جماعتی از اصحاب بخدمت آنحضرت
آمدند و یکی از ایشان ابوهاشم جعفری بود و او مردی بود فصیح
و بلیغ و او را نزد آنحضرت منزلت عظیم بود که ناگاه داخل مسجد شدند
جماعتی از صوفیه و در یکجانب حلقه زدند و نشستند و بلا اله
الا الله گفتن مشغول شدند پس امام علیه السلام با اصحاب خود خطاب فرمود
که التفات مکنید باین جماعت فریبندگان که ایشان جانشینان
شیطانند باهم قسمانند با شیطان و خراب کنندگان قواعد دین
اظهار زهد میکنند از برای آسایش دادن بدنهای خود و شب بیداری
میکشند بجهت شکار کردن چهارپایان یعنی مسخر کردن آنها
کمانند چهارپایان اند که رسنی میخورند مدت عمری تا رام کنند از برای
پالان کردن خر چندی را و لا اله الا الله نمیگویند مگر از برای
فریب دادن مردمان و کم نمیخورند در حضور مردم مگر از برای پر کردن
کاسههای بزرگ و ربودن دل احمقان و سخن میگویند با مردمان
با املا خود در محبت و دوستی خدا و میاندازند ایشانرا بالت

وخواری

وخواری در چاه بلا و اوراد ایشان رقص کردن و دست بر هم زدنست
و اذکار ایشان نغمه سرائیدن و غنا کردنست پیروی نمیکنند ایشانرا
مگر سفیهان و اعتقاد بایشان ندارند مگر همچو ایشان مگر بیخردان و احمقان
پس هر کس برود بزیارت یکی از ایشان در حالتیکه زنده باشند یعنی
بدیدن یکی از ایشان برود یا بزیارت یکی از ایشان برود در حالتی
که مرده باشند یعنی بر سر قبر یکی از ایشان بدعا کردن برود حکم آن
دارد که بزیارت شیطان و عبادت بتان رفته است و هر کسی که یاری
کند و مدد نماید یکی از ایشانرا حکم آن دارد که یزید و معویه و ابوسفیان
را یاری کرده و مدد نموده پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت اگر چه آنکس
معترف بحقوق شما باشد یعنی بامامت شما اعتراف داشته باشد آن
آنحضرت مانند کسی که غضبناک باشد باو نگریست و فرمود که این گفتار را
بگذار که آنکس که معترف بحقوق ما باشد براه نافرمانی و مخالفت ما
نمیرود آیا نمیدانی که این طایفه خسیس ترین طایفههای صوفیه اند
و صوفیه همه از مخالفان مایند و راه و روش ایشان غیر راه و روش
ماست و نیستند ایشان مگر نصاری و مجوس این امت بعد از آن
آنحضرت اینرا اولئک الذین یجتهدون فی اطفاء نور الله را تا باخر
تلاوت فرمود ترجمهاش اینست که ایشان آنانند که کوشش مینمایند

در فرو نشاندن نور خدا و حضرت الله تعالی تمام میکند نور خدا را
اگر چه مکروه میدارند کافران و یکی از طرفه اینست که سنیان قبرهای صوفیان را
زیارت میکنند چنانکه صاحب کشف الغمه در اوایل کتابش میگوید که
آن قبرها را بت خود ساخته اند مانند بت پرستان در پیش آن سجده
میکنند و ابن حمزه علیه الرحمه در کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب
و در کتاب الهادی الی النجاة من جمیع المهلکات فرموده که در شهر ری حاضر
بودم که شیخ ابو الفتوح رازی صاحب تفسیر برحمت حضرت حق پیوست
و بموجب وصیتش در جوار مرقد امامزاده واجب التعظیم امامزاده
عبد العظیم حسنی رحمة الله علیه مدفون گشت پس به نیت حج متوجه
کعبه معظمه شدم در وقت برگشتن گذارم باصفهان و محله جیبا افتاد
و بعضی دیگر از محلات آن شهر افتاده دیدم که انبوهی از مردمان اند که
بزیارت شیخ ابو الفتوح عجلی شافعی اصفهانی و حافظ ابونعیم که پدر استاد
اوست و شیخ یوسف بنا که جد شیخ ابونعیم است و شیخ علی بن سهل
و امثال ایشان که سنی و از مشایخ صوفیه بوده اند میرفتند که شیعه
شمرده و نواحی شهر و اویک آن بزیارت امامزاده عبد العظیم نمیرفتند
و محقق ورع آخوند ملا احمد اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه فرموده
که مرا گذار باصفهان افتاد دیدم که مردم آن بلد شیخ ابو الفتوح عجلی

شافعی

شافعی اصفهانی را شیخ ابو الفتوح رازی نام کرده بودند و باین بهانه
بعبادت پدران خویش قبر آن سنی صوفی را زیارت میکردند اگر چه از مردم
اینبلاد امثال این کردار دور نیست زیرا که ایشان پنجاه ماه زیاده
از دویست سال نسبت بحضرت شاه ولایت ناشایست و ناسزا گفته اند دیگر این
زمان که مذهب شیعه بقدری قوت گرفته ایشان همچنان مانند پدران خود
چندان محبتی بشاه مردان ندارند و باید دانست که چون سالهای بسیار
ظلمه و اشرار در بلاد اسلام استیلای تمام داشته اند مقابر اکثر اولاد
و احفاد ائمه معصومین علیهم السلام و اکابر اصحاب و احباب ایشان مستور
و پنهان ماند و قبور بسیاری از علمای سنی و گوشه نشینان ایشان
ظاهر بود و چون مذهب حق الحال در بلاد ایران اندک تقویتی یافت
بعضی از بیخبران از عذاب گور و مصاحبت مار و مور بطمع توجه مردمان
نادان از نزدیک و دور و اخذ هدایا و نذور در بعضی از آن قبور که
در اصفهان بود بنام امامزادهها مشهور ساخته اند یا بدانشمندی
از شیعه منسوب کرده اند و ما بسیاری از دیوانگان و مردمان فاسد
عقیده را دیدیم که عوام کالانعام معتقد ایشان بوده اند و بعد از مردن
ایشان قبور ایشانرا زیارتگاه ساختند بلکه قبر ایشانرا احترام
زیاده از احترام و اکرام مرقد پیغمبر و امام مینمودند بجهالت سوای آنچه

مذکور شد احادیث در نهی از دیدن و زیارت کردن و اعانت و یاری
نمودن صوفی و همنشینی با ایشان کردن بسیار است و از آن جمله است حدیثی
که سید مذکور و ابن حمزه و غیر ایشان از ثقات علمای شیعه
از شیخ مفید علیه الرحمة نقل کرده اند که حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود لا یقول بالتصوف احد الا لخدعة او ضلالة او حماقة واما
من سمی نفسه صوفیا للتقیة فلا اثم علیه و بسند دیگر این حدیث
منقول است از آنحضرت با زیادتی و آن زیادتی اینست که وعلامته
ان یکتفی بالتسمیة ولا یقول بشیء من عقایدهم الباطلة یعنی قایل نمیشود
بتصوف احدی مگر از روی مکر و خدعه یا گمراهی و ضلالت یا جهل
و حماقت و اما کسی که خود را صوفی نام کند از روی تقیه پس نیست بر او
گناهی و در بعضی از روایات است که علامت و نشان آنکس آنست که
اکتفا نماید بر نام گذاشتن بر خود و قایل نشود بچیزی از عقیدهای
باطل صوفیه طرفه اینست که از حضرت امام رضا علیه السلام سوای این
حدیث چند حدیث دیگر در طعن صوفیه منقول است و حال آنکه
بعضی میگویند معروف کرخی دربان آنحضرت بوده و صوفی بود لکن
دربانی او دروغ است زیرا که اگر راست میبود شیعیان او را
در کتب رجال و تواریخ خود ثبت مینمودند و اگر فرض کنیم که راست
گویند

گویند و او دربانی آنحضرت کرده باشد و صوفی باشد استبعادی ندارد این
نخواهد بود و دلیل خوبی او نیست زیرا که انس دربان حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بود و از مخالفان اهل بیت است و شیخ عطار گفته که معروف
ترسائی بود که در دست علی بن موسی الرضا علیه السلام مسلمان شده بود آنگاه بر در
داود طائی رفته ریاضت بسیار کشیده و داود از تلامذه ابوحنیفه بود
و نیز نقل کرده که چون معروف وفات کرد جهودان و ترسایان و مغان هر سه طایفه
در وی دعوی کردند که از ماست و جنازه او را بر میداریم انتهی
مخفی نیست که در دعوی مذکور شهادتی هست بر آنکه معروف مجهول
بمقتضای التصوف لا مذهب له عمل میکرده که کفار و مسلمین او را از خود
میشمرده اند پس شیعه باید که از جمیع طوایف صوفیه بیزار باشد
و بسخنان زراقانه و بسالوسیهای ایشان فریب نخورد تا در ورطه
ضلالت و گمراهی نیفتد تمام شد مختصر کلام محقق مدقق ورع مولانا
آخوند ملا احمد اردبیلی جزاه الله عن اهل البیت علیهم السلام و عن الاسلام خیرا
وحشره مع النبی و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین و بنده
عاصی جانی محتاج برحمت باری محمد جعفر بن محمد علی بن محمد باقر اصفهانی
بهبهانی جامع این کلمات گوید که بعد از ورود اخبار صحیحه صریحه و شهادت
علمای اعلام بر کفر و ضلالت طائفه خبیثه صوفیه و بطلان طریقه

ایشان محبین و متابعین ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهند داشت
آیا خواهند گفت که متابعت حسن بصری نموده ایم که چند حدیث در لعن
او وارد شده یا متابعت سفیان ثوری نموده ایم که با حضرت صادق ع
دائم در دشمنی و مقام ضد بود و یا متابعت محمد غزالی را عذر خود خواهند
نمود که ناصبی بوده چنانکه در کتب منقول گشته که در مذهب اسلام شک
بهم رسانیدم تا آنکه در سال چهار صد و هشتاد و هشت از بغداد بمکه
رفتم و از آنجا بشام رفتم و در شام بخدمت ارباب تصوف رسیدم
و اختیار تصوف کردم و دانستم که تصوف حق است و در شام پانزده
سال بگوشه نشینی و عزلت و ریاضت مشغول شدم و از اهل کشف
شدم و تحصیل علوم از راه کشف نمودم و در آنجا تصنیف کتاب احیا
نمودم و بعد از آن در سال چهار صد و نود و نه بخشونت ارباب تصوف
پیشتر از برای رواج مذهب اهل سنت رفتم و در کتاب احیا ابوبکر
و عمر را افضل از علی دانسته و نیز گفته که بهمان معنی که مرتضی علی ع
امام است عمر نیز امام و میگوید که هر کس یزید را لعن کند گناه کار است
و ابن جوزی حنبلی حکم بتخطئه غزالی نموده و کتابی در رد او نوشته
و در آن کتاب ادله بسیار بر کفر یزید آورده و این رباعی را گفته اند
ای که گوئی بر یزید و آل او لعنت مکن ، زانکه شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش
آنچه

آنچه بر آل نبی کرد او اگر بخشد خدای ، هم ببخشاید ترا گر کرده باشی لعنتش
و حکیم عارف سنائی غزنوی گفته ، داستان پسر هند مگر نشنیدی
که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید ، او بناحق حق داماد پیمبر بگرفت
پسر او سر فرزند پیمبر ببرید ، پدر او لب و دندان پیمبر بشکست
مادر او جگر عم پیمبر بمکید ، بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد
لعن الله یزیدا و علی آل یزید ، و ملا سعد تفتازانی در شرح مقاصد
توجیهی از برای غزالی نموده که امام غزالی منع کرده است لعن یزید را
از برای اینکه مبادا بسبب لعن یزید مردم جرأت کنند و پای بالاتر گذارند
و خلفای ثلثه را نیز لعنت کنند و نیز در آن کتاب گفته که آنچه واقع
شد در میان صحابه از محاربات و مشاجرات که مذکور است در تواریخ
و بر السنه ثقات ظاهرشان دلالت میکند بر آنکه بعضی از صحابه برگردیده است
از راه حق و رسیده است بحد ظلم و فسق و باعث بر آن همین کینه و عناد
و حسد و لداد و طلب ملک و ریاست و میل بلذات و شهوات بوده
زیرا که نیست هر صحابی معصوم و نه هر کس که پیغمبر را ملاقات کرده باشد
بخوبی موسوم لکن علما از نظر حسن ظنی که باصحاب رسول خدا دارند برای
ایشان محملها قرار میدهند و ایشان را از موجب ضلالت و فسق
محفوظ میدانند از جهت حفظ عقاید مسلمانان از آنکه بد در حق بزرگان

صحابه خصوصاً مهاجرین و انصار که پیشتر نقل او به در دار القرار انتهی کلامه
پس ای طالب حق ببین که چگونه حق را میپوشند و در توجیه کار کسانی
که ثابت الکذب و الفسق اند میکوشند و حال آنکه حمیدی در جمع بین
الصحیحین از متفق علیه او سند بن عباس و در جزو سیزدهم بخاری از ابن
عباس روایت کرده اند که پیغمبر ص فرمود که آگاه باشید که آورده میشود
جمعی از مردان امت من پس ایشان را بسمت چپ خواهند برد پس من
خواهم گفت پروردگارا اصحابک اصحابک پس ندا بمن میرسد
که نمیدانی که چه کارها کرده اند بعد از تو انتهی و یا متابعت احمد برادر
غزالی را حجت خود خواهند نمود که میگوید شیطان لعین بنص قرآن مبین
از اکابر اولیاء الله است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده
که احمد غزالی از طوس ببغداد آمد و در وعظ خود طریق منکری پیش
گرفت و تعصب ابلیس میکشید و میگفت ابلیس سید الموحدین است
و روزی بر منبر گفت هر که نیاموخت توحید را از ابلیس پس او زندیق است
او مامور شد که غیر خود را سجده کند پس اباکرد و یا ملای روم را
شفیع خواهند نمود که میگوید ابن ملجم ملعون را حضرت امیر شفاعت
خواهد کرد و به بهشت خواهد رفت و اعتقاد وی جبر و وحدت وجود
و سقوط عبادات است و میگوید که ساز و دف و نی شنیدن از عبادات است

و با پناه محی الدین اعرابی خواهند نمود که میگوید جمعی از اولیاء الله هستند
که رافضیان را بصورت خوک میبینند و میگوید که بمعراج رفتم مرتبه علی را
از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پستتر دیدم و ابوبکر را در عرش دیدم چون
برگشتم بعلی گفتم که چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من از ایشان
بهترم الحال دیدم مرتبه تو را که از همه کس پستتری و هر گاه عاقل تامل کند
میباید که این اشخاص دروغ میگویند و بجهت جیفه دنیا این اساس را بنا
کرده اند و چگونه میشود که کسی این مراتب عالیه را داشته باشد و از
مسائل ظاهری دین مبین اطلاعی نداشته باشد چنانچه از جمعی
از مرشدین و معبودین ایشان در زمان خود مان مشاهده و تحقیق
شده و اینها از جمله ادله عدم اعتناء ایشان است بشرع مبین و فروع
دین چه جای اصول دین و از اصول عقاید معشر صوفیه است تساوی
کفر با اسلام و حلال با حرام و میگویند الصوفی لا مذهب له یعنی صوفی
هیچ مذهب ندارد و باین معنی که هیچ مذهبی را بد نمیدانند بلکه با اهل
هر مذهبی محبت مینمایند زیرا که هر چیزی را یا مظهر جمال خدا میدانند مانند
انبیاء و اولیاء و امردان و گلرخان یا مظهر جلال خدا میدانند مانند
کفار و فجار از قبیل فرعون و هامان و ابوجهل و عبد الرحمن و اهرمن
صورتان و شیطان سیرتان و از اینجاست که مولوی رومی در مثنوی گفته است

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد ، موسی با موسی در جنگ شد
و از زبان حضرت امیر المؤمنین ع در مخاطبه ابن ملجم لعین چنین بافته و گفته
غم مخور فردا شفیع تو منم ، مالک روحم نه مملوک تنم
آلت حقی تو فاعل دست حق ، چون زنم بر آلت حق طعن و دق
هیچ بغضی نیست در جانم ز تو ، زانکه این را من نمیدانم ز تو
و نیز در وحدت وجود گفته
سوی کل خود روای جزو خدا ، با مزخرفات بسیار دیگر و از اینجاست
که محی الدین در اول فتوحات گفته سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها
و مؤید این مرام است قول بایزید لیس فی جبتی سوی الله و مولوی در مثنوی گفته
با مریدان آن فقیر محتشم ، بایزید آمد که نک یزدان منم
گفت مستانه عیان آن ذوفنون ، لا اله الا انا ها فاعبدون
و همچنین مکتوب حلاج لعین که ببعضی از ملاحده مریدین خود نوشته
باین عنوان من الله الی فلان و باین سبب فقهاء آن زمان فتوی بقتل
او دادند و محی الدین در کتاب فصوص فرعون هالک لعین باجماع جمیع
مسلمین بلکه کافه کتابیین بعلاوه ظواهر کتاب مبین و صراح صحاح اخبار
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را مؤمن و ناجی میداند و ملا
صدرای شیرازی در تفسیر سوره بقره بعد از نقل استدلال محی الدین

برایمان فرعون لعین و نجات او از نکال یوم الدین ردا علی الکتاب المبین
خود نیز میل نموده تصدیق و تحسین او نموده باین عبارت و یفوح من هذا
الکلام رایحة الصدق و قد صدر من مشکوة التحقیق و موضع القرب و الولایة
انتهی کلامه زید ملامه بلکه بعضی از ایشان فرعون را اعلم و افضل و اکمل
میدانند از جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان حتی از پیغمبر آخر الزمان
و امیر مؤمنان و بعلاوه آنکه فرعون را مؤمن دانسته گفته که قوم فرعون
در بحر علم غرق شدند و گفته که حق تعالی هارون را یاری نکرد تا آنکه
سامری غالب شد مردم را گوساله پرست کرد باید بنا بر این بود که خدا
خواست که در همه صورتها پرستیده شود و نیز گفته نصاری کافر شدند
بسبب آنکه عیسی را خدا دانستند بلکه بسبب آنکه خدا را منحصر در عیسی دانستند
و نیز ترجیح میدهد مرتبه ولایت را بر مرتبه نبوت و خود را خاتم الولایه
میگوید و از اینجا ترجیح خود را بر پیغمبران دعوی مینماید و گفته که جمیع
پیغمبران از مشکات خاتم الانبیاء اقتباس علم میکنند و جمیع اولیاء
از مشکات خاتم الاولیاء اقتباس علم میکنند و خاتم الانبیاء از مشکات
خاتم الاولیاء اقتباس علم مینماید و گفته کنت ولیا و آدم بین الماء
والطین چنانکه حضرت رسالت پناه ص فرموده کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین و نیز در فصوص گفته که نوح خطا کرده در تبلیغ رسالت ومشر

در سنت رفتند و غرق در یای معرفت شدند و اکر ایشان از نوح از آن
دریا بکنار رسیدند او فرجه بلندی بدرجه پستی میآمدند و چنین کفته که ما
وصف حق بیچون و وصف نکردیم الا آنکه ما عین آن وصف بودیم و حق تعالی
وصف نفس خود از برای ما میفرمود پس هر کاه که او را مشاهده کنیم خود را
مشاهده کرده باشیم و هر کاه که او مشاهده ما کند مشاهده خود کرده
باشد فاعتبروا یا اولی الابصار سهل بن عبدالله شوشتری کفته للنفس
سر و ما ظهر ذلک السر علی احد الا علی فرعون حیث قال انا ربکم الاعلی
یعنی از برای نفس سری هست که ظاهر نشده است آن سر بر کسی مکر بر
فرعون در وقتی که دعوی خدائی کرد و از این کلام معلوم میشود که سر
نفس معلوم و ظاهر نشده است بر هیچکس از پیغمبران حتی پیغمبر آخر الزمان
و امیر مومنان که قائل سلونی بود و قائل لو کشف است مکر بر صوفیان
و درویشان بنک خوران چرس کشان و جمعی از ایشان محبت حضرت
رسالت و حشر با آنحضرت را از برای خود عذابی عظیم و عقابی الیم می
شمارند چنانکه محی الدین و عبدالله بلیانی و شیخ بدخشانی و جمعی دیکر
تصریح نموده اند که در آیه شریفه در اول سوره بقره ان الذین کفروا
سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یومنون ختم الله علی قلوبهم
و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب الیم که در شان کفار

واید

وارد شده در شان ایشان نازل شده و تاویل شده باین مضمون
نموده اند که یعنی بدرستی که کسانی که کافر شده اند یعنی ستر کرده اند
محبت خدا را در دلهای خود مساوی است بر ایشان که بترسانی یا نترسانی
ایشان را که ایمان نمیآرند بتو زیرا که تو از اهل بیانی و ایشان از اهل
مشاهده و عیان و ما دام که مهر نهاده است خدا بر دلهای
ایشان که داخل نمیشود در آن غیر از حق و بر کوشهای ایشان که نمیشنوند بجز
از حق و بر چشمهای ایشان پرده ایست که نمی بینند بجز حق را و از برای
ایشان است عذاب عظیم بسبب محبت تو با ایشان و حشر ایشان با تو
و مخفی نیست که تاویل لغو بود در نوطی هیچ عطاری بهم نمیرسد و هیچ
کاوی و خری او را قبول نمینماید و معتمد از تفسیر و معانی آیات
همان است که بطریق صحیح از معصوم ع رسیده باشد یا معتبرین از شیعه که دون
از مفسرین بیان تفسیر کرده باشند و معارض از ادله قطعیه عقلیه
یا نقلیه نداشته باشد و سید جلیل سید مرتضی رازی در کتاب
تبصره چنانکه سابقا بیان اشاره شد جمیع صوفیه را از اهل سنت
شمرده و کفته از جمله عقاید ایشان آنست که هر کاه یکی از مشایخ
و اصلین مکاشفین ایشان را نعوظی و انتشاری بهم رسد و بواصل
مکاشفه بکو در از شود و آن واصل ابا کند و مانع کردد بمجرد همان

اباو امتناع از درجه وصول و کشف بیفتند و از علوم و اسرار منسلخ
کردند و اکر در آن وقت اتفاقا آن واصل شهوت نمود در ابطفلی یا زنی
یا جاهلی بریزد بمجرد همین فضل آن طفل و زن و جاهل با علی درجات
کمال رسند و عالم بجمیع علوم و اسرار شوند و آنها بر آنها منکشف کردد
و شاید از این جهت غالبا کل زنان و امردان و اولاد اعاظم و اعیان
مریدان سکان میشوند بطمع آنکه بوسیله آن حیله بدون تحمل تعب
و تصدیع ریاضت و عبادت بدرجه وصول و کشف رسند و صاحب
دولت دنیا و دین کردند و شیخ عطار در کتاب تذکرة الاولیاء
از بایزید نقل کرده که کفته است حق تعالی بر دل اولیای خود مطلع کشت
بعضی از دلها را دید که بار معرفت نتوانست کشید بعبادتشان
مشغول کردانید و از این کلام مفهوم میشود قدر و مرتبت و عدم
قابلیت تحمل بار معرفت حضرت رسالت و شاه ولایت و حضرت امام
زین العابدین و سایر ائمه معصومین و عباد مومنین و مخفی نماند
که بعضی احمقان استدلال بر خوبی بایزید نموده اند باینکه علامه حلی ره
در کتاب شرح تجرید کفته که بایزید سقای خانه امام جعفر صادق ع
و معروف کرخی دربان حضرت امام رضا ع بوده اند و ندانسته اند
که سقائی و دربانی خوبان دلیل خوبی شخص نمیشود و از جمله سقایان

کمال

کمال عنی کرد بلکه غالب سنیان سقا و دربان شیعیان بوده اند و هم
چنین شیعیان سقائی و دربانی سنیان میکرده اند بلکه کفار ملازم
و دربان مسلمانان و مسلمانان دربان و ملازمان کفار میبوده اند
پس سقائی و دربانی سبب زیادتی فضیلت نمیشود با وجود آنکه
سقائی بایزید و دربانی معروف نیست بلکه کذب سقایت ظاهر
بلکه بدیهی است چنانکه قبل از این اشاره شد و چون سنیان قایلند
بآن چنانکه قائلند بآنکه امام اعظم ایشان یعنی ابوحنیفه شاکرد
امام جعفر صادق ع بوده و از او استفاده و روایت نموده پس شاید
که علامه ره در مقام الزام سنیان و بیان افضلیت ائمه اهل بیت ع
کفته است که بایزید و معروف که اهل سنت آنها را از اکابر میدانند
چنانکه ابوحنیفه را افقه فقها میشمارند همکی مفتخر بخدمت اهل
بیت‌اند نه آنکه غرض علامه ره بیان فضل و کمال آنها باشد و الله العالم
و دیکر از قبیل قول بایزید است که میکویند چون کسی واصل شود بدرجه
کشف و یقین بیرون میرود از سلسله مکلفین و حلال میشود برای او
جمیع محرمات دین و ساقط میکرده از او واجبات شرع مبین و از این
جهت شراب و بنک و چرس میخورند و میکشند و غنا میکنند و میشنوند
و عشق بازی با امردان میکنند بلکه از قبیل مقدمه واجبات برای

مریدین وسالکین در ابتدای سیر وسلوک وریاضت وفکر وذکر
ودقیقه رشد در همه اوقات خصوصا در اثنای اذکار وصلوات استعمال
مسکرات از خمر وبنک وتعشق احاین ورایج میدانند که باین حیله
عقل ایشان زایل کرده وطرب رای ایشان تخیلات مانند مالیخولیا
بهم رسد ومانند مریض بمرض مطبقه وتشنه که آب بخواب می بیند
وعاشق که پیوسته معشوق در نظرش میباشد وباین سبب غالبا
در خواب با او صحبت میدارد چیزهای بی اصل در نظر شان در آید وآنرا
معرفت وکشف وکرامت تصور کنند ومریدان خود را بان اغوا واضلال
نمایند وبمعراج خیالی روند وشیاطین را بصورت انبیا ومرسلین
ومعصومین توهم نمایند وحضرت امیر ع را در آن معراج پست تر
از خلفای ثلثه وثالث را جعفنا در جه بالاتر از او بینند چنانکه
غزالی ومحی الدین ادعا نمودند وسابقا باین اشاره شد پس اگر
عاقل یک تامل نماید از دعواهای بلند ایشان فریب نخواهد
خورد بلکه بعکس صاحب خواهد فهمید که از برای حب دنیا اینها را
برخود میبندند اگر خواهی او را امتحان کن که دعوی این میکند که
من اسرار غیبی را میدانم وهمه چیز بر من منکشف میشود دو شبی
ده بار بپرسش میروم یک مسئله از شکیات نماز با یک مسئله مشکل
از غیر

اصول یا غیر آن با یک حدیث مشکل از او بپرس اگر اینها را راست میگوید
اینها را پیدا کند برای تو چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق ع منقول است
که علامت کذاب فی دروغ گو آنست که تو را خبر میدهد بچیزهای آسمان
و زمین و مشرق و مغرب و چون از حلال و حرام خدا مسئله از او
میپرسی نمیداند ومع ذلک هرگاه این جماعت معترف باشند که کشف
باکثر حجج میشود چنانچه بجهت کفار هند کشف را ادعا مینمایند پس
بر تقدیری که کشف ایشان واقعی باشد و نور امر بیت نداده باشند
کی دلالت بر حقیت ایشان میکنند وچند حدیثی مناسب مقام ذکر نمائیم
شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده که در بصره حضرت امیر المؤمنین
بر حسن بصری گذشتند واو وضو میساخت فرمودند که وضو را کامل بکن ای
ابو حسن گفت یا امیر المؤمنین ع دیروز جماعتی را کشتی که شهادتین میگفتند
و وضو را کامل میساختند حضرت فرمود پس چرا مدد ایشان نیامدی گفت
والله که در روز اول غسل کردم وحنوط بر خود پاشیدم وسلاح پوشیدم
و هیچ شک نداشتم که تخلف از عایشه کفر است ودر عرض راه کسی مرا ندا
کرد که کجا میروی برگرد که هر که میکشد وهر که کشته میشود بجهنم میرود
من ترسان برگشتم و در خانه نشستم و در روز دوم باز بعد عایشه
میایستادم و برخاسته شدم و در راه همان ندا شنیدم و برگشتم حضرت فرمود

که راست میگوئی میدانی که آن منادی کی بود گفت نه فرمود که آن برادرت
شیطان بود و بتو راست گفت که قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنم اند
و نیز روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ع بحسن بصری خطاب فرمود
که در هر امتی سامری میباشد و سامری این امت توئی که میگوئی جنگ
نباید کرد و دیگر از مشایخ ایشان عباد بن کثیر بصری است که با حضرت
علی بن الحسین ع در باب جهاد و غیر آن معارضه نمود و بر آنحضرت طعن نمود
و در کتاب کافی روایت نموده که روزی عباد بصری بخدمت حضرت صادق ع
آمد حضرت طعام تناول میفرمود و بر دست تکیه نموده بودند عباد گفت
مگر نمیدانی که پیغمبر ص از این نحو طعام خوردن نهی کرده است بعد از چند
مرتبه که این هرزه را گفت حضرت فرمود که والله هرگز پیغمبر ص از این نهی
نفرموده و نیز روایت نموده که حضرت صادق ع بعباد صوفی خطاب فرمود
باین مغرور شده که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داری بدرستیکه حق
در کتاب خود میفرماید که ای گروه مومنان از خدا بترسید و قول سدید
بگوئید یعنی باعتقاد درست قائل شوید تا خدا اعمال شما را اصلاح
آورد ای عباد بدانکه خدا عمل تو را قبول نمیکند تا بحق قائل نشوی
و ایمان نیاوری و نیز در کتاب احتجاج از ثابت روایت کرده که گفت من
با جماعتی از عباد بصره مثل ایوب سجستانی و صالح مری و عتبه و حبیب
فارسی

فارسی و مالک بن دینار و ابو صالح اعمی و جعفر بن سلیمان و رابعه و سعدانه
بحج رفته بودیم چون داخل مکه شدیم آب بسیار بر اهل مکه تنگ بود
و از تشنگی بعز باد آمده بودند بما پناه آوردند که برای ایشان دعا کنیم
ما بنزد کعبه آمدیم و مشغول دعا شدیم و چندانکه تضرع کردیم اثری ظاهر
نشد ناگاه جوانی محزون که پای پیدا شد و چند شوط طواف کرد
بعد از آن دعا کرد و یک یک ما را نام برد گفتیم لبیک ای جوان گفت
آیا در میان شما کسی هست که خدا او را دوست دارد گفتیم ای جوان بر ماست
دعا است و بر خداست اجابت گفت دور شوید از کعبه که اگر کسی در میان
شما میبود که خدا او را دوست میداشت البته دعایش را مستجاب میکرد
چون ما دور شدیم بنزد کعبه بسجده در آمد و گفت ای سید و آقای من
بمحبتی که بمن داری تو را سوگند میدهم که اهل مکه را آب دهی هنوز سخن
آنحضرت تمام نشده بود که ابری پدید آمد و مانند دهنهای مشک آب
از آن روان شد پس از اهل مکه پرسیدم که این جوان که بود گفتند علی بن
الحسین ابدانکه این جماعت صوفیه از اکابر اولیاء الله اند و امام
زمان خود را نشناختند ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل
کرده که جماعتی از متصوفه در خراسان بنزد حضرت امام رضا آمدند و گفتند
که امیر المؤمنین یعنی مامون ملعون فکر کرد در امر خلافت که در دست او بود

وشما اهل بیت را سزاوارتر دانست به پیشوائی مردم بودن و تو را بهتر بین
اهل بیت یافت لهذا امر خلافت را بتو رد کرد و امامت کسی را میجویم اهل
و میطلبد که طعامهای غیر لذیذ بخورد و جامهای کنده بپوشد و بر الاغ
سوار شود و بعیادت بیماران برود حضرت فرمود که حضرت یوسف پیغمبر
بود و قباهای دیبای مطرز بطلا میپوشید و بر تکیهگاه آل فرعون تکیه میکرد
و در میان مردم حکم میکرد چیزی که از امام میطلبند قسط و عدالت است
که چون سخن گوید راست گوید و چون حکم کند حکم بحق کند و چون
وعده کند وفا بوعده خود بکند بدرستی که خدا این پوشیدنیهای نفیس
و خوردنیهای لذیذ را حرام نکرده است پس این آیه را تلاوت فرمود که
قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق و شیخ
طوسی ره در کتاب غیبت فرموده است که جمعی دعوای نیابت حضرت صاحب
الامر ع نمودند بدروغ و رسوا شدند زیرا که آنها که نایب بودند معجزات
بر دست ایشان جاری میشد از جانب معصوم که بان تمام مردم نیابت ایشان را
میدانستند اول کذابان شریعی بود که دعوی نیابت کرد بدروغ و رسوا
شد و فرمان حضرت بلعن او بیرون آمد و دیگر هرون بن موسی کرخی
که بعد از دعوی نیابت کفر و الحاد از او ظاهر شد و هر یک از اینها
که دعوی نیابت میکردند اول بر امام دروغ میبستند و دعوی نیابت

میکردند

میکردند تا مردم ضعیف العقل با ایشان بگروند دیگر ترقی میکردند
در شقاوت تا بقول حلاجیه قایل میشدند چنانکه از ابی جعفر شلمغانی
و او مشهورتر است بعد از آن ذکر کرده است که از جملهٔ کذابان حسین بن منصور
حلاج بوده و بسند معتبر از هبة الله بن محمد کاتب روایت کرده است
که چون حق تعالی خواست که حلاج را رسوا کند و او را خوار گرداند او
پیغام فرستاد نزد ابی سهل بن اسمعیل نوبختی که از معتبران شیعه بود
بگمان اینکه او نیز مثل احمقان دیگر فریب او را خواهد خورد و در آن
رساله اظهار وکالت حضرت صاحب الامر ع کرد چنانچه دابش بود که اول
مردم را باین نحو فریب میداد و بعد از آن دعواهای بلند میکرد
و اظهار الوهیت مینمود ابو سهل فریب او را نخورد در جواب گفت
که من از تو امری را سؤال مینمایم که در جنب آنچه تو دعوی مینمائی بسیار
سهل است و آن امر اینست که من کنیزان را بسیار دوست میدارم
و بسیار با ایشان مایلم و بسیاری از ایشان را نزد خود جمع کرده ام و باین
سبب هر جمعه میباید خضاب کنم که سفیدی مویهای من از ایشان مخفی
باشد و اگر نه ایشان از من دوری میکنند میخواهم چنین کنی که ریش
من سیاه شود و بخضاب محتاج نباشم اگر چنین کنی من مطیع تو میشوم
و بجانب تو میآیم و مردم را بمذهب تو دعوت مینمایم چون حلاج

این جواب را شنید دانست که در آن امر اساس خطا کرده است دیگر جواب
نگفت و ساکت شد و این قصه را ابو سهل در مجالس نقل میکرد و مردم
میخندیدند و موجب رسوائی او شد بعد از آن حدیث قصه بیرون
کردن علی بن بابویه او را از قم نقل فرموده است که برو او لعنت کرد
و او را از قم بخواری و مذلت اخراج نمود و بعد از آن در ضمن قصهٔ شلمغانی
که یک کذاب دیگر است نقل کرده است که مادر ابی جعفر شلمغانی روزی
بر روی پای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری که از نواب حضرت صاحب
الامر ع بود افتاد و میبوسید پرسید که چرا چنین میکنی گفت چرا چنین
نکنم که تو فاطمه زهرائی که روح پیغمبر ص ببدن پدر تو منتقل شده بود
و روح علی ع ببدن ابو القاسم حسین بن روح منتقل شده است و روح فاطمه
ببدن تو ام کلثوم این سخن را انکار و بیان کرد نزد حسین بن روح که
از سفرای عظیم الشان حضرت صاحب الامر ع بود رفت و این سخن را نقل
کرد ابن روح گفت که زینهار دیگر نزد آن زن مرو و آشنائی را با او بر طرف
کن که آنچه آن زن گفته است کفر و الحاد است که آن ملعون شلمغانی
در دل این جماعت جا داده است که آسان شود بر او دعوی اینکه خدا
با او متحد شده است چنانچه نصاری در باب مسیح میگویند و تجاوز
کنند بگفته حلاج لعنه الله تا اینجا از کتاب غیبت نقل کرده اند ای عزیز

غرض

غرض از ذکر این چند حدیث این بود که اگر بدیدهٔ انصاف نظر کنی و بفکر صحیح
تامل کنی بر تو ظاهر میشود که این گروه پیوسته مخالف ائمه بوده اند و
علما و کبار و راویان شیعه که در اعصار ایشان و قریب باعصار
ایشان بوده اند و از احوال ایشان زیاده از من و تو اطلاع داشته اند
و دانش و فهم و علم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است از ایشان بیزاری
اظهار نموده حکم بکفر و الحاد ایشان کرده اند هدانا الله و ایاکم سوی
الصراط بمحمد و آله و دیگر سابقا اشاره شد که از طریقهٔ خبیثهٔ این
طایفه مردود است تعشق ایشان با امردان گلرخان و فتح باب این
نوع فسق و عصیان از برای فساق و لوطیان و متمسک شده اند بحدیث
موضوع مجهول بتصریح جمعی از اعلام و اعیان سنیان مروی از طریق سنیان
از عایشه و ابن عباس از اشرف عالمیان علیه و آله افضل صلوات الرحمن
که فرمود من عشق فعف فکتم فمات مات شهیدا یعنی هر که عاشق شود
پس عفت ورزد و اظهار نکند تا بمیرد شهید مرده باشد و مابین
اهل سنت قتیل عشق را شهید میدانند و در کتاب دیوان الصبابه
از امام شافعی شارح و خبر نقل کرده است که او شهید عشق را از جملهٔ
شهدا شمرده است و صفدی شافعی گفته است که شنیدم از بعضی که نور
الدین شهید را شهید گفته اند بسبب آنکه با غلامی محبت بهم رسانید

وعفت ورزیده و عشق او را در دل بپیچید تا او را کشت و محی الدین
نوری مطلق گفته و شرط کتمان و عفت ننموده است بلکه از جمله شهدا
که غسل ندارند شمرده است کسی را که بعشق مرده باشد و زنی را که در حین
زائیدن بمیرد و فاضل حکیم ملاصدرای شیرازی تقلید نوری نموده
بلکه نغمه در طنبور را افزوده و تجویز و تحسین معانقه و ملامسه و تقبیل
و دخول و لواطه بمعشوق نموده و ردا علی الشرع الشریف از برای این فعل
خبیث سخیف فواید عظیمه حکمیه بر آن مرتب ساخته چه در اواخر مجلد
چهارم اسفار شرح چنین گفته که این فصلی است در بیان عشق بازی
جوانان با امردان گلرخان بدانکه اختلاف کرده اند در این عشق در ماهیت
آن و اینکه خوب است باید و ممدوح است یا مذموم پس بعضی از حکما
آنرا مذمت کرده اند و از خصال رذیله شمرده اند و از کار هرزه کاران و بیکاران
دانسته اند و جمعی دیگر گفته اند که از جمله فضایل نفسانیه است و مدح
آن و محاسن عاشقان و شرف غایت آنرا بیان فرموده اند و برخی توقف
نموده اند و واقف بر ماهیت و علل و اسباب و غایات آن نگشته اند
و طایفه از امراض نفسانی دانسته اند و جماعتی از جنون الهی گفته
و بعضی گفته اند که عشق هوا و خواهشی است در نفس که میکشاند
صاحبش را بسوی شاکل یا صورت مانند در جسد و کرهی منشأ عشق را

[illegible]

توافق

توافق عاشق و معشوق را در وقت ولادت دانسته اند و گفته اند که
هر دو شخصی که متفق شوند در طالع و درجه و ستاره یا در برج طالع ثانی
متفق شوند در بعضی احوال و نظرات مثل مثلثات از اموری که معروف
منجمان است در این صورت بهم رسد میان دو نفر تعاشق و بعضی گفته اند
که عشق افراط شوق است باتحاد و آنچه دلالت میکند بر آن نظر دقیق و فکر
انیق و ملاحظه امور متعلقه بعشق از اسباب کلیه و مبادی عالیه و غایات
حکمیه آن اینست که عشق یعنی التذاذ شدید از حسن صورت جمیله و محبت
مفرطه بصاحب شمایل لطیفه و تناسب عضوها و خوبی ترکیبها چون جبلت
موجود مانند سایر امور طبیعیه در نفوس اکثر مردم بآن بدون تکلف
و تصنع در آن پس البته آن از جمله امور مقرره الهیه است که مرتب
میشود بر آن مصالح و فواید حکمیه پس ناچار خوب و محمود خواهد بود
خصوصا در صورتی که ناشی شود از مبادی فاضله از برای ترتب
فواید و غایات شریفه اما مبادی پس آن است که میابیم اکثر نفوس
مردمی را که از برای ایشان تعلیم علوم شریفه و صنعتهای لطیفه و آداب
و ریاضتها است مثل اهل فارس و عراق و شام و روم و هر قومی که
در ایشان علوم عربیه و صنایع عجیبه و آداب بدیعه هست که خالی
نیستند از این عشق که منشأش خوش آمدن و شکل معشوق است اینکه

و نمی یابیم کسی را که قلب لطیف و طبع رقیق و ذهن دقیق و نفس رحیم
داشته باشد خالی باشد از این محبت و عشق در اوقات عمرش لکن
میابیم نفوس غاسیه و قلوب جافیه و طبعهای بد خلق را از اکراد
و اعراب و ترکان و فرنگیان خالی از این نوع محبت و عشق و غیر این
نیست که اکثر مردم اکتفا کرده اند بمحبت و عشق مردان بزنان و زنان
بمردان از برای حصول تناکح و جماع میان ایشان چنانکه مرکوز است
در طبع سایر جنس حیوان از جهت تحصیل نتاج و اولاد ایشان که غرض
از آن بقای نسل و حفظ صورت جنس و نوع است و اما غایت و فایده
مترتبه بر این عشق موجود در ظرفا و عقلا و حکما پس آن لطافت طبع
و ریاضتی است که مترتب میشود بر آن منافع بسیار از تادیب پسران
و تربیت امردان و تهذیب اخلاق و اطوارشان و تعلیمشان بعلوم
جزئیه از قبیل نحو و لغت و بیان و هندسه و غیر آن و کسبها و صنعتهای
دقیقه و آداب حمیده و اشعار لطیفه و نغمهای خوش و صداهای دلکش
و قصهای عجیبه و حکایات دلفریب غریب و احادیث و روایات و غیر
اینها از کمالات زیرا که کودکان بعد از استغنا از تربیت و تعلیم پدران
و مادران هنوز محتاجند بتربیت و تعلیم استادان و معلمان و بحسن
توجه و التفات شان بنظر شفقت و مرحمت پس از این جهت عنایت و لطف

الهیه

پروردگار خلق کرده است در نفوس کثیر از عشق و محبت امردان خوش صورت را
که آن عشق داعی و باعث شود از برای مردان بسوی تادیب و تکمیل
نفوس ناقصه کودکان و رسانیدن ایشان بغایات مقصوده در خلقت
شان و اگر این نبود البته حق تعالی خلق نمیفرمود این عشق را در ظرفا
و علما پس ناچار در خلقت و جبلت این عشق در نفوس لطیفه و دلهای
نرم غیر سخت و سنگین فایده عظیم و حکمت صحیحه و منفعت راجحه و غایت
صحیحه هست چنانکه میدانیم و برای العین می بینیم ترتب آثار مذکوره را
بر عشق مذکور پس البته وجود این عشق در نوع ایشان معدود خواهد
بود از جمله فضایل و حسنات نه از رذایل و سیئات و بعد خود در قسم که این
عشق فارغ میسازد نفس عاشق را از جمیع هموم دنیائی مگر از یک هم که آن
شوق دیدار جمال و حسن شمایل معشوق دلدار است که در آن بسیاری از جمال
الهی و جلال خداوندی هست چنانکه اشاره فرموده است بآن در سوره فرقان
ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم یعنی آفریدیم انسان را در بهترین
اندامی و صورتی و نیز بعد از مراتب بدو خلقت آدمی فرموده ثم انشاناه
خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین یعنی پس آفریدیم انسان را خلق
دیگر پس بلند بادا خدائی که بهترین خالقان است خواه مراد از خلق صورت
دیگر ظاهره کامله باشد یا نفس ناطقه دیگر که ظاهر عنوان باطن است

وصورت مثال حقیقت و بدن با آنچه دارد بمنزله نفس است و مجاز
قنطره حقیقت است و از این جهت این عشق نفسانی از برای شخص
انسانی هرگاه منشاش زیادتی شهوت حیوانی نباشد بلکه همین
پسندیدن و خوش آمدن صورت معشوق و خوش ترکیبی او و اعتدال
مزاج و حسن اخلاق و تناسب حرکات و ناز و غمزه اش باشد از جمله
فضایل و خصال حمیده شمرده میشود و این عشق دل را نازک و ذهن را
تند میکند و نفس را برادراک امور شریفه آگاه میسازد و باین سبب
امر میکرده اند مشایخ و بزرگان مریدان خود را در اوایل امر بعشق
و عشق بازی و بعضی گفته اند که عشق با عفت بهترین سببی است از برای
تلطیف نفس و تنویر قلب و در اخبار وارد است که حق تعالی جمیل است
که دوست میدارد جمال را و بعضی گفته اند که من عشق فعف فکتم
فمات مات شهیدا و تفصیل این مقام آنست که عشق انسانی منشاش
مشابهت نفس عاشق است با نفس معشوق در ماده و حقیقت
و اکثر لذتش از شکل و شمایل معشوق است باعتبار آنکه آثار خوبی است
نه خود شی و عشق حیوانی همان است که منشاش شهوت بدنی است
و طلب لذت بهیمی است و بیشتر لذت عاشق از بعض اعضاء ظاهر
معشوق و رنگ و اشکال و خط و خال اوست باعتبار آنکه اینها

امور است

امور بیست بدنی بهیمی است که عیبی در اول از مقتضیات لطافت و صفای
نفس است و ثانی از مقتضیات شهوت و در اکثر مقارن فسق و فجور است
و در آن استخدام قوت حیوانی است مر قوت ناطقه انسانی را بخلاف
اول که نفس را لین و شیق و صاحب وجد و حزن و رقت قلب
میگرداند و از اشغال دنیویه باز میدارد و از غیر معشوق رو گردان
میسازد و همه هوش او را منحصر در هم معشوق میگرداند تا آنکه کلام مشوش را
رسانیده است بطعن بر کسانی که مذمت عشق نموده اند و آن را از کار
هرزه کاران شمرده اند و مذمتشان را مبتنی بر عدم فهم و اطلاع بر امور
حقیقیه و اسرار لطیفه ساخته بعد از آن گفته است که کسانی که
عشق را مرض نفسانی یا جنون الهی دانسته اند بجهت آنست که ملاحظه
ظاهر حال عاشق نموده اند از بیداری تمام شب و اضطراب و صرف و ضعف
تن و لاغری بدن و چشم بگوری رفتن و نفس را شدن و بلند کشیدن
و غیر اینها را از اموری که غالبا عارض دیوانگان میشود پس
از اینها گمان کرده اند که منشا عشق فساد مزاج و استیلای سودا است
و حال آنکه نه چنین است بلکه امر برعکس است و هم چنین کسانی
که عشق را جنون الهی نام گمان کرده اند از جهت اینست که دوای آن
برای مطالب جسمانی نیافته اند حکم دغا و استغنا شدید گاه حذا

بکنا

و غیر از صدقه بر فقرا و گرفتن طلسمات و تعویذات از رهبانان
و کاهنان و جنیان چنانکه طریقه حکما و اطباء یونان بوده است
که چون از مداوای بیماری عاجز میشدند با دستهای او بوی
میکشیدند او را بهیکل عبادات خود میبردند و امر بنماز و تصدق
میکردند و قربانی میکشیدند و از احبار و رهبانان استدعای
دعا و طلب شفا میکردند پس چون آن بیمار شفا مییافت اثر
طبیب الهی و شفای خدائی و مرض را جنون الهی مینامیدند
و کسانی که عشق را افراد شوق باتحاد دانسته اند هر چند خوب
گفته اند لکن کلامشان مجمل است و تفصیلش آنست که مراد
از این اتحاد یعنی یکی شدن دو شخص کدام قسم از اتحاد است زیرا
که گاهی اتحاد میان دو جسم بهم میرسد با تراج و اختلاط در هم
دیگر مانند سکنجبین از امتزاج سرکه و انگبین و حصول این نوع
از اتحاد در دو نفس ممتنع است و بر فرض وقوع اتصال میان
عاشق و معشوق در حالت غفلت و خواب مثلا پس یقینا باین
اتصال مقصود شان حاصل نمیشود و آتش عشقشان فرو
نمی نشیند باعتبار آنکه عشق چنانکه گذشت از صفات نفس است
نه گوشت و نه پوست بلکه آنچه متصور میشود و درست می آید

اتحاد

از مراد از اتحاد در اینجا همان است که بیان کردیم در مباحث عقل و معقول
از اتحاد نفس عاقله با صورت عقل بالفعل با اتحاد نفس حساسه مدرکه
با صورت محسوسه بالفعل پس بنابراین معنی ممکن و صحیح است اتحاد
نفس عاشق با صورت معشوق و حصول این معنی بعد از تکرار مشاهده
و تواتر نظر و شدت فکر و ذکر است در شکل و شمایل معشوق
تا بحدی که صورت معشوق متمثل و حاضر و مندرج میگردد در ذات
عاشق و این از جمله امور واضحه است که از برای صاحب فهم مجال
انکار در آن نیست و در حکایات عاشقان بر آن دلیل است چنانکه
نقل کرده اند که مجنون عامری در بعضی از اوقات مستغرق دریای عشق
بودی بحدی که معشوقه اش حاضر میشد و او را ندا میکرد که ای مجنون
منم لیلی پس مجنون با او ملتفت نشد و گفت من مستغنی ام بعشق
تو از تو زیرا که معشوق فی الحقیقه همان صورت حاصله معشوق است
نزد او دیگر و من الحب صورت معشوق بالعرض است چنانکه معلوم
بالذات همان صورت علمیه است نه غیر آنکه خارج از تصور باشد پس
صحیح شد اتحاد نفس عاشق با صورت معشوق بمعنائی که محتاج نیست
بحلول جسم و بدن معشوق چنانکه شاعر گفته

انا من اهوی و من اهوی انا ⁂ نحن روحان حللنا بدنا

فاذا ابصرنی ابصرته واذا ابصرته ابصرتنا

یعنی من همان معشوقم و معشوقم من است ما دو جانیم در یک قالب
پس هر وقت که او مرا ببیند من او را بینم و چون من او را بینم او مرا بیند
بعد از آن گفته محقق نماناد که اتحاد میان دو چیز متحقق نمیشود
مگر بطریقی که تحقیق نمودیم و این اتحاد امور روحانیه و احوال
نفسانیه است و اما اجسام و جسمانیات پس اتحاد در آنها
از ممتنعات است بلکه اتحاد بمجاورت و ممازجت و مماسه است
و کمی بلکه بتحقیق آنست که در این عالم وصالی میسر نشود و در این
نشاة وانی بذاتی متصل نمیگردد از دو وجه یکی آنکه جسم واحد
متصل چون بتحقیق امر جوید کند داند که مشتمل است بر غیبت و فقدان
بسبب آنکه هر جزوی مفقود است از جزو دیگر که با او هم جواست
پس آن اتصال میان اجزاء یک شی عین انفصال است میان آنها
و دیگر آنکه ممکن نیست اتصال میان دو جسم ممکن بتلاقی و سطح
آنها با هم و سطح خارج است از حقیقت و ذات جسم پس در این صورت
ممکن نخواهد بود اتصال بجزو از عاشق بذات معشوق باعتبار
آنکه آن چیز یا نفس عاشق است یا جسم او یا عرضی از عوارض
نفس او یا بدن او و سیم محال است باعتبار استحاله انتقال

اعراض

اعراض و هم چنین دوم نظر باستحاله تداخل اجسام و مجرد تلاقی اطراف
و نهایات فایده ندارد و هم چنین نیز محال است بجهة آنکه هرگاه فرض
کنیم که نفسی متصل شود ببدنی نفس او خواهد شد پس یک بدن
صاحب دو نفس شود و آن ممتنع است و از این جهت چون از برای
عاشق خواهش که قرب معشوق و صحبت با اوست حاصل شود
خواهش بالاتر کند که آن مصاحبت در خلوت است که دیگری با ایشان
نباشد و چون نیز این از برای او بعمل آمد خواهش معانقه و بوسیدن
معشوق نماید و چون این نیز میسر شود خواهش کند دخول و لواطه بر معشوق را
و بعمل کیری و هر یکی را شک کرفتن و جمیع بدن و جوارح را عیب رسانیدن
بمنتهای حد امکان و با حصول همه اینها شوق عاشق و حرارت قلبش
کم نشود بلکه شوقش زیاده تر و اضطرابش بیشتر شود و سببش در آن
اینست که محبوب فی الحقیقة نیست همین استخوان و گوشت و چیزی
از بدن بلکه یافت نمیشود در عالم اجسام چیزی که نفس شایق آن
شود و خواهش آن کند بلکه صورتیست روحانیه در غیر این عالم
تمام شد مضمون کلام اسفار بسبیل اختصار و مخفی نماناد که از کلامش
ظاهر است مدح عشق مجازی و فضیلت و رجحان عشق بازی
و تجویز غایات و متفرعات بر آن از خلوت و معانقه و بوسیدن

[illegible]
[illegible]
و ملامسه و لواطه و دخول با امردان و نظر با یشان اخوند فرموده از برای
اظهار فضیلت و جواز عشق مجازی از حکمت عقلیه و جبلیت خلقیه
و حسن مبادی و غایات فضیلت و جواز بحیی و زنا نیز میرسد زیرا
که ایشان در باب عشق مردان با امردان گفته بعینه در خصوص فاحشه نسبت بزنان
با زنان و مردان با امردان و زنان و دختران میتوان گفت بدون کسر
و نقصان نظر باحتیاج هر یک از ایشان بتعلیم و تادیب استادان
و معلمان بعد از استغنا از تعلیم پدران و مادران و جبلیت عشق
مجازی در همه ایشان و وقوع زنا و مساحقه میان اکثر مردمان بلکه
تعاشق میان زنان و مردان اعرف و اشهر است از عشق مردان با امردان
چنانکه از تتبع معلوم و از حکایات یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون مفهوم
میکردد علاوه بر آن مستند ایشان که حدیث من عشق الخ باشد
جمعی از اعیان سنیان تصریح نموده اند بکذب و وضع آن پس شیخ
الاسلام ابو عبد الله محمد بن ابی بکر شامی در کتاب زاد المعاد گفته
باین مضمون که اما حدیث من عشق الخ که در سندش سوید بن سعید است
پس بتحقیق که انکار نموده اند حفاظ اسلام این حدیث را بر او که از آن
جمله اند ابن عدی در کامل و بیهقی در تخریج و ابن طاهر در تذکره و ابو
الفرج بن الجوزی آنرا در موضوعات شمرده و ابو عبد الله حاکم آنرا انکار نموده

بالوجود

باوجود آنکه کمال تساهل در باب احادیث مینموده اند و گفته که من تعجب
میکنم از سوید پس شیخ الاسلام گفته که من میگویم که حق و درست آنست
که این حدیث از کلام ابن عباس است و غلط کرده است سوید که بحضرت
رسالت مرفوع نموده و رسانیده است و آن شباهت ندارد بکلام پیغمبران
و اما روایت کردن خطیب از زهری از معافا بن زکریا از قطبة بن
فضل از احمد بن محمد بن مسروق از سوید از ابن مسهر از هشام بن
عروه از پدرش از عایشه از حضرت رسالت پس از ظاهرترین غلطها
و روایت نمیکند هشام از پدرش از عایشه مثل این حدیث را از دو
کسی که اندک بوی حدیث را بوییده باشد و ما شهادت میدهیم
از برای خدا که عایشه رضی الله عنها هرگز روایت نکرده است این را از رسول
خدا و نه عروه از عایشه و نه هشام از عروه و اما حدیث ابن الماجشون
از عبد العزیز بن ابی حازم از ابن ابی نجیح از مجاهد از ابن عباس از حضرت
رسول پس دروغ است بر ابن الماجشون و آن هرگز این را روایت نکرده
و نه نیز بکار او بلکه این حدیث دروغ و مجهول است و چگونه
مثل این سند خوب مثل این متن بد را متحمل میشود و روایت میکند
پس قبیح و رسوا کند خدا دروغ گویان را و وضعان احادیث را و بتحقیق که
نقل کرده است آنرا ابو الفرج از محمد بن جعفر بن سهیل از یعقوب بن عیسی

از فرزندان عبدالرحمن بن عوف است از ابن ابی نجیح از مجاهد مرفوعا و این
غلطی است فاحش زیرا که ابن محمد بن جعفر همان خرابطی است که در سنه سیصد
و بیست و هفتم هجرت فوت شده است پس محال است که شیخ یعقوب بن
ابی نجیح را درک کرده باشد خصوصا در کتاب اعتلال از او روایت کرده است
از همین یعقوب از زبیر از عبدالله العزیز از ابن ابی نجیح و خرابطی مذکور
مشهور است بضعف در روایت که ابن جوزی او را در کتاب ضعفا نوشته است
و کلام حفاظ اسلام در انکار حدیث همان میزان است و صحیح نشمرده اند
بلکه حسن نیز ندانسته است این حدیث را کسی که در علم حدیث بر تصحیح او
اعتماد توان نمود و نه کسی که عادتش تساهل و تسامح در سند حدیث بود
و کافیست همین که ابن طاهری که کمال تساهل در نقل احادیث مینماید
و عشق و سمیی انمار انقل میکند این حدیث را انکار نموده و شهادت
بر بطلان آن داده بلی از ابن عباس رض او باعید و منکر نیست که از او منقول
باشد و بتحقیق که ابو محمد بن حزم نقل کرده که از او سوال شد از مرده
عشق جواب گفت که او کشته هوا و خواهش خود است و بر او قصاص نیست
و بردند نزد او در عرفات جوانی را که مانند جوجه مرغ شده بود پس
از حال او سوال نمود گفتند که عشق او را باین حال رسانیده است
پس در مجموع آن روز عرفه استعاذه مینمود از عشق میمود تمام شد کلام

دوا

دوا الدا و فاضل صفدی شافعی باین مضمون گفته است که روایت کرده است
این حدیث رسول خدا را که فرموده من عشق تا آخر حدیث و در طریق نقلش
سوید بن سعید است که از جمله شیوخ مسلم است لیکن یحیی بن معین تضعیف
او نموده و در شانش کلامی فرموده که معنی آن اینست که اگر اسبی و نیزه
میداشتم در باب این حدیث با او قتال میکردم انتهی اینست حال حدیث
من عشق نزد سنیان و اما نزد شیعیان پس از طریق ایشان روایت
نشده است مطلقا بلکه خلاف آن روایت شده چنانکه از حضرت پرسیدند
از عشق حضرت فرمود قلوب خلت عن محبة الله فابتلاها الله بمحبة الغیر
یعنی دلهای عاشقان دلهاییست که از محبت خدا خالی شده پس حقتعالی
آنها را بمحبت غیر خود مبتلا فرموده است حتی آخوند ملا صدرا در مجلد
چهارم اسفار چنانکه مذکور شد با وجود تجویز عشق مجازی و کمال تحسین
و ترغیب او برای عشق مجازی با امردان استدلال بحدیث من عشق ننموده
آنرا بعنوان حدیث نقل نفرموده بلکه از آن بعنوان و قیل من عشق و کتم
فمات مات شهیدا تعبیر فرموده والله العالم بدانکه اخبار در مذمت این طایفه
خبیثه بسیار است و اشاره باکثر آنها سابقا شده و از آنجمله شیخ بهاء الدین
علیه الرحمة در کتاب کشکول روایت کرده از حضرت رسول ص که فرمود قیامت
قیام نخواهد نمود بر امت من تا آنکه بیرون آیند طایفه از امت من که آنها را

صوفی گویند نیست از امت من حلقه زنند از برای ذکر سرهای خود را
و بلند سازند بذکر صداهای خود را گمان کنند که ایشان بر طریقه ابراهیمند
بلکه ایشان گمراه ترند از کفار و هستند از اهل نار و از برای آنها نعره‌ها است
مثل نعره‌های خرها قولشان قول ابرار است و عملشان عمل جهال و ایشانند
نزاع کنندگان با علما از برای ایشان نباشد ایمان و باعمال خود عجب
کنند و حال آنکه نباشد از برای ایشان از عمل خود غیر از تعب و شیخ
مقداد علیه الرحمة در شرح باب حادی عشر روایت کرده است که سوال
شد از حضرت امیر ع از صوفی پس حضرت فرمود صوفی کسی است که پشم را
باصفای قلب پوشد و دنیا را پشت سر اندازد و سلوک طریق مصطفی
نماید و طلا با سنگ و نقره با کلوخ در نظرش مساوی باشد و اگر بهتر
یک سگ کوئی بهتر است از هزار صوفی انتهی و ظاهر است که صفات
مذکوره صفات انبیاء و اوصیا و اولیا و اوتاد مانند سلمان و ابوذر
و عمار و مقداد است نه درویشان و قلندران و فساق و بنگیها
و چرسکشان و منکران پیغمبران و شریعتهای ایشان و موافق و مقتضای
اخبار مذکوره آنست که لهذا از این باب صوفیه را مانند حضرت
رسالت و شاه ولایت و سایر ائمه و اکابر امت را صوفی نگفته اند و نتوان
گفت هر چند که معنی صوفی بمعنی مذکور قائم باشد بایشان و معنی صوفیه

که الحال

که الحال معروف صوفیانند مخترع در اسلام ابو هاشم کوفی است
چنانکه مذکور شد و فاضل متبحر ملا علی قلی یاوری مستبصر در کتاب
هدایة الضالین که در رد نصاری نوشته چنین فرموده که صوفیان عجم
که اکنون در لباس میشان اکثر عقاید باطله و افعال عاطله و دعاوی
فاسده از حلول و اتحاد و تصرف در اشیا و خدائی و اعتراض بر خدا
و اطاعت و استعانت مشایخ ایشان از شیطان و امثال اینها و اکثر چیزهائی
که نسبت بمشایخ خود میدهند همه را از کتب نصاری اخذ نموده اند
و نصاری اینها را از کتب جوکیهای هند و آن فرا گرفته اند و فاضل کامل
دمیری شافعی در کتاب حیوة الحیوان گفته است که نقل کرده است
قرطبی که سوال شد ابو بکر طرسوسی از حال جمعی که در مکانی جمع میشوند
و قلیلی از قرآن میخوانند بعد از آن مطربی قدری شعر از برای ایشان
بغنا میخوانند پس میرقصند و طرب و وجد میکنند و دف میزنند
و انگشتان سبابه را بابهام میکشند آیا حضور بمجلس ایشان حلال است
یا نه پس ابو بکر جواب گفت باین مضمون که مذهب صوفیان بطالت
و جهالت است و ضلالت و نیست اسلام مگر متابعت قرآن
و سنت پیغمبر آخر الزمان ص و اما رقص و طرب پس اول کسی که اختراع
و بدعت آن مذهب نمود اصحاب سامری ملعون بود در وقتی که

که سامری گوساله از برای ایشان ساخت و آن جسدی بود که صدائی
داشت بر خواستند و بر دور آن چرخیدند و رقصیدند و اظهار وجد
و حال نمودند پس این عمل دین و آئین کافران و گوساله پرستانست
و نبود مجلس رسول مختار با اصحابه کبار مگر مانند مجلس کسانی که گویا
مرغان بر سر شان نشسته اند از غایت تمکین و وقار پس سزاوار است
از برای حکام و سلاطین زمان که منع کنند ایشان را از حضور در مساجد
و غیر آن و حلال نیست از برای کسی که ایمان بخدا و روز جزا دارد
اینکه در مجلس ایشان حاضر شود یا ایشان را بر باطلشان اعانت نماید این
مذهب امام مالک است و امام شافعی و امام ابوحنیفه و امام احمد
و غیر ایشان از ائمه مسلمانان تمام شد کلام حیوة الحیوان و ابن
خلکان شافعی در وفیات الاعیان ترجمه ابراهیم بن نصر بن عسکر فقیه
شافعی چند شعر از او در ذم جمعی از صوفیه که در عصر او بودند و شیخ
ایشان یحیی نام داشت ذکر نموده که مضمونش این است بگو بشیخ یحیی
بطریق نصیحت و نصیحت را باید گوش گرفت که چه وقت شنیدم در میان
گذشتگانست مر دینشان غنا کردن و شنیدن و بطریق شتر برجستن
و چریدن و در میان مردم رقصیدن و از حال رفتن و افتادن و حال
آنکه اگر کسی ریاضت کشد و گرسنگی کشد از برای او رقص و وجد لازم
میزند

بهم رسد و حال آنکه گوش دادن بغنا و رقاصی بهم رسانند و گویند
که ما از عشق خدا مست شده ایم که از حال میرویم و بیهوش میشویم و نه
چنین است بلکه مست نکرده است ایشان را مگر پر خوردن از کاسهای علف
بنهایت پر از ترید و طعام و این حال خران است که چون آب و علف
بخورند مست شوند انتهی و علامه زمخشری معتزلی صاحب کشاف
در تفسیر آیه ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله در سوره آل
عمران چنین فرموده که هر کس دعوی محبت خدا کند و مخالفت طریقت
و سنت رسول خدا نماید پس او کذاب است و قرآن تکذیب او کند و هر
گاه ببینی کسی را که ذکر محبت خدا میکند و میرقصد و نعره میزند و بیهوش
میافتد پس شک مکن در اینکه او نمیداند که چه چیز است محبت خدا و دست
زدن و نعره کردن و بیهوش افتادن او نیست مگر بواسطه اینکه تصور
کرده است در نفس زشت خود صورت زیبائی عاشق سازنده وا او
آن را خدا نام کرده از جهل و نادانی و خباثت و زشتی که در باطن او است
پس دست زند و بیهوش افتد بیاد آن صورتی که تصور نموده و بسا
باشد که ببینی که پر شده باشد از منی تنبان آن محب در بیهوش افتادن
و احمقان عوام در حوالی او پر ساخته اند آستینهای خود را از اشک
چشم او وقتی که ایشان را از حال آن محب حاصل شد تمام شد کلام زمخشری

و عالم عارف کاشانی مرحوم ملا محسن فیض در کتاب وافی و بشارة الشیعه
ذم وافی شافی از برای صوفیه نموده مشهور و این نزد ذکر آیه شریفه
ادعوا ربکم تضرعا و خفیه باین مضمون فرموده که در این آیه
دلالتست بر کراهت آنچه متصوفه میکنند از بلند کردن صداها
بکلمه توحید و اظهار تواجد بر آنکه اینها بجا و راست و حدیثی که شیخ
قرار داده است از برای عبادت و این کراهت در صورتی است که قصد
نماید بر بلند کردن صدا بذکر خدا و اما باقی چیزهائی که میکنند از قبیل
غنا و خواندن شعرها در اثنای ذکرها و وجد کردن در میان نعرهها و کفها
و گردانیدن چشمها و گوشها و فریاد زدن و مانند خر نعره زدن و رقصیدن
و دست بهم زدن و کج شدن و افتادن پس شکی نیست در اینکه اینها
بدعت در دین بلکه نزدیکست که استهزاء و مسخره باشد بشرع محمدی
اعاذنا الله من شر الشیاطین و در کتاب بشارة الشیعه در مقام
مذمت این طایفه خبیثه میفرمایند و لیتهم قنعوا بمجرد الدعوی و لم
یاتوا بالبدع الشنعاء من رفعهم الاصوات بکلمة التوحید و اظهارهم
التواجد و التغنی بالاشعار فی اثناء الاذکار و التواجد بالسماع
و استمالة الابصار و الاسماع و الاتیان بالتشهیق و التنهیق و الرقص
و التصفیق و الصعود و السقوط فیصرع احدهم فی رقصه و وقصه مفتونا
فیری

و یری نفسه بین القوم مجنونا یصفع هذا بیمینه و یلطم هذا بشماله
و یکسر انف هذا بکتفه و یدق ضلع هذا بجلجلته و یبصق علی
وجه هذا فیتبرک بریقه و یتناثق الغلام بروانه و بریقه و ربما یدعوا احدهم
من الاخبار بالغیب و الکرامات ما لا یدعیه نبی مقرب مع جهله بما یجب علیه
من احکام الشرع و الادب یزدحم علیه الجمع و یلقون الیه السمع و ربما
یخرون له سجدا کانهم اتخذوه معبودا یقبلون یدیه و یتهافتون علی قدمیه
لیحملن اوزارهم کاملة یوم القیمة و من اوزار الذین یضلونهم بغیر علم الا
ساء ما یزرون یعنی کاش صوفیه قناعت میکردند بمجرد ادعای تصوف
و بعمل نمیآوردند بدعتهای قبیحه را از بلند کردن صداها بذکر لا اله
الا الله و ظاهر ساختن وجد و بیحالی در آن حال و خوانندگی کردن باشعار
در میان اذکار و از حال رفتن بسبب غنا شنیدن و گردانیدن چشمها و گوشها
و نعره زدن و صدای خر کردن و رقصیدن و دست برهم زدن و سرازیر
شدن و افتادن پس بعضی از ایشان در آن حال بیحالی دیوانه میشوند
مانند عاشقان و خود را میاندازند میان دیگران مانند دیوانگان
یکی را میزند بدست راست و دیگری را میزند بدست چپ و میشکنند دماغ
یکی را بزدن شانه و دست و خورد میشکنند پهلوی دیگری را بحلجه
بدن آب دهان میاندازند بر کسی که بترکد میجویند بان و معانقه میکنند با پسران

ساده باطراوت در مجالس ایشان و بسا هست که دعوی کنند بعضی از ایشان از روی
علم غیب و اظهار کرامت انحصار که ادعای آن نکنند پیغمبری با کمال جهلش باینکه
واجبست براو از احکام شرع و ادب هجوم میآورند بر او از احکام شرع و ادب
هجوم میآورند بر او مردمان و گوش میدارند بکفشگوهای او احمقان و گاه هست
که برای تعظیم او را سجده کنند که گویا او را خدا و معبود خود دانند و شیخ کل
او را بوسند و بر پاهای او افتند تا بردارند بار گناهان خود را در روز قیامت
و عذری از گناهان کسانی که گناهشان میکنند و علم و معرفتی ندارند
آگاه باشید که بدبار هست این باری که اینها میکشند و ظاهر آنست که
اعتقاد احمقان بخوبی درویشان و اثبات کشف و کرامت از برای ایشان
ناشی باشد از تلبیس و اغوای شیطان و توهم آنکه ایشان دولت میدهند
و میستانند یا آنکه علوم غریبه و کیمیا میدانند بعلاوه آنکه بسیاری
از ایشان نظر بعدم اعتنا بشرع مرتکب سحر و جادو میشوند و امور محرمه که
موجب مهر و محبت و جلب قلوب شود میکنند از قبیل قرصی که میسازند
مرکب از نبات و منی و گیاه سرنگون و غیر آن و میخورانند آن را بجوانان
و احمقان چنانکه از کتاب کلم سر و اسرار قاسمی معلوم میگردد
و مستلذات و مشتهیات نفس را از زنا و لواطه و شرب مسکر و اکل
بنگ و سماع غنا و لهو و ساز و دف و نی و رقص بعمل میآورند

وتعشق

و تعشق با امردان میکنند و هر که خواهد بر مزخرفات ایشان کمال اطلاع
بهم رساند مطالعه نفحات جامی و مجالس المومنین قاضی و مجالس العشاق
بایقرا و ریاض الشعرا و غیر اینها از کتب انها نماید و بر کسی که فی الجمله اطلاع
از شریعت نبوی دارد مخفی نیست که این مناهی و ملاهی که این طایفه
خبیثه مشغول و مباح میدانند تمامی حرام و ممنوعه میباشد و بیان هر یک
از آنها عقوبات دنیوی و اخروی در شریعت مقرر شده که ذکر آنها در این رساله
موجب تطویل و منافی اختصار مطلوب است از انجمله در باب شراب و بنگ
وحی وارد شده که شارب خمر کافر است اگر بیمار شود او را عیادت مکنید
و اگر بمیرد بجنازه او حاضر مشوید و اگر بجهت امری شهادت بدهد قبول مکنید
و اگر از شما دختر بخواهد باو مدهید و اگر کسی دختر خود را بشارب خمر داد
گویا او را بزنا فرستاده است و نیز مرویست کسی که مست شده باشد هر گاه شب
بخوابد در حال مستی تا صبح عروس شیطان خواهد بود که با او لواطه مینماید چون
صبح شود باید غسل جنابت کند و اگر غسل نکند توبه و عبادات او مقبول نخواهد
شد و نیز مروی است که حضرت صادق ع فرمودند که نافرمانی نکرده اند
خدای را بچیزی که بدتر باشد از شرب مسکر بدرستی که شارب مسکر نماز
خود را ترک نماید و قصد ناموس مادر و خواهر و دختر خود کند و عقل که
شریفترین اشیا است از او زایل کرده و نیز مرویست که شرب مسکر از ترک نماز

بدتر است چه بر شارب مسکر میگذرد ساعتی که خدای خود را نمیشناسد
و نیز مرویست که خوشه مبارک در رمضان میآمرزد هر گناه کاری را مگر
سه کس اول آشامنده مسکر دوم صاحب شاهین یعنی بازی کننده نرد
و شطرنج و سایر اقسام قمار سیم مشاحن یعنی صاحب بدعت و مفارق
نماز جماعت را و نیز مروی است که هر کس داخل کند بر رگهای خود بقدر یک
از آنچه مست کند آدمی را بسیار آن معذب سازد خدای عز و جل آن
عرق را به سیصد و شصت نوع از عذاب و نیز مرویست که رسول خدا ص
لعنت کرده ده نفر را برای شراب فروشنده و خریدار و خرید شده برای
او و فشارنده و فشرده شده برای او و ساقی و مستقی له و بار بردارنده
و بار برداشته شده بسوی او و خورنده قیمت آن و نیز مرویست که رسول
خدا ص فرمود بحق آن خدائی که مرا براستی بخلق فرستاده که هر که یکشربت
از شراب مسکر بخورد تا چهل شبانه روز نماز وی قبول نباشد و بر خدا
واجبست که بوی بچشاند از ردغة الخبال جهنم گفتند یا رسول الله
ردغة الخبال چیست فرمود خون و ریم و چرک است که از شکم روسپیان
آمده در وادی از وادیهای دوزخ که فراخی آن ما بین المشرقین است جمع
شود و موج زند و فرمود بخدا قسم که شارب مسکر در قیامت سیاه روی
و کبود چشم و لب و دهن افتاده و ریم از دهنش جاری مبعوث گردد [illegible]

هیئتی

هیئتی که اهل محشر از وی متاذی گردند و در وقت مردن و در قبر و در محشر
تشنه لب باشد و هزار سال فریاد العطش زند تا بوی دهند جامی از آب
چون در دست گیرد پلاس گداخته و چون خواهد که بنوشد پوست و گوشت
رو و لبها و دهن وی بریزد و چشمهای وی از کاسه سر برآید و چون
بخورد احشا و امعای وی بیرون آید و نیز مرویست که کسی که یکجرعه
شراب بخورد تا چهل روز نمازش قبول نشود و اگر در آن چهل روز
بمیرد بر کفر مرده باشد و نیز مرویست کسی که یک لقمه از بنگ بخورد
پس گویا با مادر خود زنا کرده است هفتاد بار و کسی که با مادر خود یکمرتبه
زنا کند پس گویا خانه کعبه را خراب نموده است هفتاد بار و نیز مرویست
که کسیکه لقمه از بنگ بخورد پس گویا هفتاد مرتبه خانه کعبه را خراب کرده است
و گویا هفتاد ملک مقرب را بقتل آورده است و گویا هفتاد پیغمبر مرسل را
کشته است و گویا هفتاد قرآن را سوزانیده است و گویا هفتاد مرتبه
با خدا محاربه کرده است و حال این شخص بدتر است نزد خدا از شارب
خمر و اکل ربا و فاعل زنا و مفتن میان مسلمانان و در تهذیب از حضرت
کاظم ع مرویست که فرمود حق تعالی حرام نکرده خمر را بسبب نام خمر ولیکن حرام
کرده خمر را از جهت عاقبتش یعنی مست کردن پس هر چه عاقبتش عاقبت
خمر باشد یعنی مست کند پس آن خمر است و از حضرت باقر ع مرویست

که حضرت رسول فرمود هر مست کننده حرام است و هر مست کننده
خمر است و بنگ و چرس از جملهٔ مسکرات است بتجربه و اعتبار و تصریح
جمعی از علما مانند شیخ بهاء الدین و فخر المحققین و صاحب موجز طب و ابن
جزله و ابن بیطار و غیرهم و در اخبار بسیار مشتمل بر صحیح و حسن و موثق
و غیرها مذکور است که حضرت رسالت فرمود که آنچه بسیارش مست کند
پس اندکی از آن حرام است و از جملهٔ اخبار که بطریق اهل سنت روایت شده
آنست که در صحیح بخاری از رسول خدا روایت نموده که فرمود اجتناب کنید
از اهل بدعت و ضلالت بدرستی که ایشان از امت من نیستند راوی
عرض کرد که کیست اهل بدعت و ضلالت حضرت فرمود دوازده طایفه اند
اول اشخاصی که چرس میکشند دوم اشخاصی که بنگ میخورند سیم اشخاصی
که لواطه میکنند چهارم کسیکه در ایام قحط غله را نگاه میدارند و بجهت
گران فروختن پنجم خورندهٔ ربا ششم خورندهٔ مال یتیم هفتم جماعتی
که با علما و سادات عداوت و دشمنی مینمایند هشتم غیبت کنندگان
نهم مغتی دهم بازی کنندگان نرد و شطرنج یازدهم لاعب بملاهی از دف
و نی و دف و خانندگی نمودن دوازدهم منافقین و نیز از ابوهریره روایت
نموده اند که رسول خدا فرمود که بعد از این جماعتی بهم خواهند رسید
که با هم دوستی مینمایند بکشیدن چرس و ادعا مینمایند که از امت منند

ایشان

ایشان از امت من نیستند و بدرستیکه کشیدن چرس طریقهٔ اشقیا و
کفار است و فاعل آن از اهل جهنم است بعد از آن فرمود ای ابوهریره
کسی که یکدفعه چرس بکشد پس گویا زنا کرده است هفتاد مرتبه
و کسیکه دو مرتبه چرس بکشد پس گویا کشته است هفتاد پیغمبر
از انبیاء بنی اسرائیل را و کسی که چهارم مرتبه چرس بکشد از جانب احدیت
منادی ندا میکند ای بندهٔ عاصی از ما نیستی آسمان و زمین من
بیرون رو و غیر ذلک من الاخبار و از جملهٔ اخبار در باب زنا و لواط
و سایر ملاهی وارد شده که کسی که زنا کند با او زنا کنند هر چند
که با اولاد و اولاد اولاد باشد و کسی که چشم خود پر کند از حرام حق تعالی
پر کند چشم او را از آتش جهنم در قیامت مگر آنکه توبه کند و کسی که بحضرت
ما و دو شکوه نمود که کسی با زن او زنا کرده پس حق تعالی وحی
فرمود که بگو با او که تدین تدان یعنی هر چه کردی باد بگیران سلوک کنی با تو
سلوک کنند و نیز مرویست که زنا کردن موجب فقر و کمی عمر میشود
و یکدفعه زنا کردن موجب حبط عمل چهل ساله میشود و نیز مرویست
که کسی که پسری را بشهوت ببوسد خدای تعالی لجامی از آتش بر دهن او زند
و کسی نگاه بعورت برادر مسلمان خود کند یا نظر بعورت غیر اهل خود
نماید عمداً خدای تعالی او را داخل جهنم کند با منافقین که تجسس و تفتیش

میمانند از عورات مسلمین و از دنیا بیرون نرود تا خدا او را رسوا
نکند مگر آنکه توبه کند و نیز از حضرت رسالت مرویست که هر کس
لواطه کند بغیر تا مرد و اجوز نخواند که با او لواطه کنند و بر فرش
بهشت ننشیند که در بر او وطی شود و حق تعالی املاک نقاله
هست که نقل میکنند لوطیان را بعد از دفنشان بسوی قوم لوط
تا آنکه با ایشان محشور شوند و اهل سنت حلیت لواطه را بامام
مالک که از جملهٔ فقهای اربعه است نسبت داده اند و اشعار
در این باب بعربی و فارسی نقل کرده اند و از این جهت لواطه نزد
ایشان چندان قبحی ندارد و آن فعل را نسبت بجمعی از فضلا و علمای
خود میدهند و راغب اصفهانی در کتاب محاضرات آن را نسبت به
بسیاری داده است از جمله یحیی بن اکثم قاضی مشهور و قاضی ابن
خلکان شافعی در کتاب وفیات الاعیان در ترجمهٔ یحیی بن اکثم گوید
باین مضمون گفته که در او هیچ عیبی نبود مگر همان چیز که بان متهم بود
یعنی حکم و ابنه و نیز راغب در کتاب اغانی روایت کرده است
که جالینوس طبیب بمرض ابنه و حکه مبتلی بود و روزی پسری در پس
دیواری با او بمباشرت مشغول بود ناگاه دراجی پرید و آن پسر
دست از عمل برداشته متوجه گرفتن دراج گردید طبیب را از حرکت

ناخوش

ناخوش آمد و باد دراج عداوت بهم رسانید بجهت مرضی حکم با کل گوشت
دراج نمود شاید در آن مملکت دراج باقی نماند و همین ناخوشی را
نسبت بخلیفهٔ ثانی داده اند چنانچه فاضل سید نعمة الله موسوی
جزایری در کتاب انوار نعمانی گفته که محقق جلال الدین سیوطی در
حواشی کتاب قاموس در تصحیح لفظ ابنه چنین گفته که ابنه در ایام جاهلیت
در چند کس بوده که یکی از ایشان سید ما عمر است و فاضل ابن جوزی
شافعی گفته است که ایشان غلطی کرده اند و افضیان که سید ما عمر مخنث
بود دروغ گفته اند که لعنت خدا بر ایشان و لکن آزادی داشت که دوای
آن آب مرد بود و اتیمی و مویدی ابن مراحم آنست که از اخبار ائمهٔ اطهار
مستفاد میگردد که لفظ امیر المؤمنین مخصوص همان بوده مانند اختصاص
لفظ الله و خدا بجناب اقدس الهی و لفظ خاتم النبیین بحضرت رسالت
پناهی حتی آنکه جایز نیست اطلاق امیر المؤمنین بر حجتین و سایر
اولاد امجاد آنحضرت هر چند که صاحب سلطنت ظاهری شوند و بعضی
از علما هر کس که قبول کند که با او امیر المؤمنین گفته شود پس ولد الزنا
یا منکوح الدبر خواهد بود و میان اهل سنت و شیعه متفق علیه است
چنانچه سیوطی شافعی تصریح نموده که اول کسی از خلفا که مسمی بامیر
المؤمنین شد و آن اسم را بر خود قبول نمود عمر بن خطاب بود فاعتبروا

بالوطی الاجنبیه وابن جماعت لواطه را خصوصاً با اطفال کفار حلال بلکه
عبادت دانسته اند و در آن متشبث بلفظ موطئا در آیه شریفه ولا
یطئون موطئا یغیظ الکفار شده اند و حال آنکه مراد از ظاهر موطئ
در آیه زمین است باجماع مسلمین بلکه مرور و وطء زمین و هم چنین تجدید
بین الاختین را حلال دانسته اند و بر آن استدلال بحدیث نبوی اعیروا
الفتاکم نموده اند و حال آنکه مراد این حدیث و مراد از آن اعاره اثواب است
وابناء خود است بضعفا و فقرای سوادشدن بر مرکوبها الی غیر ذلک مما لایخفی
علی المطلع و در جامع الاخبار روایت کرده است از رسول خدا که فرمود
محشور میکردد صاحب طنبور در روز قیامت در سیاه رو و دستش
طنبوری از آتش و بر بالای سرش هفتاد هزار ملائکه بر روی او زنند
و محشور شود صاحب غنا و خوانندگی کور و کر و گنگ و محشور شود
زانی و صاحب نی و صاحب دف بهمین طریق و مرویست که دلهای مشغولان
دلهاییست که خالی شده است از محبت خدا پس مبتلا ساخته است خدا
ایشان را بمحبت غیر خود و گذشت که حدیث من عشق تا آخر حدیث را روایت
کرده است خطیب بغدادی سنی در مسند خود از عایشه و ابن الجوزی
و دارمی و دار قطنی و جمعی دیگر از سنیان از ابن عباس هم و از پیغمبر
و نیز گذشت که جمعی کثیر از اعیان سنیان نیز تصریح نموده اند که حدیث
مذکور

مذکور موضوع و دروغ است و اما غنا و خوانندگی پس در حرمت
آن میان علمای شیعه خلافی نیست و شیخ طوسی و علامه و ابن ادریس
و جمعی کثیر از علمای شیعه نقل اجماع بر حرمتش نموده اند و در نزد
اهل سنت خلاف است و اکثر ایشان نیز حرام میدانند و بعضی
از صوفیه ایشان و قلیلی از علمای ایشان حلال دانسته اند و احادیث
در حرمت غنا بسیار است بلکه از بعضی روایات معلوم میشود که از گناهان
کبیره است چنانکه کلینی بسند صحیح و حسن از حضرت صادق ع روایت
کرده است در تفسیر این آیه کریمه وقتی مدح میفرماید جمعی را که حاضر
نمیشوند نزد قول زور و یعنی که غنا و باطل فرمود که مراد غنا است و بسند
حسن از حضرت باقر ع مرویست که غنا از جمله گناهانیست که خدا بر آنها
وعده آتش فرموده و بعد از آن این آیه خواندند که و من الناس من یشتری
لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک
لهم عذاب مهین یعنی از مردمان کسی هست که میخرد سخن لهو و باطل
و غافل کننده از خدا را که مردم را از راه خدا بنادانی و
استهزا میکند براه خدا و دین حق برای آن گروه مهیا باشد عذابی
خوار کننده پس معلوم شد که غنا از گناهان کبیره است و بسند صحیح
از حضرت صادق ع مرویست که خانه که در آن غنا میکنند ایمن نیست

از خانه از نزول بلاهای دردناک و دعا در آن خانه مستجاب نمیشود
و ملک داخل آن خانه نمیگردد و نیز از آن حضرت مرویست که فرمود
که مجلس غنا مجلسی است که خدا نظر رحمت بسوی اهل آن مجلس نمیکند
و غنا داخل است در آن آیه که و من الناس الآیه و بسند معتبر از مسعدة بن
زیاد منقولست که در خدمت حضرت صادق ع بودم شخصی عرض نمود
که پدر و مادرم فدای تو باد من داخل بیت الخلا میشوم و همسایگان
دارم که ایشان کنیزان دارند که غنا میکنند و عود مینوازند و بسیار
من طول میدهم نشستن را از برای استماع آواز ایشان حضرت فرمود
که چنین مکن آن شخص گفت که من بپای خود برای این نمیروم همین میشنوم
که بگوش خود میشنوم حضرت فرمود که تو بر کن مگر نشنیدی که خدا میفرماید
که گوش و چشم و دل از همه ایشان سؤال خواهند کرد گفت والله که گویا
هرگز این آیه را نه از عرب شنیده بودم و نه از عجمی و بعد از این دیگر آن
عمل عود نخواهم کرد و الحال استغفار و توبه میکنم حضرت فرمود که برخیز
و غسل بکن و نماز بکن که بر گناه عظیمی مقیم بودی چه بسیار بد بود حال
تو اگر بر آن میمردی و خدا را شکر کن و از خدا بطلب که توبه تو را قبول
کند و توبه کن از جمیع بدیها و از هر چه خدا نخواهد که خدا
چیزی را اگر قبیح است بخواهد و نهی فرموده است و قبیح را با هلش
بگذار

بگذار که هر فعل را اهلیست که آن فعل مناسب ایشان است و در حدیث
دیگر فرمود که شنیدن لهو و غنا در دل میرویاند نفاق را چنانچه آب گیاه را
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص فرمود که بخوانید قرآن را
بلحن عرب و صوت ایشان و احتراز کنید از لحنهای اهل فسق و فجور
و صاحبان گناهان کبیره بدرستی که بعد از من جماعتی خواهند آمد که ترجیع
کنند آواز خود را بقرآن مانند ترجیع نوحه و غنا و رهبانیت قرآن
ایشان از گردن ایشان بالاتر نخواهد رفت و دلهای ایشان برگشته
و سرنگون است و دلهای جماعتی که کار ایشان را خوش شان آید نیز سر
نگون است و علی ابن ابراهیم در حدیث طولانی روایت کرده است که حضرت
رسول ص برای سلمان فارسی فرمود چیزهای بدی را که در آخر الزمان بهم
خواهد رسید و از علامات قیامت است از آنجمله فرمود که تغنی بقرآن
خواهند کرد و بعنوان غنا خواهند خواند و از حضرت صادق ع پرسیدند
از خریدن کنیزان غنا کننده فرمود که خریدن ایشان و فروختن ایشان
حرام است و تعلیم ایشان کفر است و گوش کردن خواندن ایشان نفاق است
و در حدیث دیگر فرمود که زن غنا کننده ملعونست و هر کس که بخشش او را
میخورد ملعون است و از حضرت امام رضا ع مرویست که هر که نفس خود را
منزه کرداند از غنا و نشنود آن را البته بدرستی که در بهشت درختی هست که

که خدا بادها را امر میفرماید که آن درخت را حرکت دهند پس از آن
صدائی خوشی خواهند شنید که هرگز نشنیده باشند و کسی که غنا را اختیار
باشد آنرا نخواهد شنید و علی ابن ابراهیم بسند معتبر از عاصم بن حمید
روایت کرده است که بحضرت صادق ع عرض نمودم که سؤالی میخواهم
بکنم و حیا مانع میشود آیا در بهشت غنا خواهد بود فرمود که در بهشت
درختی هست که خدا بادهای بهشت را امر میفرماید که میوزند و آن
درخت ابنغمه چند مترنم میسازند که خلایق بخوبی آن نغمها هرگز صدائی
نشنیده باشند بعد از آن فرمود که آن عوض ثواب کسی است که ترک
شنیدن غنا در دنیا از ترس خدا کرده باشد و ابن بابویه بسند معتبر
از حضرت صادق ع روایت کرده است که غنا موجب نفاق است و باعث
فقر میشود و بسند دیگر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که بسیار
گوش دادن بغنا باعث فقر و پریشانیست و اخبار در این باب بسیار است
بهمین قدر اکتفا شد پس اخباری که در اباحه غنا بلکه استحباب آن
در عروسی و ختنه و قدوم مسافر و اعیاد وارد شده تمامی اخبار
ضعیفه و از طریق عامه است که نزد شیعه اعتباری ندارد و بصحت
پیوسته که غنا الفان اهل بیت مانند معویة بن ابی سفیان و مغیرة بن
شعبه و عبد الله بن زبیر و سعد بن ابی وقاص و امثالهم استماع
غنا

غنا مینموده اند در کافی بسند موثق روایت کرده است از عبد الاعلی
که گفت سؤال کردم حضرت صادق را از غنا و گفتم که اهل سنت گمان میکنند
که پیغمبر رخصت غنا و خوانندگی داده است امام ع فرمود که دروغ
گفته اند و حضرت پیغمبر رخصت نداده است بدرستیکه حق تعالی
در سوره انبیا فرموده است که ما آسمانها و زمین را نیافریدیم
از جهت بازی و اگر اراده لهو میکردیم هرآینه نزد خود میکردیم یعنی
بطریقی میکردیم که کسی بر آن مطلع نشود و موجب اغرا و گمراهی کسی
نگردد بلکه ما که خداوندیم میزنیم حق را بر سر باطل چنانکه کسی سنگی
بر سر کسی زند بنوعی که سرش بشکند و اثر بمغز سرش برسد یعنی با دله
واضحه بنها و ترا چنان باطل کنیم که اثری از آن باقی نگذاریم و از برای
شما است ویل بسبب آنچه میگوئید و ویل کلمه عذاب است یا بمعنی
هلاکت یا وادیست در جهنم یا اسم چاهیست در دوزخ بعد از آن
امام ع فرمود که ویل از برای فلانی و فلانی است و آن مردی بود که
در آن مجلس حاضر بود بدانکه اکثر علما لغویین غنا را تفسیر کرده اند
بترجیع آوازی که شنونده را بطرب آورد و ترجیع را تفسیر کرده اند
بگردیدن و حرکت دادن آواز در گلو و طرب را گفته اند که آن حالتیست
که آدمی را از خوشحالی یا اندوه حاصل میشود و بعضی از لغویین

و علما بمحض ترجیع اکتفا کرده اند و بطرب آوردن را در آن اخذ نکرده اند
و در فارسی غنا را سرود میگویند و جمیع خوانندگیها را در فارسی سرود
میگویند و در میان عرب الحال هم میشنویم که کسی را که میخواهند خوانندگی
کند میگویند تغن یعنی غنا بکن پس ظاهر شد از آنچه گذشت که هر
خوانندگی که در و تحریر آواز باشد و اینکه در آن حزن یا فرح آورد حرام
مگر آنچه استثنا خواهد شد و اگر بطرب هم بیاورد بمذهب جمع کثیری
حرام است و چنین فردی ظاهرا منی باشد زیرا که مطربی که گفته اند
مراد این است که آن نوع از آواز از شانش این باشد که بطرب آورد
و اگر گاه باشد که کسی بهم رسد که از هیچ آوازی بطرب نیاید
چنانچه اگر عسل را تعریف کنند که چیز شیرینی است که از مگس
محفوظ میشود اگر بندرت کسی را عسل بد آید خللی در آن
تعریف ندارد بلی یک قسم از آواز هست که اصل جوهر آواز خوشی
پس اگر قرآن را بآن آواز بخوانند و تحریری در صوت بکنند که در صدا
حزنی بهم رسد اما تکریر آواز و تحریر در آن نباشد آن ظاهرا غنا
نیست و اینکه در بعضی احادیث وارد شده است که قرآن را بحزن
بخوانند بر این معنی محمول است و همچنین اخباری که دلالت دارد
بر اینکه ائمه بحزن تلاوت میفرموده اند و اخبار مخالف محمول بر تقیه است
و حزن

و احدی از علمای شیعه قرآن را در باب غنا استثنا نکرده است و قائل
نشده است بر جواز غنا و خوانندگی در قرآن پس اخباری که در این
باب وارد شده مثل حدیث تغنوا بالقرآن فمن لم یتغن
بالقرآن فلیس منا است یعنی غنا و خوانندگی کنید بقرآن پس هر که غنا
نکند بقرآن پس از ما نیست یعنی مسلمان نیست و راوی این حدیث
سعد بن ابی وقاص پدر عمر بن سعد قاتل حضرت امام حسین ع
میباشد و مع ذلک ظاهرش وجوب تغنی است که احدی بآن قائل
نیست و بر تقدیر صحت سند ممکن است حمل تغنی بر استغنا
یا تحصیل صوت بوجه حلال هر چند که شبیه بغنا شود در افاده
لذت استماع و الا واجب است طرح آن یا تاویل آن بحمل بر تقیه
یا اتقا از سنیان زیرا که در صحیح بخاری روایت شده از عبد الله بن
مغفل که گفت دیدم رسول خدا ص را در روز فتح مکه سوار بر شتر
در حالتی که میخواند انا فتحنا را بترجیع صوت و گفت راوی که اگر
نمیترسیدم که مردم بر دور من جمع شوند هرآینه ترجیع میکردم چنانکه
حضرت ترجیع کرد و مخفی نباشد که این حدیث موضوع و مجعول است
و اصلی ندارد و قبح آن ظاهر بوده که راوی خود مرتکب ترجیع نشد
بنابر مصالحی از نسبت امثال این قبایح رسول خدا نداشت بجهت

تصحیح قبایح خلفای ثلث نهاده و آنکه فیروزآبادی شافعی صاحب قاموس
اللغة تصریح نموده که این حدیث از اخبار موضوعه است و دیگر آنکه
اکثر علمای حدیث خواندن و ابرای خواندن شعر استثنا کرده اند و چون
در سندش ضعفی هست بعض علما نیز حرام میدانند و همچنین
خلاف است در صدای زنی که غنا کند در عروسیها برای زنان و مردان
در میان ایشان اجل نشوند جمعی از علما این را حلال دانسته اند و ابن ادریس
و علامه در تذکره این را نیز حرام دانسته اند و همچنین نوحه زنان
در ماتمها اگر دروغ نگویند تجویز کرده اند و بعضی از علما مرثیه حضرت
امام حسین علیه السلام را نیز دانسته اند که بتحریر خوانده شود و احتیاط
در دین آنست که از همه اینها اجتناب نماید بدانکه جماعت متصوفه
به عقاید باطل خود از قبیل وحدت وجود و جسمیت خدا و رؤیت
او در آخرت و دنیا و در افعال باطل خود از قبیل رقص و غنا و وجد
و حال و شرب مسکرات و استعمال ساز و سایر منهیات و تعشق با امردان
صاحب جمال و ارتکاب سایر کثافات متشبث گردیده اند ببعض آیات
متشابهات و بعض روایات مجعولات و توضیح این مقدمات بر سبیل اجمال
آنست که حکما و اکثر متکلمین قائلند به تنزیه حق سبحانه و تعالی از جسمیت
و لوازم آن و بعضی از متکلمین از قبیل حنابله و بعضی از اشاعره و جمیع
صوفیه

صوفیه قائلند بتجسیم و رؤیت و بعضی از متفرعات مانند کفش کوکردن
با خدا و متشبث شده اند بآیات متشابهه و روایات ضعیفه
در تصحیح مذاهب و عقاید سخیفه خود اما آیات مانند قوله تعالی
در سوره بقره اینما تولوا فثم وجه الله و در سوره طه الرحمن علی
العرش استوی و لتصنع علی عینی و در سوره زمر یا حسرتی علی ما
فرطت فی جنب الله و السموات مطویات بیمینه و در سوره فتح
ید الله فوق ایدیهم و در سوره قیمه وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة و اما روایات مانند قول حضرت رسالت در جمله حدیثی
که مضمونش اینست که جهنم از نعره و فریاد ننشیند تا حق تعالی پای خود را
در آن گذارد و دل مؤمن میان دو انگشت خداست و در شب
معراج خدا دست خود را در میان دو شانه من گذاشت که خنکی
سرهای انگشتانش را یافتم و انقدر خندید که دندانهای نواجذش
نمایان شد و بتحقیق که بزودی پروردگار خود را ببینید مانند
ماه شب چهارده که شک و شبهه نداشته باشید در آن و دیدم
پروردگار خود را در بهترین صورتها و دیدم پروردگار خود را در صورت
پسری بی ریش خوشموی سر و دیگر حدیث ان الله خلق آدم
علی صورته یعنی بدرستی که حق تعالی آفرید آدم را بر صورت خود و دیگر

حدیث دیگر یست که ابی رزین عقیلی پرسید از رسول خدا که کجا بود
پروردگار ما پیش از اینکه خلق را خلق کند فرمود بود در ابری
نازک نه بر سرش هوائی بود و نه در زیرش هوائی و آفرید عرش خود را
بر آب و دیگر حدیثی است که روایت کرده اند که در روز قیامت خوش
از برای حساب و دادخواهی خلق بر سر عرش نشیند که بقدر چهار
انگشت از عرش بزرگتر باشد یا عرش از او بزرگتر باشد علی اختلاف
الروایتین و دیگر حدیثی است که بعضی از حنابله روایت کرده اند
که روز قیامت حضرت فاطمه بپای عرش الهی رود و دست بقائمه
عرش زند و شکوه از دست یزید کند و حق تعالی چند ملک برای احضار
یزید فرستد و چون یزید از در پیدا شود حضرت فاطمه پشتش بسمت
یزید باشد حق تعالی بچشم خود اشاره بیزید کند که از دست فاطمه
بزیر عرش پناه برود در پشت خدا نشیند و چون فاطمه بر این حیله
مطلع شود و شروع بداد و بیداد کند و التماس و الحاح کند که از
تقصیر یزید فاطمه درگذرد و فاطمه قبول نکند پس خدا تعرض بفاطمه
کند و گوید پسر تو از من عزیزتر و عبث بهتر نیست عزو د بتیر زهر آلودات
پای مرا زخم کرده و هنوز خوب نشده است و من او را بخشیدم
و داخل بهشت گردانیدم پس فاطمه بر سبیل انکار و استعلام حقیقت
حال

حال گوید خداوندا از کجا معلوم میشود که عزود با شما چنین کاری
و ظلمی کرده باشد پس خدا ساق پای خود را بیرون آورد و لته
از روی زخم بردارد پس چرک و خون از آن روان گردد چون اهل محشر
این حال را مشاهده کنند همگی بگریه و زاری شوند و از برای خدا
بسجده روند و باین اشاره نموده است بقولش در سوره ن یوم
یکشف عن ساق و یدعون الی السجود یعنی روزی که گشوده میشود
از ساق پا و خوانده میشوند مردم بسجده خدا چون فاطمه این مقدمه را
ببیند راضی شود پس حسین را حاضر سازند و با یزید صلح دهند و دست
هر دو را گرفته داخل بهشت شوند و دیگر حدیث شیخ علاء الدوله
سمنانی صوفی که باین مضمون گفته که از حضرت صادق در تفسیر قول
حق تعالی تبصرة و ذکری لکل عبد منیب در سوره ق منقول است که فرمود
هر که توبه و انابه کرد بینا شد و هر که بینا شد عارف گشت
و هر که عارف گشت طلب کرد و هر که طلب کرد یافت و هر که یافت
واصل شد و هر که واصل شد متصل شد و هر که متصل شد دوست
داشت و هر که دوست داشت شایق گشت و هر که شایق گشت
انس گرفت و هر که انس گرفت حیران شد و هر که حیران شد بوجد
آمد و هر که بوجد آمد سیر کرد و هر که سیر کرد بدید و هر که پرید

بزیادت رسید و هرکه بزیارت رسید شراب نوشید و هرکه شراب
نوشید مست گردید بدرستیکه حق تعالی را شرابیست صافی پاک که
از او ذخیره کرده است در کنج پروردگاری خود از برای دوستان
خود که روان میشود از برای ایشان از چشمه صمدیت در نهرهای معرفت
بر کنار بساط دوستی که آن شراب را با ایشان نوشانیده است در دنیا
بر منبرهای انس بکاسه قدس بر مشاهده ایمان و در آخرت
بر منبرهای نور بکاسه قدس بر مشاهده عیان استعاب جویند
بوصول او از ماکول و بمحبوب از مشروب و بوداد از فراش و بجلیل
از جیل و نیز از آن حضرت روایت نموده در تفسیر قوله تعالی
وسقیهم ربهم شرابا طهورا در سوره هل اتی که آنحضرت فرموده
یعنی پاک سازد ایشان را شرابی که پاک میسازد ایشان را از غیر خدا
زیرا که پاکی نیست از برای کسانیکه پلید شوند بچیزی از اکوان
مگر بخدا انتهی و دیگر حدیثی است که از صحیفة الرضا نقل کرده اند
باین مضمون که آنحضرت فرمود که از برای حقتعالی شرابی هست از برای
اولیااش که هرگاه آنرا آشامیدند مست میشوند و هرگاه مست شدند
وجد میکنند و چون وجد کردند طلب مینمایند و چون طلب نمودند
پاکیزه شوند و چون پاکیزه شدند گداخته میشوند و چون گداخته
شوند

و چون گداخته شدند خالص میگردند و چون خالص گشتند
واصل میشوند و چون واصل شدند متصل میشوند و چون متصل
شدند فرقی نماند میان ایشان و میان محبوب ایشان و دیگر حدیثیست
که قاضی میر حسین میبدی در اوائل شرح دیوان مرتضوی روایت
کرده است که جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله فقرای امت تو
بپانصد سال قبل از اغنیا به بهشت روند رسول خوشحال شد
و فرمود که هیچ کس در میان شما هست که شعری بخواند یکی شعر
عاشقانه خواند پس نبی و اصحاب وجد کردند بمرتبه که رداها از دوش
مبارک افتاد و چون فارغ شدند هر یک بجای خود بنشستند
معویة بن ابی سفیان گفت ما احسن لعبکم یا رسول الله پیغمبر
فرمود لیس بکریم من لم یهتز عند سماع ذکر الحبیب پس ردای
خود را بچهار صد پاره کرد و بهر کس وصله داد انتهی و دیگر حدیثیست
که امام بغوی شافعی اشعری در کتاب مصابیح روایت کرده است
از عایشه که گفت رسول خدا در مسجد نشسته بود که شنیدم
صدای بلند و آواز اطفالی چند را پس حضرت برخاست و ناگاه
دید کنیزک حبشیه را که میرقصد و اطفالی چند بر دور او هستند
پس حضرت فرمود ای عایشه بیا و تماشا کن من رفتم و چانه خود را

بر دوش پیغمبر گذاشتم و مشغول تماشا شدم تا آنکه حضرت دو مرتبه
فرمود آیا سیر شدی و من گفتم نه و میخواستم که قدر و منزلت
خود را نزد آن حضرت بدانم که تا چه قدر او برای من صبر میکند که
ناگاه عمر پیدا شد پس مردم از سر آن کنیزک متفرق شدند و حضرت
فرمود من می بینم شیاطین جن و انس را که از عمر میگریزند عایشه
گفت پس من برگشتم و نیز بغوی در کتاب مذکور در باب
مناقب عمر بن خطاب از جمله اخبار حسان روایت کرده است از بریده
که گفت حضرت پیغمبر بیکی از جنگها رفت و چون برگشت کنیزکی
سیاه بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله من نذر کرده ام
که از این سفر بصحت مراجعت فرمائی من در پیش روی تو دف بزنم
و غنا و خوانندگی کنم حضرت فرمود اگر نذر کرده بزن و اگر نه
مزن پس شروع کرد در زدن و ابوبکر داخل شد و او میزد
پس علی داخل شد و باز مشغول زدن بود و عثمان داخل شد
و هنوز میزد که عمر داخل شد پس آن کنیزک دف را در زیر مقعد
خود گذاشت و بر آن نشست پس حضرت فرمود بدرستیکه شیطان
از تو میترسد ای عمر زیرا که من نشسته بودم و آن کنیزک دف میزد
و ابوبکر و علی و عثمان هم داخل شدند و باز میزد و چون تو
داخل

داخل شدی دف را انداخت و امام بخاری در کتاب صحیح خود بابی
قرار داده است باین عنوان باب استحباب لعب السودان فی العید
یعنی این بابی است در بیان استحباب بازی کردن حبشیان در روز عید
رمضان و قربان و در آن باب از این قبیل احادیث نقل کرده است
و نیز روایت کرده است از عایشه که روزی کنیزان خود را امر
نمود که از برای او دف زنند و رقص کنند و پیغمبر پیدا بود
لکن جامه بر روی مبارک افکنده بود که ابوبکر داخل شد و خواست
که کنیزان را منع کند پس حضرت او را از این اراده منع فرمود پس علی
داخل شد و چون دید که پیغمبر و ابوبکر متعرض کنیزان نشده اند
او نیز متعرض نشد که ناگاه عمر داخل شد و چون او را دیدند دست
از رقص کشیدند و دف را در زیر پای خود گذاشتند پس عمر با ایشان
گفت یا عدوات انفسهن اتهبنني ولا تهبن رسول الله یعنی
ای دشمنان نفس خود آیا از من میترسید و از پیغمبر خدا نمیترسید
پس حضرت فرمود که رفته است عمر براهی مگر آنکه شیطان براه دیگر
رفته است و نیز روایت کرده اند از عایشه که روزی بنی ارفده
یعنی بازیگران حبشستان دف زنان و رقص کنان بر حوالی خانه حضرت
میگذشتند پس حضرت فرمود ای حمیرا این لعب عایشه است

میخواهی تماشا کنی گفت بلی پس حضرت عایشه را بر کتف مبارک سوار
کرده تا بلند شود و ایشان را از پشت دیوار تماشا کند و حضرت
از پی بازی او صدا زد که صبر کنید ای بنی ارفده تا حمیرا شما را
تماشا کند و بعد از مدتی حضرت فرمود آیا سیر شدی از تماشا
آیا ملال بهم رسانیدی گفت نه و چون قدری دیگر گذشت عایشه
گفت سیر شدم مرا فرود آورد و از برای اوی نقل کرد که در مرتبه
اول سیر شده بودم لیکن میخواستم که بدانم که آن حضرت تا چه حد
مرا دوست میدارد و قاضی ذکریا انصاری شافعی در کتاب فتح
الوهاب شرح منهج الطلاب در کتاب شهادات چنین گفته است
که رقص نه حرام است و نه مکروه بلکه مباح است بدلیل حدیث
بخاری و مسلم در صحیحین که حضرت پیغمبر ص ایستاد از برای آنکه
عایشه را از نامحرم مستور دارد تا آنکه عایشه نگاه کند بحبشیان
که بازی میکردند و میرقصیدند و از جهت آنکه رقص مجرد حرکات
بر راستی یا کجی مگر آنکه با شکستن باشد یعنی انگشتان را بهم
زنند که صدا کنند و نیز اگر رقص باین طریق حرام است از جهت
آنکه شبیه است بافعال مخنثین و مکروه هست شطرنج بازی
باشرط از دو طرف یا یکطرف و هم چنین مکروه هست غنا کردن

و شنیدن

و شنیدن غنا هرگاه با آلت طرب نباشد مانند طنبور و نی و سرنا
و چنگ و چهار تار و طبل و استعمال این آلات طرب و شنیدن اینها
صغیره است و ضرری بعدالت شاهد ندارد مگر آنکه اصرار بر اینها
نماید و طاعتش غالب بر اینها نباشد و هم چنین نه حرام است و نه
مکروه بلکه مباح است حدی خواندن از برای شتر راندن و دف
زدن هرچند که حلقه دار باشد از برای اظهار سرور و خوشحالی
در عروسی و ختنه و عید و رسیدن مسافر و امثال اینها
و همچنین شنیدن حدی و دف از جهت آنکه در حلیت اینها اخبار
بسیار وارد شده است بلکه تصریح کرده است نووی بسنت بودن
حدی و بغوی بسنت بودن دف تمام شد کلام قاضی و جوهری
حنفی در کتاب صحاح اللغة در ترجمه درکله بکسر دال و کاف
گفته است که آن نوعی است از بازی عجم و ابو عمرو گفته است
که آن نوعیست از رقص و در حدیث مذکور است که پیغمبر
گذشت بر اصحاب درکله پس فرمود بایشان که سعی کنید ای بنی
ارفده در رقصیدن تا یهود و نصاری بدانند که در دین ما
فراخی است و تنگی نیست و در ترجمه رفد گفته است که بنی
ارفده طائفه هستند از اهل حبشه که رقاصی میکنند تمام شد

کلام جوهری و نظر بامثال این اخبار غالب اهل سنت و جمیع صوفیه
دف زدن و رقصیدن و نی نواختن را حلال بلکه سنت میدانند
حتی آنکه علما و صلحا و پیش نمازان اهل سنت خود را از این
فیض محروم نمیدارند و از جهت دفع شناعت و رسوائی آنرا بر
عنوان تعقیب نماز و مجلس ذکر خدا بعمل میآورند و نظر ببعضی
المیسور لا یسقط بالمعسور گاهی برقص راستین و شکستن
انگشت اکتفا مینمایند و باین وسیله محرمات دیگر نیز بجا
میآورند مانند غنا و زمزمه و تعشق با امردان و خود را
در آن وقت صوفی خدا مینامند و اما آیات شبهات بر سبیل
اجمال پس آنست که ملک منان در اوایل سورۀ آل عمران فرموده
هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات تا آخر آیه
شریفه که خلاصه مضامین منیف اش آنست که حق تعالی فرو فرستاده
بر تو قرآن که از جمله آن آیاتیست محکمات که شکی و شبهه در معنی
و مراد از آن نیست و آن آیات ام الکتاب است و آیات دیگر
در قرآن هست که متشابهات است که معنی و مراد از آن درست
معلوم نیست بسبب اجمال در معانی الفاظش مانند الفاظ مشترکه
بدون قراین معینه یا غیر ثابت الحقیقه یا باعتبار مخالفت

ظواهرش

ظواهرش با ادله معینه عقلیه یا براهین قطعیه کلامیه یا مخالف
ضرورت مذهب یا دین یا اجماع کل مسلمین یا خصوص امامیین پس
آنکسانیکه در دلهای ایشان انحرافی از حق و میلی بباطل هست
و فی الحقیقه منافقند یا در راه تحصیل حق کوتاهی نموده و در ریاضت
مجاهده با نفس اماره ننموده اند پس پیروی مینمایند متشابهات
قرآن را و بمعنی که خواهش نفس ایشان مایلست بر میگردانند آنرا
چنانکه بسیاری از ملاحده از کرامیه و زنادقه و حشویه در این
میدان در اغوا و اضلال مومنان ممد و معین شیطان گشته اند
و متشبث بظواهر آیات و روایات متشابهه شده قائل به
جسمیت خدا و عدم عصمت انبیا و اوصیا و حلیت تفخیذ بلکه
لواط خصوصا با اولاد کفار و امثال اینها گردیده اند و در اخبار
بسیار وارد است که قرآن محکم دارد و متشابه و ناسخ و منسوخ
و خاص و عام و مطلق و مقید و از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام روایت
که فرموده اند احادیث ما محکمی دارند مثل محکم قرآن و متشابهی
دارند مثل متشابه قرآن و هم چنین ناسخ و منسوخ و عام و خاص
و مطلق و مقید دارند بلکه در اخبار احادیث دروغ و مجعول هم
بر سبیل تقیه بسیار است و در خبر متواتر از سید انبیا با الفاظ مختلفه

متقاربة المعنی باین مضمون مرویست که بسیار شده اند دروغ
گویان بر من آگاه باشید که هر که عمداً بر من دروغ بندد پس باید
که در جهنم جای خود را مهیا سازد و از بعضی از ائمه
مرویست که فرموده که از برای هر یک از امامان کسی هست
که دروغ می بندد بر او و خال مفضال مجلسی ره در کتاب بحار
الانوار نقل فرموده که چون محمد بن سلیمان خواست که عبد
الکریم بن ابی العوجا زندیق را بکشد و امر بقتل نمود و عبد
الکریم بیقین دانست که او را میکشند گفت بخدا قسم که حالا
مرا میکشند بدانید که من چهار هزار حدیث وضع کرده ام که
در آنها حلال را حرام و حرام را حلال ساخته ام و روز صوم
شما را روز فطر و روز فطر شما را روز صوم نموده ام بعد از ان
او را گردن زدند و فاضل نسائی گفته که کذابون معروفون
بوضع و جعل حدیث بر رسول خدا چهار نفرند ابن ابی یحیی
در مدینه و واقدی در بغداد و مقاتل بن سلیمان در خراسان
و محمد بن سعید معروف بمصلوب در شام و از جمله کذابون
وضاعون احمد بن عبد الله جویباری است و محمد بن عکاشه
کرمانی و محمد بن تمیم فاریابی که زیاده بر ده هزار حدیث وضع
نمود

نمود و از ان جمله است وهب بن وهب قرشی و محمد بن سایب کلبی
و ابی داود نخعی و مغیرة بن سعید کرمانی و میمون بن احمد هروی
و غیرهم تمام شد کلام نسائی و روایت شده از حفص بن سلیمان
که گفت شنیدم مهدی را که میگفت که اقرار کرد نزد من مردی
از زنادقه که چهار صد حدیث دروغ وضع کرده است الی غیر
ذلک من الاخبار التی یطول ذکرها و چون این مطلب واضح شد پس
بدانکه معتمد از اخبار و صحیح از آثار همان است که مضمونش محکم
و معمول به باشد میان فقهای اخیار خصوصاً قدمای ابرار
که وسایط اند میان ما و ائمه اطهار که متکفلین ایتام ایشانند
و اینکه هر حدیثی را که اصحاب ما خصوصاً قدما از مضمون آن اعراض
فرموده باشند پس آن حدیث مردود و غیر مقبول است و در غایت
ضعف و ضلالت هر چند بحسب ظاهر نسبت سند در غایت
قوت باشد و بحسب دلالت در نهایت ظهور و صراحت پس باید
ابتدا را حمل نمود بر انکه دروغ و موضوع اند بر ائمه هدی یا مؤول
و محمول اند بر معنی و تشبیه یا بر تقیه و اتقا بنا بر این اخبار مذکوره
بعد از تسلیم اسناد ائمه محمول اند بر تقیه و اتقا یا بر مجاز و استعاره
مانند آیات مذکوره و بر آیات داله بر جسمیت و جبریت خدا و عدم

عصمت و ثبوت غلط و خطا از پیغمبران و ائمه هدی بعلاوه انکه
اکثر اخبار مذکوره دروغ و از موضوعات و مجعولات صوفیان است
و آثار وضع و کذب بر آنها ظاهر و نمایان است از انجمله احادیث داله
بر جسمیت خدا و رؤیت آن بدیدها و خندیدن او و تواجد ها
و در احسن صورت و امثال آن همه از طریق سنیان و صوفیان است
نه شیعیان و مؤمنان و بر تقدیر صحت آنها تأویل و حمل بر مجاز و تشبیه
و استعاره لازم است و حدیث خلق آدم علی صورته نظر با قربیت
مرجع ضمیر معنیش آنست که آفرید آدم را بر صورت آدم یعنی بر صورتی
که لایق او بود از تناسب اعضا و استقامت قامت و حسن صورت و بجمع
انواع حکمت و حدیث ترمذی نیز از طریق اهل سنت است و شیعه
از ان خبر ندارند و حدیث بر عرش نشستن و بقدر چهار انگشت
کم یا زیاد بودن و زخم خوردن خدا و عیادت نمودن و صلح یزید با سید
الشهدا و مجعول علاء الدوله بر حضرت صادقه همگی هرزه و بی حسب
و ظاهر است که تمامی از طریق اهل سنت است و حدیث صحیفه الرضا
مجعول است و در ان نیست چنانکه جمعی بیان نموده اند
و حدیث مهدی سنی شافعی از قبیل نقلهای دیگران پوچ و
هرزه است و فاضل احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلیم ابن تیمیه
حنبلی

حنبلی در کتاب الفارق بین اولیاء الشیطان و اولیاء الرحمن گفته
که آنچه روایت کرده اند از پیغمبر که شاعری در خدمت آنحضرت
شعری خواند پس حضرت آنقدر وجد نمود که ردا از دوش مبارکش
افتاد پس این حدیث دروغ است باجماع اهل علم و حدیث دروغ
تر از ان اینست که بعضی روایت کرده اند که حضرت پاره پاره نمود
آن را و اینکه حضرت جبرئیل ؑ پاره از ان را گرفت و بر عرش آویخت
پس اینها و امثال اینها از جمله چیزهاییست که کسانیکه حضرت
رسالت را شناخته اند میدانند که اینها همه دروغ است و بر آن
حضرت بسته اند تمام کلام ابن تیمیه و احادیث عایشه ظاهر است
که از طرق اهل سنت است و از موضوعات عایشه است بجهت
اظهار اختصاص محبت آنحضرت است نسبت بعایشه از سایر زنان
هر چند که آن حرکات منافی عادت و رتبه و جلالت شان پیغمبری
باشد و مستلزم قدح در خوبی و عدالت او گردد و سنیان
این اخبار موضوعه را بر سبیل اذعان نقل میکنند و شرم از خدا
و رسول نمیکنند که شاید نفعی بخلفای ثلثه و عایشه و امثالهم
رسانند و مضایقه ندارند که موجب قدح در خدا و رسول شود
و از برای نفع عمر و عایشه شیطان را بر رسول خدا و ابو بکر و علی

بلکه بر عایشه نیز مسلط میسازند و کار را نسبت به پیغمبر بجایی میرسانند
که او باشی و اراذل بلکه هیچ انسانی که فی الجمله آبرویی و تسلطی داشته
باشد مرتکب آن نشود و از ارتکاب آن عار داشته باشد یا آنکه
بغوی در مصابیح از اخبار صحاح از ابن مسعود روایت کرده که پیغمبر
فرمود که نیست کسی مگر آنکه موکل است با او قرینی و رفیق او از جن
یعنی شیطان چنانکه در شرح آن مفسر است صحابه گفتند که بتو
نیز موکل است یا رسول الله فرمود و بمن هم مگر اینست که خدا
اعانت کرده مرا پس مسلمان شد پس امر نمیکند مرا مگر بکار خوب
و هرگاه رسول خدا چیزی نداشت که بسائلی و فقیران بر سبیل احسان
دهد که تا در خانه حضرت بیایند و با عزت و آبروی از برای عایشه
دعا میکنند میبایست که او را چیزی قرض کند یا بوعده ایشان
را ابطال نماید یا حق و حرمت خود را شفیع سازد یا آنکه مانند مودت
ذوی القربی اثر ادا اجر رسالت محبوب نماید لکن جناب اقدس الهی
از غایت لطف و رأفت نسبت بمن و مانند اینها نمی عشیره امثال
این هرزه ها را بر زبان بزرگان و ارباب صحاح سنیان جاری
میسازد که نظر بتلبیس شیطان صفتان راه حق بر طالبان
آن پوشیده نماند و اتمام حجت نماید بر کسانیکه بجهت دو روزه
دنیای

شیاطین

دنیای غدار در طریق افتتان و امتحان کج رفتار میشوند و دیگر حکمت
بالغه الهیه چنان اقتضا کرده که در وغ کونی ادعا سوا کنند و بجوی دروغ
بر زبانش جاری شود که باندک تامل صادقی کذبش ظاهر گردد تا آنکه
راه حق مسدود نگردد و اغرا بجهل قبیح لازم نیاید نمی بینی که حدیث
گذشته را ابن نحو وضع کرده اند که بصیغه ماضی حضرت گفت عمر بهیچ راهی
نرفت مگر آنکه شیطان براه دیگر رفت و حال آنکه عمر در بیچ سال
در وادی کفر و ضلال التجا ان و همعنان شیطان بود و اگر خدا
نخواست واضعین این حدیث عبارات را بلفظ مضارع وضع میکردند
کذب آن جز در بادی نظر ظاهر نمیگشت فاعتبروا یا اولی الابصار
فان العزة لله ولرسوله وللمؤمنین و دیگر آنکه اکثر این طائفه مدعی
محبت علی ابن ابی طالب میباشند و در اکثر اوقات بذکر یا علی مترنم
میشوند و حال آنکه محبت علی با معصیت الهی سودی ندارد چنانچه
طاعت الهی با بغض علی نیز نفعی ندارد کلینی در اصول کافی از جابر جعفی
روایت نموده که حضرت امام محمد باقر با او فرمود ای جابر آیا بس است کسی را
که دعوی تشیع ما کند و تشیع ما را بر خود می بندد همین که بگوید من
دوستدار اهل بیتم والله که شیعه ما نیست مگر کسی که از معصیت
خدا اجتناب کند و اطاعت خدا نماید و این جماعت را نشناختند

مگر بتواضع و خضوع و خشوع و امانت و ذکر خدا و بیاد داشتن خدا
در مجاری احوال و سوانح اعمال و نماز گذارند و روزه گیرند و اطاعت
والدین نمایند و رضای ایشان بجویند و تفقد احوال همسایگان
و فقرا و مساکین و قرض داران و ایتام نمایند و اعانت ایشان
کنند و دین ایشان ادا نمایند و حاجت ایشان را بر آورند و راستگو
باشند و تلاوت قرآن نمایند و زبان از مردم باز دارند مگر
بخیر و امین قبیله خود باشند پس جابر عرض نمود یا ابن رسول الله
باین صفات که میفرمایی در این زمان کسی را نمیشناسیم پس آنحضرت
فرمود ای جابر خیالهای پریشان مکن آیا بس است کسی را که بگوید علی را
دوست میدارم و تولا باو مینمایم و حال آنکه اطاعت او نکند و فرمان
او نبرد پس اگر گوید رسول الله را دوست میدارم و حال آنکه رسول الله
بهتر از علی بود و پیروی او نکند و عمل بسنت او نماید محبت او
آنکس را هیچ سود ندهد پس از خدا بترسید و پرهیزید و اطاعت خدا
نمایید تا بکوا است فضل و ثواب او فایز شوید میان خدا و هیچ
یک از بندگان خویشی و قرابتی نیست که اعتماد بر آن کند و توسل
بآن جوید دوسترین مردمان نزد خدا آنانند که پرهیزکارتر باشند
و عمل بطاعت بیشتر نمایند ای جابر والله که نزدیکی بخدا حاصل نشود
مگر

مگر بطاعت برات کسی از آتش با ما نیست و کسی را بر ما حجتی نیست هر کس
مطیع خداست دوست ماست و هر کس عاصی خداست دشمن ماست
و هیچکس را بدوستی ما دسترس نیست مگر بطاعت خدا و فرمان
برداری ما و ورع از معصیت خدا و نیز از آن حضرت مرویست
که فرمود نیستند شیعه علی مگر نحیفان رنگ شکستگان لاغر جسمان
خشکیده لبان تهی شکمان که رنگ شان متغیر و رویهای ایشان زرد
گردیده چون ظلمت شب ایشان را فرا گیرد زمین را فرش خود میگردانند
و زمین را به پیشانیهای خود استقبال مینمایند سجده ایشان بسیار است
و آب دیده ایشان بر آن است و دعا و گریه ایشان فراوان است
در هنگامی که مردم شادند ایشان محزون اند و هنالک اند و از حضرت
رسول مرویست که فرمود یا علی خوشا حال کسی که ترا دوست دارد
و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب تو نماید دوستان تو اهل
دین و ورع و هیبات نیکویند و تواضع و شکستگی و فروتنی برای خدا
میکنند دیدهای ایشان خاشع است و دلهای ایشان ترسان است
برای یاد خدا و حق ولایت ترا میشناسند و زبان ایشان پیوسته
بفضل تو گویا است و آب دیدهای ایشان ریزان است بسبب محبت
و مهربانی که نسبت بتو و امامان فرزندان تو دارند و خدا را عبادت

میفمایند بنحوی که در قرآن ایشان را خدا بآن امر فرموده
و بر نهجی که از طریقهٔ پیغمبر ایشان ظاهر گردیده و عمل مینمایند
بانچه اولوا الامر و امامان ایشان میفرمایند و با یکدیگر صله
و احسان مینمایند و از یکدیگر دوری نمیکنند و باهم دوستی
میکنند و دشمنی نمیکنند بدرستیکه ملائکه بر ایشان صلوات
میفرستند و دعای ایشان را آمین میگویند و از برای گناه
کاران ایشان استغفار مینمایند و در مجامع ایشان حاضر میشوند
و بر مرگ ایشان گریه میکنند تا روز قیامت و اخبار در این باب
بسیار است بهمین قدر اکتفا شد پس باید که شیعه خود را از شر این
جماعت محافظت نماید و چنانچه قدرت بر اظهار قبایح ایشان داشته
باشد کوتاهی ننماید نظر بحدیثی که از جناب رسالتمآب مرویست
که هر کس ساکت شود از گفتن حق بی دین و ملعون است لهذا علمای شیعه
همت خود را مصروف افشاء فضایح ایشان نموده اند بخصوص جد امجد
فاضل متقی ملا محمد تقی مجلسی قدس سره و خال مفضال محقق ماهر ملا
محمد باقر مجلسی طاب ثراه در زمان صفویه در قلع و قمع این طایفه
خبیثه سعی بلیغ مبذول داشته و در میدان طاعت گوی سعادت
در بوده اند و هم چنین والد ماجد علامه طاب ثراه بتایید سلطان زمان
خلدالله

خلدالله ملکه در محو آثار این طایفه ضاله کوشیده اند و تا حیات داشتند
مشغول جهاد اکبر بوده اند چنانچه این معنی از احادیث سابقه ظاهر
میشد که از جمله آنها این بود که شخصی بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد
که در این زمان ظاهر شده اند جمعی که آنها را صوفیه میگویند در باره
آنها چه میفرمایید حضرت فرمود که آنها دشمنان مایند پس هر که میل
کند بایشان از ایشان است و محشور میشود با ایشان و بعد از این جمعی خواهند
آمد که ادعای محبت ما نمایند و میل بایشان کنند و خود را شبیه بایشان
سازند و لقب تصوف را بر خود گذارند و تاویل کلام ایشان کنند
آگاه باشید که هر که میل کند بایشان از ما نباشد و ما از او بیزاریم و هر که
انکار ایشان کند و کلام شان را رد نماید مانند کسی باشد که با کفار
در خدمت رسول خدا جهاد کند و از این حدیث شریف ظاهر
میشود وجوب رد بر صوفیان و مذمت و حرمت تاویل کلام ایشان
که بر طرف شود عیب کفر و ارتداد ظاهر از آن چنانکه ظاهر است از کتب
هرزهای ایشان مانند هرزهای ابویزید و سهل و عطار و شبستری
و مولوی در مثنوی و نور علی و شفیعی کرمانی و غیرهم چنانکه ملا محمد مؤمن
و حرام است تاویل کلام کفار و فساق و فجار و مرتدین و ملحدین
والا ثابت نشود هیچ کفری و فسق و ارتدادی و بنابر این لازم میآید

قدح در علما و اوتاد و الغاء احکام ارتداد بلکه هر گاه بعد از سؤال از قائل
با اعتراف او و ادعای شبهه محتمل در حق خود نماید که مرادش از آن
کلام غیر ظاهرش باشد موجب شبهه و ارتداد مرتفع میشود و فتح باب
التاویلات فی غیر المتشابه من الآیات و الروایات و ما نسب
الی من ثبت ایمانه و عدالته بتصریح الثقات یوجب انفتاح باب
الالحاد و انسداد طریق الارشاد علی العباد و اغرائهم علی القبیح
و اشاعة الکفر الصریح و ابطال احکام الارتداد و تفسیق اکثر العلماء
الاوتاد و لو صح التاویل فیما ذکروه و جاز الجواز عن طور العقل کما
سطروه لاتسع الخرق علی الراقع و انسد باب اثبات الشرایع و تنجب
التاویل فی اقوال الکفار و اضال الفجار و قد عرفت استفاضة الاخبار
و الآثار عن السادة الاطهار علیهم سلام الله الجبار فی ذم الصوفیه
و لعنهم بالکلیه و چون علما ترویج دین مبین و دفع شکوک و شبهات
از آن مینمایند و باعث هدایت امت و نجات از ضلالت و غوایت
میگردند حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین علما را ستوده اند و ایشان را مدایح بلیغه فرموده اند و حضرت
رسالت ایشان را نسبت بانبیا فرموده و در شان علما امتی
کانبیاء بنی اسرائیل فرموده است و در احادیث وارد شده است
کطلب

که طلب علم فریضه و واجب است بر هر مسلمانی و طلب کنید علم را هر چند از برای
آن باید بشهر چین روید و عالمی که مردم از علمش منتفع شوند بهتر است
از هفتاد هزار عابد و فضل عالم بر عابد مانند فضل ماه شب چهارده است
بر سایر کواکب و در روز قیامت مداد علما را با دماء شهدا وزن کنند
و مداد علما راجح آید و چون کسی راه راستی و علم خوبی تعلیم کسی کند
اگر آن در تمام عالم منتشر شود و همه خلق تا روز قیامت بآن عمل کنند
مثل ثواب ایشان برای او ثابت شود بی آنکه از ثواب ایشان چیزی
کم شود و هم چنین اگر راه باطلی و عمل بدی تعلیم دیگری کند و معاویة بن
عمار بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که یک شخص هست که روایت کننده
حدیث شما است که در میان مردم حدیث شما را اعلان میکند و دلهای
شیعیان را بآن محکم میسازد و عابدی هست که این روایت و علم را
ندارد کدام بهترند فرمود که آن بسیار روایت کننده حدیثها که دلهای
شیعیان ما را بآن محکم و ثابت سازد بهتر است از هزار عابد و فرمود
که یا عالم باش یا طلب کننده علم یا دوست اهل علم باش و قسم دیگر
مباش که بدشمنی ایشان هلاک میشوی و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود
که هر که از شیعیان ما عالم بشریعت ما باشد و ضعیفان شیعیان ما را
از ظلمت جهل بنور علمی که از ما باو رسیده است برساند بیاید در روز قیامت

و تابعی بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد
که برابری نکند با یک تار آن تمام دنیا پس منادی ندا کند که ای بندگان
خدا این عالمیست از شاگردان آل محمد پس هر کس که این عالم در دنیا
او را از حیرت جهل بیرون آورده باشد در این روز بنور او چنگ زند
تا او را از حیرت و ظلمت عرصات بمنزلهای جنات رساند پس هر که
از او هدایتی یافته باشد همراه او به بهشت درآید و حضرت صادق ع
فرمود که علمای شیعیان ما مرابطان و نگاهبانان اند در سرحدی که در آن
جانب شیطان و اتباع و لشکر اوست که منع میکنند از اینکه شیطان
و اتباع او از جن و انس بر شیعیان مسلط شوند و ایشان را بگمراهی افکنند
بدرستی که هر که از شیعیان ما خود را برای این کار نصب کند و متوجه
این امر شود او بهتر است از کسیکه جهاد کند با ترک و روم و چین هزار هزار
مرتبه زیرا که آن عالم دفع ضرر از دین محبان و شیعیان ما میکند و این
جهاد کننده دفع ضرر از بدنهای ایشان میکند و حضرت امام محمد باقر ع
فرمودند که اگر بعد از غیبت قایم ما علمائی نبودند که مردم را بر امام
دلالت کنند و بسوی او خوانند و نجات دهند ضعفای شیعه را
از دامهای مکر شیطان هر آینه کسی از شیعیان نمیماند مگر اینکه مرتد
میشدند ولیکن ایشان مهار دلهای ضعفای شیعه را دارند چنانچه
کشتی

چنانچه کشتی بان سکان کشتی را نگاه میدارد ایشان بهترین مردمانند
نزد خدا و حضرت پیغمبر ص فرمودند که علم راهیست تا بهشت و مونس
در وحشت و مصاحب است در غربت و هم نشین است در صحبت و هم
زبانست در خلوت و زینت احبا و سلاح اعدا و نور چشم و قوت بدن
و حیات دلست و فکر در علم برابر است با صیام و مدارسه آن با قیام
و تعلیمش صدقه است و تعلمش حسنه و مذاکره اش تسبیح و عمل بمقتضیش
جهاد اکبر و ملائکه با علما محبت نمایند و برای ایشان دعا کنند و همه
خلایق برای ایشان استغفار کنند حتی ماهیان دریا و درندگان صحرا
خواب ایشان عبادتست و مطالعه علم افضل است از هفتاد سال
عبادت و دو رکعت نماز عالم افضل است از هفتاد رکعت نماز عابد
یک ساعت در پیش عالم نشستن بهتر است از هزار سال عبادت و نظر
بر روی عالم افضل است از یکسال اعتکاف در مسجد الحرام و زیارتش
افضل است از هفتاد حج و عمره و چون ساعتی با علما نشیند درجه اش را
بلند کند و خدای تع برحمت بر او نظر کند و بهشت را از برای او واجب
گرداند و چون کسی بطلب علم رود دری از بهشت برایش گشوده شود
و ملائکه بالهای خود را برای او پهن کنند تا پا بر آن گذارد و اگر یک حرف
از علم گذارد تا نور فرق میان او و آتش جهنم حجاب شود و بعد در هر

از آن حصه در بهشت باو شهری عطا فرماید که هفت مرتبه وسیعتر
از تمام این دنیا باشد و وجود یک نفر عالم دینی بر شیطان دشوارتر است
از عبادت هزار عابد و چون عالمی بمیرد رخنه در دین پیدا شود که هیچ
چیز علاج آن نکند و علما وارثان پیغمبرانند و حضرت صادق ع فرمود
که آرزو دارم که تازیانها بر سر اصحاب من زنند تا آنکه مسئله یاد
گیرند و عالم شوند و از حضرت امام زین العابدین ع مرویست که اگر
مردمان فضایل نهانی طلب علم را دانند هر آینه عنان همت از جناب
هر امنیت بسوی او گردانند اگرچه در راه طلب خون را بسفک مهج
و خوض لجج کشانند بدرستیکه خدای تع بسوی دانیال وحی فرستاد
که دشمن ترین بندگان بسوی من نادانیست که حق اهل علم را سبک
شمارد و از پیروی ایشان خود را برکران دارد و دوسترین بندگان بسوی
من پرهیزکاریست که رو براه طلب ثواب جزیل آرد و ملازمت
دانشوران و پیروی بردباران را وا نگذارد بلکه هموار راه
علما پوید و سخنی که گوید از حکما گوید و حضرت رسالت فرمود من
اکرم عالما فقد اکرمنی یعنی هر کس گرامی دارد عالمی را پس بتحقیق که
گرامی داشته است مرا و مرویست که بهترین ملوک و امرا کسی است
که پیوسته با علما باشد و بدترین علما کسی است که ملازم ملوک
وامرا

و امرا باشد و کسی که در طلب علم پرهیزکار نباشد و طلب علم از برای
خدا نکند حق تع او را مبتلا سازد بیکی از سه چیز یا در جوانی بمیرد
و یا در دیهات سکنی گزیند یا خدمت امرا و سلاطین اختیار کند
و از حضرت صادق ع مرویست که فرمود کسیکه بدون بصیرت و علم
عمل میکند مانند کسی است که بی راهه میرود هر چند بیشتر میرود
از راه دورتر میشود و نیز فرمود که حضرت رسول ص فرمود که هر که
عمل نماید بغیر علم افسادش بیش از اصلاحش خواهد بود این معنی کمال ظهور
که عقل آدمی مستقل نیست در ادراک خصوصیات طاعاتی که موجب
نجات است و اگر نه ارسال پیغمبران بیفایده خواهد بود و هر طاعتی را
شرایط بسیار است که بفوت هر یک از آنها از طاعت باطل و معیوب خواهد
بود پس بدون علم ظاهر است که خدا را بنحوی که فرموده است بندگی
نمیتوان نمود و هر گاه راههای دنیا را بدون قاعدی و راهنمائی نتوان
طی نمود راه بندگی خدا را که خطیرترین راههاست و در هر گامی چندین
چاه و چندین کمینگاهست و در هر کمینگاهی چندین هزار شیاطین
جن و انس در کمین اند چون بدون دلیل و راهنمائی توان رفت و دلیل
و راهنمای این راه شرع و اهالی آن اند از انبیا و ائمه و علمای کبار
بخیر و شر بینا شده باشند و طریق نجات و هلاک را دانند بدانکه

تجربه معلوم است که مصاحبت را در اخلاق و اعمال دخلی عظیم هست پس
باید که آدمی در مصاحبت نیکان اهتمام نماید که شاید اطوار مرضیه
ایشان در او تاثیر نماید و باخلاق پسندیده ایشان متصف گردد
و از مصاحبت بدان احتراز نماید که مبادا صفات بد ایشان در او
تاثیر کند و مصاحبان بد که شیاطین الانس اند ضرر بیشتر میرسانند
از شیاطین جن زیرا که آدمی از مشاکل و مجانس خود بیشتر قبول میکند
تا از غیر مجانس خود بلکه اکثر اغوای شیاطین جن ما باغوای شیاطین انس
میشود چنانچه از حضرت امام موسی ع مرویست که حضرت عیسی ع فرمود
که مصاحب بد همنشین خود را بدرد خود مبتلا میگرداند و قرین
بد آدمی را هلاک میکند پس به بینید که با که همنشینی میکنید پرسیدند
که با که همنشینی کنیم فرمود که با کسیکه بیاد خدا آورد شما را دیدن او
و بر علم شما بیفزاید سخن گفتن او و شما را راغب بآخرت گرداند
کردار او و کتب در بحار از حضرت صادق ع مرویست که مصاحبت مکنید
با صاحب بدعتها و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان
خواهید بود و حضرت امیر المومنین ع فرمود که هر که خود را بمحل تهمت میدارد
ملامت نکند کسی را که گمان بد باو میبرد و در حدیث دیگر فرمود بدترین
مصاحبان کسی است که معصیت خدا را نزد تو زینت دهد و همنشینی

بدان

بدان موروث بدگمان بنیکان است و حضرت صادق ع فرمود که نظر
کن هر که را بینی که نفعی در دین بتو نمیرساند اعتنا د باشنائی او مکن
و بصحبت او رغبت منما بدرستی که آنچه غیر خداست همه باطل است
و کاری که برای خدا نیست عاقبتش نیکو نیست و اخبار در این باب
بسیار است و بجهة تذکر طالب حق همین کافیست وفقنا الله و جمیع
المومنین لما یحب و یرضی و جنبنا و ایاهم عما یغضب و جعل
مستقبل عمرنا خیرا مما مضی بمحمد و آله اولی الحجی و ذوی النهی و چون جمیع
عقل و نقل متطابق و متوافقند در مدح علما و تعظیم و توقیر و اطاعت
ایشان همچنان پادشاهانی که بر دین حق باشند و بعدالت در خلق
سلوک نمایند ایشان را است بر رعیت حقوق بسیار و احسان بیشمار
چه حفظ و حراست دین و ایمان و عرض و جان و آبرو و مال ایشان
میفرمایند و پیوسته بلوازم محاربه و مجاهده کفار نابکار مشغول
میباشند و بقدر مقدور در سد ثغور و دفع شر و دافعه اعادی
خود را مبذول میدارند و بقای دولت خود را زیاد عظمت و شوکت
خود را در غیرت و حمیت دین مبین و ترویج شعائر ایمان و مومنین
میدانند و هر یک بقدر سعی خود در اظهار لوای احدی گوی نیک
نامی از امثال و اقران میربایند و عدل و صلاح ملوک موجب صلاح

جمیع عباد و معموری بلاد است و فسق و جور ایشان موجب اختلال
نظام امور اکثر ناس است چنانچه از حضرت رسول ص مرویست که دو صنف
از امت من اگر صالح باشند جمیع امت من نیز صالح اند و اگر ایشان
فاسد شوند جمیع امت من نیز فاسد شوند صحابه عرض کردند که کیستند ایشان
فرمود که فقیهان و پادشاهان و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود
دو کس اند که شفاعت من بایشان نمیرسد صاحب سلطنتی که ظلم و جور
و تعدی کند و کسیکه در دین غلو کند و از دین بدر رود و از حضرت
صادق ع مرویست که فرمود که امید نجات دارم از برای جمیع از این
امت که حق ما شناسند مگر یکی از سه طائفه صاحب سلطنتی که جور
کند و کسیکه بخواهش خود بدعتها در دین کند و فاسقی که علانیه گناهان
کند و پروا نکند و از حضرت امیر المومنین ع مرویست که فرمود در جهنم
آسیائی هست که در گردش است پرسیدند که چه چیز را خورد میکند
فرمود که علمای فاجر و قاریان فاسق و جباران ظالم و وزیران خائن
و عرفا و سرکردهای کذاب را و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی
شش کس را بشش خصلت عذاب مینماید عرب را بتعصب و دهقانان
مزارع را بتکبر و امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقها و علما را بحسد
و تاجران را بخیانت و اهل روستا را بنادانی و جهالت و از حضرت رسول

مرویست

مرویست که اول کسی که داخل جهنم میشود امیر صاحب سلطنتی است که عدل نکند
و مال الله را بیست که حق خدا را نداهد و فقیر بیست که فخر و تکبر کند
و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود کسیکه بدی بمردم میکند
بداند که بدی نسبت باو هم واقع خواهد شد بدرستی که نمیدرود
فرزند آدم مگر چیزی را که میکارد و هیچ آدم تلخ شیرین ندرود و بدرو
و از شیرین تلخ ندرویده است از مکافات عمل غافل مشو گندم
از گندم بروید جو ز جو پس سلاطین معدلت آئین ایمان بملت
رعیت پروری و عدالت گستری و انعام و احسان و اکرام و تعظیم
علما اعیان منعم و محسن میباشند و شکر منعم لازم و جزای احسان
باحسان در نظر عقل موید بنقل منحتم بلکه ناشکری ایشان کفران
نعمت خالق و منعم انس و جان و مبدع بنی نوع انسان است و استخفاف
بایشان تحقیر نعمت ایزد سبحان و شعائر ایمان است و در عقل و نقل
فاعل آن مستحق حرمان و مستوجب خذلان خواهد بود پس از برای ایشان
باید دعا نمود و حقوق ایشان را باید شناخت چنانچه حضرت
رسول ص با جی در وصف فرمودند که از اجلال و تعظیم خداست تعظیم
پادشاه عادل و اگر پادشاهان برخلاف صلاح و عدالت باشند
دعا برای ایشان میباید کرد یا خود را اصلاح نمود تا حال ایشان

باصلاح آورد زیرا که دلهای پادشاهان و جمیع خلایق بدست خداست
و حضرت سید الساجدین علیه السلام در حدیث حقوق میفرماید که حق پادشاه
بر تو آنست که بدانی که خدا تورا فتنه او ساخته است و اورا امتحان
نموده که بر تو استیلا و سلطنت داده است و بدانی که بر تو لازم است
که خودرا در معرض غضب و خشم او در نیاوری که خودرا بهلاکت
اندازی و شریک گناه او باشی در آنچه نسبت بتو واقع میسازد از آزار
و عقوبت و نیز در آن حدیث میفرماید حق رعیتی تو در مملکت
آنست که اطاعت کنی اورا و نافرمانی آن نکنی مگر در امری که حیات
باری را بخشم در آورد و موجب عقوبت الهی شود بدرستی که طاعت
مخلوق در معصیت خالق نمیتوان کرد و میفرماید بسلطان که حق رعیت
بر تو آنست که بدانی ایشان رعیت تو شده اند بجهت ضعف ایشان
و قوت تو پس واجبست بر تو آنکه عدالت کنی در ایشان و با ایشان برای
ایشان مانند پدر مهربان و ببخشی نادانی ایشان را و زود ایشان را
عقوبت ننمائی و شکر نمائی جناب باری را بر آنکه ترا بر ایشان قوت
داده است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود بر دین خود
حذر نمائید از صاحب سلطنتی که گمان کند که طاعت او طاعت خداست
و معصیت او معصیت خداست و دروغ میگوید زیرا که طاعت

مخلوق

مخلوق جایز نیست در معصیت خالق و طاعتی لازم نیست از برای
کسی که معصیت خدا کند و وجوب اطاعت مخصوص خدا و رسول
او و اولو الامر او است که ائمه معصومین اند و حق تعالی برای این امر
فرموده است با طاعت رسول زیرا که او معصوم و مطهر است از گناه
و امر بمعصیت نمیکند و امر بطاعت اولو الامر نموده است برای آنکه
ایشان و مطهر اند از بدیها و گناهان و مردم را امر بمعصیت نمیکنند
و منظور امام علیه السلام از این حدیث شریف رد بر اهل سنت است که ایشان
سلاطین خودرا اولو الامر میدانند و از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که فرمود که خدا برای کسی که سلطنتی باو داده مدتی از شبها و روزها
و ماهها و سالها مقرر فرموده است پس اگر در میان مردم عدالت
میکند حق تعالی امر میفرماید ملکی را که بفلک دولت ایشان موکل است
که فلک ایشان را دیر بگرداند و باین سبب دراز میشود روزها
و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان و اگر ایشان جور و ظلم
میکنند و عدالت نمیکنند امر میفرماید که زود بگرداند پس زود
ایام ایشان منقضی میشود و مرویست که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود
که عدالت و نیکی کردن علامت دوام نعمت است و از حضرت صادق
مرویست که در مقدمه انداختن نمرود حضرت ابراهیم علیه السلام را با آتش

و بعد از آن حضرت را با سارا از ملک خود اخراج نمودن و ملاقات
آنحضرت با پادشاه قبطی و بخشیدن او هاجر را با سارا و مشایعت
نمودن پادشاه حضرت ابراهیم علیه السلام را و در عقب آنحضرت راه رفتن
فرمود که وحی رسید بحضرت ابراهیم که مقدم بر پادشاه راه برود
پس حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود ای پادشاه خداوند من مرا امر نمود که ترا
تعظیم نمایم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو مهربان
و صاحب کرم است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام وصیت نمود
که هشت کس اند اگر ذلیل و خوار شوند ملامت نکنند مگر خودرا
که بسفره حاضر شود که اورا نخوانده باشند و مهمانی که بر صاحب خانه بحکم
کند و کسی که طلب خیر از دشمنان خود نماید و کسی که از لئیمان طلب
فضل و احسان نماید و کسی که خودرا در میان دو کس داخل کند در سری
که در میان ایشان باشد و اورا داخل در آن سر نکرده باشند و کسی
که استخفاف نماید بپادشاهان و صاحب سلطنتی و کسی که در جائی نشیند
که اهلیت نشستن در آنجا نداشته باشد و کسیکه با کسی سخنی گوید
که او گوش ندهد و از او سخن نشنود و از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که سه کس اند که هر که با ایشان مغالبه و منازعه میکند ذلیل میشود
پدر و پادشاه و قرض خواه و کتب معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست

که حق

که حق تعالی میفرماید که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و من خلق
کرده ام پادشاهان را و دلهای ایشان در دست من است پس هر گروهی
که اطاعت من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان مهربان میکنم و هر
قومی که معصیت من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان بخشم
میآورم پس مشغول مشوید بنفرین و دشنام ایشان و توبه کنید
بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشان را بسوی شما میل دهم
و مهربان گردانم و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون حق تعالی خیر و منفعتی
میخواهد بر ایشان پادشاه مهربانی میگماشد و وزیر عادل از برای او
مهیا میگرداند و از حضرت امام موسی علیه السلام مروی است که بشیعیان خود فرمود
که ای گروه شیعیان خودرا ذلیل مکنید بترک اطاعت پادشاهان پس
اگر عادل باشد دعا کنید که خدا اورا باقی بدارد و اگر جابر و ظالم
باشد از خدا سؤال نمائید که اورا اصلاح نماید بدرستی که صلاح
شما در صلاح پادشاه شما است و بدرستی که پادشاه عادل بمنزله
پدر مهربان است پس بخواهید از برای او آنچه از برای خود میخواهید
و دشمن دارید از برای او آنچه از برای خود دشمن میدارید و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مروی است که هر که اطاعت پادشاه نمیکند اطاعت خدا
نکرده است زیرا که حق تعالی میفرماید که خودرا بمهلکه میندازید و از حضرت

صادق مرویست که هر که متعرض پادشاه جابری شود و بسبب آن به بلیه
مبتلا شود خدا او را ثواب آن بلا ندهد و بران شکیبائی او را صبری
عطا نفرماید و احادیث در این باب بسیار است لیکن این مختصر گنجایش
زیاده برین ندارد و بدانکه حق تعالی در این دنیا سلطنتی داده چنانکه
مرویست کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته و در قیامت از سلوک
او با رعیتش سؤال خواهند نمود چنانچه پادشاهان را بر رعایای
خود استیلا داده و امرا و وزرا را بر بعضی از رعایا استیلا داده
و ارباب مزارع و اموال را بر جمعی از فلاحان و اصحاب بیوت و خدم
و ازواج و اولاد را بر ملازمان و غلامان و کنیزان و زنان و فرزندان
حکم و پادشاهی فرموده و او را واسطه رزق ایشان کردانیده و علما را
داعی طالبان علم ساخته و ایشان را رعیت علما کردانیده و هر کس را
بر بعضی از حیوانات مسلط کردانیده و هر شخصی را بر قوی و اعضا
و جوارح خود والی ساخته که ایشان را بامری بدارد که موجب عقوبت
و وزر ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را بر نفس
محکوم هر کس ساخته و امر برعایت اینها نموده پس هیچکس نمی‌باشد
که بهره از ولایت و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان او
داخل نباشند و در معاشرت با هر صنفی از ایشان عدلی و جوری میباشد
و بهرکس

و بهر کس در خور آنچه او را استیلا داده اند نعمتی باو کرامت نموده اند
در خور آن نعمت شکر از او طلبیده اند و شکر هر نعمتی موجب مزید آن
میگردد و شکر هر یک از اینها آنست که بنحوی که خدا فرموده است
با اینها معاشرت نماید و حقوقی که حق تعالی برای ایشان مقرر فرموده
رعایت نماید و چون چنین کند حق تعالی آن نعمت را زیاده میگرداند
و اگر کفران کند سلب میگرداند چنانچه پادشاهان اگر قدر قدرت
و استیلای خود شکر کنند و رعایت حال رعیت و حقوق ایشان
بکنند ملک ایشان پاینده میماند و الا بزودی زایل میگردد چنانچه
گفته اند که ملک با کفر باقی میماند و با ظلم باقی نمیماند و اگر عالمی
بر رعیت خود سلوک ننماید بزودی علم را از او سلب مینمایند
و الا علمش را میافزایند و اگر آدمی اعضا و جوارح خود را بمعاصی الهی
بدارد بزودی آن اعضا ببلاها مبتلا میشود و از اینها منتفع نمیشود
و عقاب و ثواب آخرت از برای هر یک از رعایت و عدم رعایت
این حقوق ثابت است و تفصیل اینها در کتب احادیث مسطور است
و این رساله گنجایش زیاده برین ندارد و مقتضای این براهین و قواعد
و قوانین منصوصه از اخبار مخبرین صادقین لزوم دعای بقای بنای
سلطنت سلاطین عدالت قرین مرحمت آیین است بر کافه مؤمنین

و قاطبه مسلمین سیما علمای راشدین که هادیان سبل و طرق دین
و امین اند علی الخصوص دعای استدامت استقامت قامت
سلطنت و انتشار رایات نصرت آیات اعلیحضرت دارا درایت
مریخ صولت برجیس درایت قدر قدرت قدسی نصرت قضا کفایت
رستم شجاعت چنگیز مهابت کسری عدالت شاهنشاه شوکت
و جلالت علیین فطرت ناظم الملة ظهیر الشریعة مشید ارکان
الاسلام و الایمان ممهد قواعد العدل و الامان و الانصاف
و الاحسان مخرب مبانی الجور و الاعتساف و العصیان قالع آثار کفر
و طغیان قامع روس صوفیان جوکیان مزدکیان السلطان ابن
السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان تاجدار
فلک اقتدار السلطان فتحعلی شاه قاجار لازالت خیام
دولته مشدودة بحبل الله المتین القویم و لا برحت قوایم
شوکته قائمة علی الصراط المستقیم بمحمد و آله اولی الفضل
و المن العظیم و استدعای دوام دولت و بقای کامرانی و عمر
و مروت و عدالت گستری و فتوت و تحبب پروری شاهزادگان
عظام کرام ذوی المجد و الاحسان و الانعام که ایشانند نور حدقه
سلطنت و جلال و نور حدیقه ابهت و اجلال ثمار اشجار عدل
و داد

و انصاف اشجار مثمره محامد و اوصاف ازهار بهار اشفاق و الطاف
تاجداران نامدار بهادران مخالف شکار شیر گیران تیغ گذار
موسسین اساس و مبانی دین مبین مروجین شرع حضرت
ختم المرسلین مبینین مذهب سید الوصیین و اولاده
الطیبین الطاهرین من الله علی المؤمنین بدولتهم و شوکتهم
و معدلتهم اجمعین الی یوم الدین بالنبی و اولاده الطیبین
الطاهرین علیهم صلوات الله الملک الحق المبین و وفقنا الله
و ایاهم سلوک مناهج الناجین و السعی فی سبل السابقین
بتخصیص حضرت نواب مستطاب عدالت مآب معدلت ایاب
معارف و محامد انتساب بندگان مرحمت بنیان مروت توامان
فتوت میان مملکت بان ایمان پشتبان معدن عدل و احسان
منتخب مجموعه وجود فهرست صحیفه جود طراز نداف(?) فراوند(?)
نگارنده عقل و فرهنگ شمع افروز محفل دانش و بینش روشنی
بخش کلبه آفرینش مرکز کره حلم و وقار قطب دایره عفو مدار
آسمان عزت و اعتبار ماه برج افتخار شمس فلک اقتدار
اکبر اولاد سلاله سلطان نامدار محمد علی میرزای قاجار
مد الله ظلال دولته علی رؤس الاخیار و جعله وقایة للابرار

وكفاية لدفع الاشرار وقالعا لآثار الكفار وقامعا لرؤس الفجار
ورافعا لمقدار العلم الى اعلى المنار بمحمد وآله الاطهار عليهم سلام الله
الملك المالك الجبار وقد فرغ من تسويد رسالة تضعيف الصوفية
العبد الجاني محمد جعفر بن المحقق الكامل والمدقق الفاضل ملاذ
المجتهدين ومحيي آثار الائمة الراشدين مجدد مذهب الائمة
الاثني عشر وراغم انوف الملاحدة الصوفية الابتر المخصوص من الله
بفضله العلي وفيضه الخفي والجلي المستغرق في جوار رحمة ربه
الغني مولانا الآغا محمد علي ابن الحبر العلامة والنحرير الفهامة
خاتم المجتهدين مجدد مذهب الائمة الاثني عشر على راس المائة
الثانية عشر وان قالت الحسدة فيه ان هذا الا سحر يؤثر والضحى
والليل اذا سجى قد حدث في دهرنا كل البدع ولولاه لفشي اعني
المدقق الماهر مولانا الآغا محمد باقر الاصفهاني الشهير بالبهبهاني ابن
الفقيه الاعظم والمحدث الجليل الاكرم مزين فضلاء الزمان ومربي
العلماء الاعيان سلالة الافاضل نسلا بعد نسل لسان الشيعة
ومروج الشريعة الافضل الاكمل مولانا محمد اكمل والعارفة الزاهدة
العابدة جاني بيكم بنت الفاضل الكامل والعالم العامل نور الدين
محمد بن العالم الرباني والعارف الصمداني مولانا محمد صالح المازندراني

وام

وام المرحوم نور الدين محمد العارفة الفاضلة الكاملة المجتهدة آمنة
بيكم بنت العلامة الفهامة العامل الباذل البحر الذي لا ثمر ولكل
بحر ساحل ذي الفضل الازهر والعلم الابهر مجدد مذهب الائمة
الاثني عشر على راس المائة الحادية عشر ختم العارفين
وزين السالكين التقي النقي مولانا محمد تقي المجلسي
الاصفهاني حشرهم الله مع النبي والائمة المعصومين الطيبين
الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين الى يوم الدين
في سلخ شهر شوال المكرم من شهور سنة اثنين
وعشرين ومائتين بعد الالف من الهجرة المقدسة
النبوية على مهاجرها الف صلوة
وسلام وتحية
١٢٢٢

بتاریخ ماه رمضان المبارک ۱۳۲۲ ... این نسخه ...
از ارکفو وطغیان ... بعضی سور مجوله ... قرآن مجید
بید اسند اگر چه ... که ... سهاری واز
در خطا ... اطلاع ... سوده شد   سورة الحمرة

انا ارسلنا عليك الحمرت فاعبده فانه من المتعضين ويقول لك بعض
الكفران المبين فاسمع فانه لم يعلم من قبل هذا واحللنا لكم البنين فانا
جعلنا حمرة للكافرين يوم نحيى منا بعض المستكبرين ولقد اجتبيناك
منهم فاستكفرنان هذا من اير الامور فيا ايها المكذب لقد علمنا
ما في قلبك من ظن السوء بالكافرين وقد تراني مرة اخرى وتراني في ثلثة
ايام ومنذ السبت كان مفروضا   سورة الشيطان   الشيطان كتب
الكفران علينا العصيان وما شاكر السماء سنين فلم لا تعرفون
ووجدنا كم الارضين فلم لا تسجدون واحللنا لكم البنين فلم لا تكرمون
وخرج الكافر المبين فلم لا تعرفون ولكم كفران فلم لا تكسبون وصار
الاعناب في الكاوس خمرا فلم لا تشربون وقد ملأت الاسواق
من الاغلام فلم لا تنظرون ولقد نادى منادي صوت القصب فلم
لا تسمعون وجاء الربيع والغيث مدرجين فلم لا تزوجون وملأت
من الاوراد البساطين فلم لا تذهبون وبين الاولنين فلم لا تفعلون

ولبس الوجدين فلم لا تصدقون وقد هيأ اساس العصيان فلم لا تعصون
وكثر الموجدين فلم لا تطربون وقد قاموا الى الصلوة المسلمين فلم لا تضحكون
ان هذه دين الكافرين فلم لا تظهرون   سورة الكافر   كفر ذلك فتنة
للعالمين فاسئلوا ان كنتم لا تعرفون هو الذى استوى اساس الكفر افلا تسمعون
وهو الذى اخرج الناس عن الظلمات وينبئهم عن السر المكنون فيا ايها
المتكفرون اخرجوا عن مساجدكم التى فيه تعلمون وراحلوا وداودوا وها
ومعه سيكلمون حتى يتبين لكم ان له الدين وما ادريكم ما الدين انما
هو كفر يقين لا يناله الا المفسدون يا ايها الذين كفروا فلم لا تشكرون
لقد كنتم نائمين فايقضناكم لعلكم تكفرون واخرجناكم عن العسر الدين
وادخلناكم في الكفر مدرجين وهو عليكم يسير   سورة المحلق
يا ايها المحلق حلق الا قليلا وقد تراني مرة قبلك وتراني مرة ثانيا
يا ايها الذين طغوا في الارض اذا عزمتم الزنا فافعلوا الغناء من النساء
نساء المسلمين فان لم تفعلوا فلا باس لكم ولكن اللواطة اولى فانه
من حسنات المقربين فمن لم يستطع منكم الزنا او اللواطة فيحلقوا فانه
من ايسر الامور ولا تعبدوا ائمة الايمان فانهم ميتون ولا تقولوا كما يقول
الناس انهم شفعاء فان رحمة الله غفور عن الشافعين ولا تذهبوا
الى المساجد فانهم يعبدون ما لا يبصرون